

# خبرنامہ

اسٹیمپ  
اسان  
کالون وکٹوریہ



## با آثاری از:

شاپور اسماعیلیان، ایرج امیدفر، نیما تقی خانی،  
مسلم زمانی، یوسف شفیع زاده، احمد سعید شیخی،  
رضا صمدی، محسن طاهری، دکتر مرتضی طیبی جبلی،  
دکتر غلامرضا طیرانیان، فریده غیرت،  
دکتر رزا قراچورلو، بهمن کشاورز و  
محمد رضا محمدی جرقویہ ای



بہمن ۸۷

# فهرست مطالب

## مقالات

۲	دیدار با بانوی سالخورده .....	بهمن کشاورز!
۴	بررسی ممنوعیت خشونت علیه زنان مطابق با اسناد موازین بین‌المللی حقوق بشر .....	دکتر رُزا قراچورلو!
۱۸	تا نگریه طفل .....	محسن طاهری!
۲۲	اتحادیه بین‌المللی کانون‌های وکلا .....	نیما تقی‌خانی!
۲۴	گزارش همایش اسکودا در کرمانشاه .....	فریده غیرت!
۲۷	رواج سرقت علمی تا چه حد؟ (به بهانه سرقت و چاپ یک مقاله در شماره ۲۹ خیرنامه) .....	شاپور اسماعیلیان!
۲۸	بررسی قوانین ۱۹۳ کشور در مورد سقط جنین (۳) .....	دکتر مرضی طیبی جیلی!
۳۵	قلم سوم: اجرای تعهد بر مطالبه حق اولی است .....	رضا صمدی!
۴۴	بیچاره فقه؟! .....	مسلم زمانی!
<b>طنز</b>		
۴۴	مشاوره حقوقی تلفنی .....	محمد رضا محمدی جرقویه ای!
<b>نصیحه</b>		
۴۸	وکالت بر تاپوت .....	دکتر غلامرضا طیرانیان!
۵۴	رویکرد کلی لایحه وکالت، استقلال یا وابستگی؟ .....	شاپور اسماعیلیان!
۵۷	نقدی بر موادی از لایحه وکالت دادگستری .....	یوسف شفیع زاده!
۶۴	استقلال وکیل و کانون وکلا بازخوانی «پیش‌نویس لایحه وکالت دادگستری» .....	احمد سعید شیخی!
۷۰	بررسی مقوله استقلال در متن پیش‌نویس قانون وکالت دادگستری سال ۱۳۸۷ .....	ایرج امیدفر!

# دیدار با بانوی سالخورده

(ملاقاتی با همسر علی اکبرخان داور)

بهمن کشاورز  
وکیل دادگستری

«مطمئن باشید این یک هدیه شخصی است و هیچ اشکالی در پذیرش آن نیست.»

به نقل خاطرات پراکنده‌ای از همسر فقیدش پرداخت که از او به عنوان «آقا» یاد می‌کرد:

هیچ وقت از او چیزی نخواستیم. پیشکاری داشت که هر چه می‌خواستیم به او می‌گفتم و تهیه می‌کرد. اما «آقا» اهل این که هدیه و جواهر و این جور چیزها برای من بخرد نبود. دائماً مشغول کار بود و حتی در جمعه‌ها و تعطیلات هم کار می‌کرد. مدت‌ها سه روز آخر هفته را به مشهد می‌رفت تا در آنجا ترتیب احداث کارخانه‌های کمپوت سازی را بنهد، سفارش کرده بود در خیابش هیچ چیز را قبول نکنیم. روزی دوازده نفر طبق کش یک سرویس چندین پارچه «سور» را به در منزل آوردند که هدیه یکی از تاجر بزرگ آن زمان بود. به آقا خبر دادیم گفتند طبق کش‌ها بمانند و برایشان چلوکیاب سفارش بدهید تا خودم بیایم. بعد از ظهر آقا آمدند. به هر یک از طبق کش‌ها یک تومان انعام دادند و به پیشکار آن تاجر بزرگ گفتند سرویس را برگرداند. پیشکار گفت حضرت والا آقای... که هیچ کاری خدمت شما یا در عدلیه ندارند و فقط قصد ابراز ارادت داشته‌اند، چرا چنین چیزهای زیبایی را قبول نمی‌فرمایند؟ آقا یکی از طرف‌ها را برداشتند و با دقت بررسی و تماشا کردند و بعد به پیشکار گفتند: بله واقعاً خیلی زیبا است. اگر انسان به دیدن و داشتن این چیزهای زیبا عادت کند، باز هم دلش می‌خواهد و این آغاز گرفتاری است. «آقا» با همین دیدگاه ترازوی طلای بزرگی را که وکلای دادگستری به پاس خدمات ایشان به وکالت و وکلا، اهدا کرده بودند نپذیرفتند.

زمستان ۱۳۸۳، در زمانی که تصدی کانون وکلای مرکز را داشتیم، خانمی با کانون تماس گرفتند. با معرفی خود به عنوان «خانم داور» خواستار گفتگو با بنده شدند. با ایشان صحبت کردم و اجازه گرفتم به دیدنشان بروم. روز چهارشنبه دهم دی‌ماه همراه با جناب سیدرضا مهدوی نجم‌آبادی، دوست و همکار عزیز - صاحب امتیاز مجله و کالت، به دیدار «خانم داور» رفتیم.

منزلش آپارتمان کوچک و تقریباً محقری بود در طبقه سوم یا چهارم یک مجتمع مسکونی قدیمی با اثاث‌البیت مختصر و کهنه.

بانوی سپید موی با قامتی دوتاکه حکایت از عمری بسیار طولانی داشت در را به رویمان باز کرد. علی‌رغم کهنسالی بسیار با ابهت و مشخص بود البته از خانم منورالدوله دختر میرزا محسن خان مشیرالدوله سفیر کبیر ایران در عثمانی و وزیر امور خارجه و وزیر عدلیه دولت قاجار، جز این انتظار نمی‌رفت. از آنجا که مرحوم داور به عنوان کارمند وزارت دارایی در گذشته بود، حقوق و وظیفه این بانوی بزرگوار به مبلغ ماهانه یکصد و شصت هزار تومان! از این وزارتخانه پرداخت می‌شد. دو فرزندش که در خارج از ایران بودند در حد توان از او حمایت مالی می‌کردند. پیغام‌هایی برای دولتمردان وقت داشت که در حد توان و امکان رساندم.

از آقای طهماسب مظاهری وزیر دارایی دولت آقای خاتمی سیاست‌گذار بود که همراه با همسرش به دیدار او رفته و یک قابیچه هم به عنوان هدیه برای او برده بودند. آقای مظاهری در قبال امتناع خانم داور از پذیرش قابیچه و اظهار او که صرف دیدار آقای مظاهری برایش مهم و کافی است، گفته بود

خانه‌ای که در آن زندگی می‌کردیم با وام بانک ساختمانی خریده بودند و مرتب قسط می‌دادند. زندگی مرفهی نداشتیم به نحوی که برای پسر بچه‌هایم داده بودم از حلی اسباب بازی درست کرده بودند چون امکان خرید اسباب بازی‌های فرنگی را که در بازار بودند نداشتیم. اما همیشه آقا به من می‌گفت نگران آینده نباش. با خدمتی که من به این مملکت و مردم کرده‌ام، شما را هرگز تنها نخواهند گذاشت. «آقا در مورد رضاشاه می‌گفت این مرد وحشی و آدم کش است اما وجودش برای مملکت لازم و مفید است. می‌دانم که آخر مرا هم می‌کشد. آقا یک لوله جای نوک مدادی را با زهر «استریکین» پر کرده بود و در داخل شکم بندی که همیشه می‌بست دوخته بود تا اگر رضاشاه قصد کشتنش را داشت، خودکشی کند و به ذلت نیفتد. کاری که بالاخره کرد اما با تریاک نه «استریکین».

زمانی که آقا خودکشی کرد حدود پنجاه هزار تومان بدهی داشت و خانه ما هم در گرز بانک ساختمانی بود. گویا رضاشاه دستور داده بود بدهی به بانک ساختمانی بخشیده شود اما پس از آن که مردم به مناسبت مرگ آقا مجالس تذکر و ختم باشکوهی ترتیب دادند که خبرش به رضاشاه رسید، پشیمان شد و دستور داد خانه‌ها فروخته و مطالبات بانک و دیگران پرداخت شود.

آقا از صاحبان روزنامه‌ها خیلی قرض کرده و رسید داده بود. روزی که برای تسویه حساب بانک به محضر رفته بودیم آن‌ها همه برای وصول طلبشان آمده بودند. محضر دار که گویا روحانی بود اما از لباس روحانیت استفاده نمی‌کرد در حالی که به گریه افتاده بود به این طلبکاران گفت مرحوم داور با اجرای قانون انحصار وراثت و قانون ثبت و دیگر قانون‌هایی که در آن‌ها آگهی در روزنامه لازم بود به شما مال زیادی رساند، لاف به همسر و بچه‌های صغیرش مهلتی بدهید... اما کسی مهلت نداد. روزی که خانه را تحویل می‌دادیم سایر وراثت هم برای تقسیم اموال منقول آمدند (خانم داور

مصرأ به ما گفت درباره این «سایر وراثت» توضیح ندهیم و ما هم نمی‌دهیم) همه چیز را کم‌افرض‌الله تقسیم کردند و بردند، حتی اسباب بازی‌های حلبی بچه‌ها را. بچه‌ها گریه می‌کردند و می‌گفتند مادر این‌ها مال ما است که می‌برند. من آن‌ها را ساکت کردم و گفتم عیبی ندارد باز هم برایتان می‌خرم. در واقع اگر حمایت مالی خانواده پدری من نبود، معلوم نبود این بچه‌های صغیر چه می‌بایست می‌کردم. بانو خسته شده بود، اجازه مرخصی خواستیم. آقای مهدوی گفتند خانم برای مؤولان و دولتمردان پیامی یا نصیحتی ندارید؟ جواب داد «نصیحتم این است که طوری کار و زندگی کنید که بعد از خودشان زن و بچه آن‌ها به وضعیت من و بچه‌ها دچار نشوند. گفتم خانم خیالتان راحت باشد نیازی به سفارش و نصیحت نیست.

در مورد مرحوم داور جسته و گریخته و به صورت متفرق چیزهایی شنیده بودم. مهم‌ترین خدمت او برپایی دادگستری نوین بود. برخلاف بسیاری از دولتمردان عصر پهلوی در مورد او هیچ چیز بدی نقل نشده بود، و این موضوع شگفت‌انگیز می‌نمود. زیرا بسیاری از دولتمردان آن عصر اگر هم هنری و حسنی داشتند معمولاً با چند یا چندین اشکال و عیب توأم بود که حتی اگر از مشکلات شخصی ایشان چشم‌پوشی می‌کردیم، مسائل شغلی آن‌ها باقی می‌ماند.

منزل ساتوی سالخورده را در حالی ترک کردم که نسبت به مرحوم داور قضایاتی دیگر و ارادتی بیشتر پیدا کرده بودم. اتفاقاً مدت کوتاهی بعد از این دیدار کتابی با عنوان «داور و عدلیه» تألیف آقای دکتر باقر عاقلی به دستم رسید. کتاب را با ولع و کوراهترین مدت خواندم. آن‌چه در آن آمده بود مؤید چیزهایی بسی بیشتر و بهتر از آن بود که خانم داور گفته بودند.

به خود گفتم کاش منتقدان و عیب‌جویان مرحوم داور این کتاب را بخوانند و سپس در خلوت و تنهایی به مقایسه اقوال و اعمال خود و آن مرحوم بپردازند.

# خشونت علیه زنان

مطابق با اسناد و موازین بین المللی حقوق بشر

دکتر زرا قراچورلو<sup>۲</sup>

وکیل دادگستری و عضو کمیسیون حقوق بشر کانون وکلای تهران  
استادیار دانشکده حقوق - دانشگاه آزاد تهران - واحد مرکز

## مقدمه

خشونت علیه زنان به عنوان یک پدیده نابهنجار اجتماعی و جامعه شناختی ناشی از علل و عوامل متعددی مانند فقر اقتصادی، فقر اخلاقی، فقر فرهنگی، حاکمیت عقاید، باورها و قوانین مردسالار و خشن نسبت به زنان می باشد و براساس گزارش صندوق کودکان سازمان ملل متحد (یونیسف) تحت عنوان «پیشرفت ملت‌ها» در سال ۲۰۰۶، شایع ترین نقض شکل حقوق بشر در سراسر جهان است.<sup>۳</sup>

سازمان عفو بین الملل به عنوان یکی از مهمترین سازمان‌های بین المللی غیردولتی فعال در زمینه حقوق بشر به صراحت بیان می دارد که حقوق زنان حقوق بشر است و نقض حقوق زنان، نقض حقوق بشر خواهد بود.<sup>۴</sup>

نگارنده در این مقاله طی بندهای جداگانه سعی نموده است تا ضمن بیان مهمترین اقدامات سازمان ملل متحد در موضوع مبارزه با خشونت علیه زنان و ممنوعیت آن، اسناد بین المللی جهانی و منطقه‌ای را جمع به ممنوعیت خشونت علیه زنان، مفاد اعلامیه بیستم دسامبر ۱۹۹۳ مجمع عمومی سازمان ملل متحد به عنوان اولین سند بین المللی جهانی در بیان تعریف خشونت نسبت به زنان و ذکر مصادیق و انواع آن و نیز دیگر حقوق تأکید شده برای ارتقاء و بهبود

۱- Violence Against Women.

۲- این مقاله قبلاً به صورت سخنرانی، همراه با میزگرد پرسش و پاسخ به مناسبت روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان (بیست و پنجم نوامبر) در تاریخ پنج شنبه هفتم آذرماه ۱۳۸۷، به دعوت محبت آمیز انجمن زنان حقوق دان اصفهان (به سرپرستی خانم میترا آزر) و با مساعدت روزنده کمیسیون محترم حقوق بشر (به سرپرستی آقای دکتر محمود جلالی) و کمیسیون ارجمند کارآموزی (به سرپرستی آقای رستم شیرازی)، در جمع صمیمانه وکلا و کارآموزان گرامی اصفهان ارائه شده است. نگارنده بر خود فرض می داند که از کانون وکلای دادگستری اصفهان و ریاست محترم آن، جناب آقای انوری و تمام مسئولان یاد شده و همچنین مسئول ارجمند خبرنگار داخلی کانون وکلای اصفهان، دکتر نفی خانی برای برگزاری این سخنرانی و در نهایت چاپ آن در خبرنامه مذکور، قدردانی و سپاسگزاری نماید.

۳- قراچورلو، ژله، بررسی خشونت نسبت به زنان با تأکید بر خشونت علیه زنان در ایران، مجله وکالت، آذرماه ۱۳۸۵، تهران، شماره ۳۲-۳۱، ص ۳۱.

۴- پیشین.

وضعیت زنان در آن اعلامیه، علت نام‌گذاری روز بیست و پنجم نوامبر به عنوان نماد و سمبل روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان، قطعنامه هفتم مارس ۲۰۰۸ شورای حقوق بشر مجمع عمومی سازمان ملل متحد در خصوص تأکید بر حذف تمام اشکال و انواع خشونت علیه زنان و بیان الزامات و تعهدات دولت‌ها در راستای بهبود وضعیت زنان و حذف تبعیض‌های مبتنی بر جنسیت و نظرات گزارشگر ویژه موضوعی سازمان ملل متحد در رابطه با خشونت علیه زنان، ریشه‌ها و پیامدهای آن و نیز اشاره به مهمترین مواد قانونی تبعیض‌آمیز نسبت به زنان در قوانین داخلی ایران را به تفصیل مورد بررسی قرار دهد.

### بند الف- اقدامات سازمان ملل متحد در موضوع خشونت علیه زنان

سازمان ملل متحد در ارتباط با محور و حذف خشونت علیه زنان و بهبود وضعیت آن‌ها در سراسر جهان، کارنامه درخشانی از مجموعه امکانات و فعالیت‌های خود مشتمل بر تدوین اعلامیه بیستم دسامبر ۱۹۹۳ مجمع عمومی<sup>۵</sup> در تعریف و ذکر مصادیق خشونت علیه زنان، انتخاب و تعیین گزارشگر ویژه موضوعی<sup>۶</sup> بررسی خشونت نسبت به زنان از سال ۱۹۹۴ تاکنون، تشکیل صندوق خاص و اختصاص بودجه ویژه‌ای برای مبارزه با خشونت علیه زنان، صدور توصیه‌نامه‌ها و قطعنامه‌های مکرر در محکومیت این امر، برگزاری کنفرانس‌ها و گردهمایی‌هایی در این زمینه، تشکیل گروه‌های بین‌المللی کاری برای تحقیق در این موضوع و اعلام روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان (روز بیست و پنجم نوامبر) طی قطعنامه شماره ۵۴/۱۳۴ مجمع عمومی مصوب هفدهم دسامبر ۱۹۹۹ به عنوان یک اقدام نمادین و سمبلیک، در طرح و تعریف موضوع یاد شده در سطح بین‌المللی ارائه نموده است. بنابر گفته آقای بطروس پطرس عالی دبیرکل سازمان ملل متحد در سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶، خشونت علیه زنان یک پدیده نابهنجار جهانی است که باید به‌طور جهانی نیز با آن مبارزه کرد. همچنین آقای کوفی عنان دبیرکل سابق سازمان ملل متحد در گزارش هزاره خود و در اهداف هشتگانه پیشنهادی وی تحت عنوان «اهداف توسعه هزاره»<sup>۷</sup> که در تاریخ ششم تا هشتم سپتامبر ۲۰۰۰ در کنفرانس جهانی و فوق‌العاده مجمع عمومی در نیویورک بیان نمود، دو رهایی عمده را برای افراد بشر در آغاز قرن بیست و یکم مطرح کرد. اول رهایی از ترس در زمان جنگ‌ها و یا به جهت تعارضات قومی و دوم رهایی از ترس حتی در حریم خانه!<sup>۸</sup> همین‌طور باید به اعلامیه‌هایی کنفرانس دوهفته‌ای جهان شمولى حقوق بشر برگزار شده در ژوئن ۱۹۹۳ در شهر وین اتریش نیز اشاره کرد که در آن اعلامیه‌هایی، خشونت علیه زنان به عنوان نقض حقوق بشر پذیرفته شد و برای اولین بار یک گزارشگر ویژه موضوعی برای بررسی همه جانبه خشونت علیه زنان

۵- مجمع عمومی سازمان ملل متحد، این اعلامیه را در پیامد اقدامات کمیسیون مقام زن که زیرمجموعه و رکن فرضی مجمع از کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان می‌باشد، صادر نمود.

۶- Ad Hoc Thematic Reporter.

۷- Millennium Development Goals (MDGs).

۸- یکی از این اهداف هشتگانه اعلام شده توسط آقای کوفی عنان دبیرکل سابق سازمان ملل متحد، تساوی جنسیتی به ویژه در امر آموزش می‌باشد، این اهداف باید توسط دولت‌ها تا سال ۲۰۱۵ میلادی (۱۳۹۴ هجری شمسی) محقق گردد!

و ریشه‌های سنتی، محلی و قومی یا قانونی آن در سطح بین‌المللی، منطقه‌ای و ملی پیشنهاد و توصیه گردید. در این اعلامیه از تمام دولت‌ها و از سازمان ملل متحد خواسته شد برای حذف انواع خشونت شامل آزارجنسی، جسمی و روانی و استثمار زنان و غیره با یکدیگر همکاری نمایند. این اعلامیه موسوم به اعلامیه وین ۱۹۹۳ موضوعات مهمی مانند تجارت زنان، پیش‌داوری‌های فرهنگی، باورها و سنت‌های غلط قومی، بومی و افراط مذهبی در مورد زنان را نیز مورد توجه قرار داد.

همچنین ضروری است تا از کنفرانس سال ۱۹۷۲ در شهر نیومکزیکو (پس از تصویب قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد برای طرح مشکلات زنان در ابعاد بین‌المللی، کنفرانس ۱۹۸۰ در کنهیاک دانمارک دقیقاً پیرامون زنان کتک خورده و خشونت‌های خانگی، سمینار بین‌المللی سال ۱۹۸۳ درباره خشونت در خانواده با تأکید بر خشونت نسبت به زنان، کنفرانس بین‌المللی در نایروبی کنیا در سال ۱۹۸۵ راجع به خشونت در خانواده، قطعنامه شماره بیست و دوم شورای اقتصادی اجتماعی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۸۲ تحت عنوان ممنوعیت آزارهای علیه زنان و کودکان و نیز قطعنامه همان شورا در سال ۱۹۸۷ برای تعیین برنامه بلند مدت کاری برای کمیسیون مقام زن تا سال ۲۰۰۰ در جهت پیگیری خشونت‌های خانگی علیه زنان در درون خانواده به عنوان موضوعی مغایر با صلح و توسعه نیز در این رابطه یاد کرد.

کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان مصوب ۱۹۷۹ سازمان ملل متحد اگرچه به‌طور خاص، به موضوع خشونت علیه زنان نمی‌پردازد اما در ماده شش به رفع استثمار و فحشاء زنان و در ماده یازدهم به برابری در اشتغال و در ماده شانزده به مساوات در زندگی خصوصی و زناشویی تأکید می‌نماید که می‌توان به صورت ضمنی، نفی خشونت را در آن مواد ملاحظه نمود. کمیته رفع تبعیض علیه زنان در توصیه‌نامه عمومی شماره نوزدهم خود در سال ۱۹۸۹، خشونت مبتنی بر جنسیت را نوعی تبعیض اعلام می‌کند و از دولت‌های عضو می‌خواهد که در مقابل خشونت خانوادگی، آزار، تجاوز، آزار جنسیتی و دیگر اشکال خشونت مبتنی بر جنسیت، حمایت‌های لازم را از زنان به عمل آورند. همین‌طور در توصیه‌نامه شماره ۱۱۲ خود به دولت‌ها پیشنهاد می‌نماید که در گزارش‌های دوره‌ای خود به کمیته یاد شده، به اقدامات و معیارهایی که برای مقابله با خشونت نسبت به زنان در خانواده، محیط کار و غیره اتخاذ کرده‌اند نیز، اشاره کنند.

کنفرانس پکن ۱۹۹۵ و کنفرانس نیویورک ۲۰۰۰ و کنفرانس پکن به علاوه ده در ارتباط با ممنوعیت خشونت علیه زنان نیز از جمله مهمترین اقدامات سازمان ملل متحد در این زمینه به شمار می‌روند.

#### بند ب- مهمترین اسناد بین‌المللی جهانی مربوط به خشونت علیه زنان و ممنوعیت آن<sup>۱</sup>

در قطعنامه مقدمه دسامبر ۱۹۹۹ بر اهمیت اعلامیه بیستم دسامبر ۱۹۹۳ مجمع عمومی که به تعریف و ذکر مصادیق خشونت علیه زنان می‌پردازد و نیز بر قطعنامه ۵۲/۸۶ مصوب دوازدهم دسامبر ۱۹۹۷ تحت عنوان «اقدامات پیشگیری از جرم و عدالت کیفری برای حذف خشونت علیه زنان»، اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق

۹- Res.. 18/104



بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و کنوانسیون حذف تمام اشکال و انواع تبعیض علیه زنان و کنوانسیون منع شکنجه و دیگر رفتارها و مجازات‌های خشن، غیر انسانی و تحقیرآمیز تأکید می‌نماید.

همچنین به جهت آن‌که خشونت علیه زنان و مصادیق آن در کنوانسیون بین‌المللی رفع تبعیض علیه زنان به هیچ‌عنوان مورد تعریف واقع نشده بود، برای جبران این کاستی و خلاء در کنوانسیون یاد شده، کمیته رفع تبعیض این کنوانسیون در توصیه‌نامه عمومی و کلی شماره ۱۹ خود راجع به خشونت علیه زنان در یازدهمین اجلاس خود به مسأله حذف خشونت علیه زنان پرداخت.

در چهارمین کنفرانس جهانی زنان مورخ چهارم تا پانزدهم سپتامبر ۱۹۹۵ برگزار شده در پکن چین نیز به مسأله خشونت علیه زنان پرداخته شد و یک‌سری اقدامات متحدالشکل و یکسان برای پیشگیری و حذف خشونت علیه زنان و اجرای کامل کنوانسیون راجع به حذف تمام اشکال و انواع تبعیض علیه زنان با تأکید بر برخی از گروه‌های زنان مانند زنان متعلق به گروه‌های اقلیت، زنان بومی، زنان پناهنده، زنان مهاجر، زنانی که در جوامع دور افتاده و محلی با سنت‌های بومی و منطقه‌ای زندگی می‌کنند، زنان منزوی و فراموش شده، زنانی که در توقیف یا حبس بسر می‌برند، کودکان دختر، زنان دارای معلولیت‌های جسمی یا ذهنی، زنان سالمند و زنان در وضعیت تعارض‌های مسلحانه و جنگ‌ها، که به‌طور خاص و ویژه زنانی هستند که بیشتر در معرض خشونت قرار می‌گیرند و به اصطلاح آسیب‌پذیرتر می‌باشند، مطرح و پیشنهاد گردید.

خشونت علیه زنان از لحاظ تاریخی در واقع تجلی نابرابری قدرت میان مرد و زن است که به برتری یک طرف (مرد) نسبت به دیگری و تبعیض علیه زنان توسط مردان منجر می‌شود و خشونت علیه زنان یکی از سازوکارهای مهم اجتماعی است که از طریق آن زنان مجبور می‌گردند تا در شرایط نابرابر و وضعیت فرمانبرداری و انقیاد در مقایسه با مردان قرار گیرند. حقوق‌بشر زنان و کودکان دختر در قطعنامه یاد شده به‌عنوان یک بخش مهم و جدایی‌ناپذیر از حقوق‌بشر جهانی و با تأکید بر ضرورت ارتقاء و حمایت کامل از تمام حقوق‌بشر زنان و دختران مورد شناسایی قرار گرفته است.

همین‌طور باید به اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی رم<sup>۱</sup> مصوب ۱۹۹۸ که در بند ب ماده هشت آن، خشونت‌های جنسی علیه زنان و دیگر جرائم مبتنی بر جنسیت را به‌عنوان جرائم علیه بشریت، و اگر در زمان جنگ‌ها و تعارضات مسلحانه (اعم از داخلی یا بین‌المللی) اعمال شوند، هم از جرائم جنگی و هم جرائم علیه بشریت برشمارده است، به‌عنوان یکی از اسناد مهم بین‌المللی جهانی در این زمینه اشاره نمود.

#### بند ج - مهمترین اسناد بین‌المللی منطقه‌ای راجع به ممنوعیت خشونت علیه زنان

مهمترین اسناد بین‌المللی منطقه‌ای که به موضوع ممنوعیت خشونت علیه زنان پرداخته‌اند، عبارتند از: پروتکل الحاقی به منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم مصوب یازدهم جولای

۱۰- A/Co NF.183/9



۲۰۰۳ که راجع به حقوق زنان در آفریقا و توسط پنجاه و سه کشور در موزامبیک آفریقا با یک مقدمه و سی و دو ماده تصویب شده است. در سطح قاره آمریکا باید از کنوانسیون میان آمریکایی پیشگیری، مجازات و حذف خشونت علیه زنان مصوب نهم ژوئن ۱۹۹۴ در شهر بلن دویاری کشور برزیل که دارای یک مقدمه، پنج فصل و بیست و پنج ماده می باشد: نام برد. در این اسناد منطقه‌ای تأکید شده است که خشونت علیه زنان، خشونت علیه تمام اشخاص جنس مؤنث اعم از زنان و دختران و کودکان دختر را در برمی گیرد. در سطح قاره آسیا متأسفانه سند منطقه‌ای یا کنوانسیون مجزا و خاصی راجع به خشونت علیه زنان و ممنوعیت آن تاکنون به تصویب نرسیده است!

#### **بند ۵- تعریف و مصادیق خشونت علیه زنان طبق اعلامیه بیستم دسامبر ۱۹۹۳ مجمع عمومی سازمان ملل متحد**

این اعلامیه که به موجب قطعنامه شماره ۴۸/۱۰۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد به عنوان اولین سند بین‌المللی که به بیان مسأله مهم خشونت علیه زنان و ذکر مصادیق آن پرداخته است، دارای یک مقدمه طولانی (شامل سیزده بند) و شش ماده می باشد که در اجلاس عمومی هشتم و پنجم مجمع عمومی در تاریخ بیستم دسامبر ۱۹۹۳ به تصویب رسیده است. در مقدمه این اعلامیه بر لزوم فوری اجرا و اعمال جهانی حقوق زنان و اصول برابری، امنیت، آزادی، وحدت و یکپارچگی و کرامت و ارزش برابر همه حقوق انسانی و نیز بر اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب دهم دسامبر ۱۹۴۸ و هر دو میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (مصوب شانزدهم دسامبر ۱۹۶۶) و کنوانسیون جهانی رفع تمام انواع تبعیض علیه زنان مصوب سال ۱۹۷۹ و کنوانسیون ممنوعیت شکنجه و همه اشکال رفتارها و مجازات‌های خشن، غیرانسانی و تحقیرآمیز، تأکید شده است. در این اعلامیه، خشونت علیه زنان به عنوان یک مانع مهمی برای دستیابی به توسعه، برابری و تساوی، صلح و امنیت و آزادی‌های بنیادین فردی شناخته شده و آن را عاملی برای به انقیاد و فرمانبرداری کشاندن زنان توسط مردان دانسته است و آگاهی و هشدار می دهد که باید برای زنان، فرصت‌هایی برای دسترسی سریع‌تر به برابری حقوقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی (که در حال حاضر در جامعه برای آن‌ها محدود می باشد) با حذف انواع خشونت علیه زنان، فراهم و میسر گردد.

#### **۱- ۵- تعریف خشونت علیه زنان به موجب اعلامیه مذکور**

با توجه به ضرورت و اهمیت ارائه یک تعریف پذیرفته شده و جهانی، روشن و جامع از مفهوم خشونت علیه زنان، در ماده یک این اعلامیه برای اولین بار تعریف ذیل از خشونت علیه زنان بدین صورت بیان شده است:

به منظور اهداف این اعلامیه، واژه خشونت علیه زنان، هرگونه عمل خشونت‌آمیز مبتنی

برجنسیت<sup>۱۱</sup> که باعث بروز یا احتمال بروز صدمات و آسیب‌های جسمی، جنسی و یا روانی و یا رنج و آزار زنان را از جمله تهدید به انجام چنین اقدامات و اعمال شود و نتیجه آن محرومیت اجباری یا اختیاری (در شرایط خاص) از آزادی در اجتماع و یا زندگی خصوصی گردد راه در بر می‌گیرد.<sup>۱۵</sup>

## ۲-۵- مصادیق خشونت علیه زنان براساس اعلامیه یاد شده

در ماده دوم اعلامیه با تأکید بر آن که «خشونت علیه زنان، موارد و مصادیق ذیل را در بر می‌گیرد اما به این موارد محدود نمی‌شود»، به عبارتی منظور آن است که موارد بیان شده فقط جنبه تمثیلی دارند نه حصری، مصادیق خشونت علیه زنان را طی سه بند جداگانه چنین برمی‌شمارد:

- ۱- خشونت‌های جسمی، جنسی و روانی در خانواده شامل کتک زدن، سوءاستفاده جنسی از کودکان دختر، خشونت‌های مربوط به جهیزیه، خشونت توسط شوهر در روابط زناشویی یا به اصطلاح تجاوز در زناشویی<sup>۱۲</sup>، ختنه زنان و دیگر اعمال و روش‌های سنتی خشن و خشونت‌های مربوط به استثمار و بهره‌کشی جنسی از زنان،
- ۲- خشونت‌های جسمی، جنسی و روانی در جامعه شامل تجاوز، سوءاستفاده جنسی، آزار و اذیت و تهدید جنسی در محیط و محل کار، در مؤسسات آموزشی و هر جای دیگر، قاچاق و خرید و فروش زنان و فحش‌های اجباری،
- ۳- خشونت‌های جسمی، جنسی و روانی که توسط دولت‌ها زمینه‌سازی و اعمال می‌شود.<sup>۱۳</sup>

بنابراین همان‌گونه که ملاحظه می‌گردد، به موجب اعلامیه مذکور، سه نوع خشونت نسبت به زنان شامل جسمی، جنسی و روانی و در سه محیط مختلف خانه و خانواده (خشونت‌های خانگی)،<sup>۱۴</sup> در محیط اجتماع<sup>۱۵</sup> (شامل محیط‌های کار و محیط‌های آموزشی) و خشونت‌های سازمان یافته و منظم و سیستماتیک توسط دولت‌ها (به صورت وضع و تدوین قوانین خشن و تبعیض آمیز علیه زنان و یا به شکل اعمال رویه‌ها و رفتارهای خشونت آمیز در زمان جنگ‌ها و مناقشات مسلحانه)، بیان شده است.

یکی از ویژگی‌های مهم این اعلامیه، طرح مسؤلیت دولت‌ها و گسترش آن به حیطه داخلی و خصوصی محیط خانه و خانوادگی (حریم خانه) در صورت وقوع خشونت علیه زنان و کودکان دختر است که در نوع خود بسیار امر قابل توجه و دارای اهمیتی می‌باشد زیرا که صلاحیت دولت‌ها را به حریم خصوصی خانواده نیز تعمیم می‌دهد. البته به لحاظ حقوق

۱۱- Gender Violence

۱۲- Marital Rape

۱۳- Domestic Violence

۱۴- Violence IN Society

بین الملل از آن جا که این اعلامیه برای دولت‌ها الزام‌آور نمی‌باشد، نمی‌توان به آن به عنوان یک ابزار تعهدآور برای دولت‌ها نگاه کرد، اما از زمان تصویب آن مباحثی برای تبدیل شدن مفاد اعلامیه به شکل پروتکل‌های ویژه‌ای که دولت‌ها با الحاق به آن‌ها ملزم به رعایت مفادشان برای حذف خشونت علیه زنان گردند، مطرح و ایجاد شده‌اند، اما متأسفانه هنوز واقعیت عملی به خود نگرفته‌اند!

### ۳-۵- دیگر حقوق تأکید شده برای ارتقاء وضعیت زنان در مواد سوم، چهارم و پنجم اعلامیه

به موجب اعلامیه یاد شده، حقوق دیگری برای زنان در ماده سوم آن مورد تأکید و حمایت قرار گرفته است که عبارتند از: حق حیات و زندگی، حق برابری و تساوی، حق آزادی و امنیت شخصی، حق حمایت مساوی در مقابل قانون، حق آزاد بودن از تمام انواع و اشکال تبعیض، حق برخورداری از عالی‌ترین و یا بالاترین استانداردها و معیارهای مهم و قابل توجه سلامتی و بهداشت جسمانی و روانی، حق بهره‌مندی از شرایط مطلوب و عادلانه کار، حق این که مورد شکنجه و دیگر رفتارها و مجازات‌های غیرانسانی، بی‌رحمانه و توهین‌آمیز قرار نگیرند.

در ماده چهارم این اعلامیه، از دولت‌ها می‌خواهد که خشونت علیه زنان را قویاً محکوم کنند و به وجود هیچ عرف، سنت یا ملاحظات مذهبی برای اعمال خشونت علیه زنان در کشور خود استناد نمایند و تمام راهکارها و اقدامات لازم و شایسته را بدون هرگونه تأخیری در قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری‌های خود برای حذف هر نوع خشونت نسبت به زنان بکارگیرند و اگر هنوز به کنوانسیون بین‌المللی رفع همه اشکال تبعیض علیه زنان نپیوسته‌اند، آن را بدون قید و شرط مورد تصویب قرار دهند و یا شروط گذاشته شده خود بر آن را مسترد دارند و هر عمل خشونت‌آمیز نسبت به زنان را (چه توسط خود دولت و نهادهای آن صورت می‌گیرد، چه توسط اشخاص خصوصی) پیشگیری، تعقیب و محکوم کنند و مجازات مرتکبان خشونت علیه زنان را تشدید و قوانین داخلی اعم از مدنی، کیفری، اداری و کاری خود را در جهت ارتقاء حقوق زنان و حذف مواد خشن و تبعیض‌آمیز علیه زنان، اصلاح و تعدیل نمایند.

در این ماده از دولت‌ها خواسته شده است تا بودجه کافی برای انجام فعالیت‌های مربوط به حذف خشونت علیه زنان اختصاص دهند و تحقیقات پژوهشی، جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات و ارائه آمارهای مربوط به خشونت علیه زنان به ویژه خشونت‌های خانگی و در درون خانواده را مورد تشویق قرار دهند و حتی این داده‌ها و آمارها را در سطح جامعه و برای افزایش آگاهی عمومی علنی و منتشر سازند و با نهادها و سازمان‌های غیردولتی که در زمینه ارتقاء حقوق زنان و حذف خشونت علیه زنان فعالیت می‌کنند و نیز با دیگر سازمان‌های منطقه‌ای یا فراملی، در این زمینه همکاری مقتضی و کافی داشته باشند.

در ماده پنجم این اعلامیه دولت‌ها را دعوت و ترغیب کرده است تا در زمینه حذف خشونت علیه زنان، به برگزاری کنفرانس‌ها، سمینارها و کارگاه‌های آموزشی با هدف ایجاد و

افزایش آگاهی‌های عمومی و مردمی میان همه افراد جامعه در مورد این موضوع مهم اقدام نمایند و گزارش‌های منظم و سالانه خود را به نهادهای بین‌المللی مرتبط و گزارشگر ویژه موضوعی خشونت علیه زنان و قاچاق زنان به طور صحیح و دقیق ارائه دهند.

## بند ۵- بیستم و پنجم نوامبر، روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان و علت نامگذاری این روز<sup>۱۵</sup>

به موجب قطعنامه شماره ۵۴/۱۳۴ مصوب هفدهم دسامبر ۱۹۹۹ در هشاد و سومین اجلاس عمومی مجمع عمومی سازمان ملل متحد، روز بیست و پنجم نوامبر به عنوان روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان و حذف آن نامگذاری شد. علت انتخاب این روز و نامگذاری آن به عنوان روز مبارزه با خشونت علیه زنان توسط مجمع عمومی، واقعه قتل خواهران میرابال (سه خواهر به نام‌های پاتریا، مینروا و ماریا ترزا) در روز بیست و پنجم نوامبر ۱۹۶۰ توسط رژیم دیکتاتوری دومینیکن بر اثر ضربه سر و خفگی که آثار آن بر روی اجساد و پیکر آن‌ها مشاهده می‌شد، اما دولت دیکتاتور دومینیکن با حاکمیت رافائل تریبویلو که از طریق کودتا و با حمایت آمریکایی‌ها به ریاست جمهوری رسیده بود و رسانه‌های دولتی آن ماجرای قتل این خواهران را به صورت یک حادثه و تصادف غیر عمد و ناگهانی رانندگی جلوه دادند، بود. علیرغم ممنوعیت از طرف دولت مذکور، خانواده میرابال قبل از خاکسپاری آن‌ها، تابوت‌هایشان را باز کردند و آثار شکنجه و ضربه و خفگی بر روی گردن خواهران ملاحظه شد!

این سه خواهر در روز بیست و پنجم نوامبر سال ۱۹۶۰ در ساعت هشت صبح برای ملاقات با همسران خود که توسط رژیم دیکتاتوری دومینیکن به مدت ده ماه در بازداشت بسر می‌بردند، همراه با یک راننده در یک جیب لندروور خانه را ترک کردند. راننده آن‌ها به نام روفینو از معتمدین خانواده آن‌ها و مانند ایشان طرفدار جنبش مقاومت اپوزیسیون (جناح مخالف با رژیم دیکتاتوری وقت دومینیکن) بود.

این سه خواهر همچون همسران خود از مبارزان جنبش مقاومت و اپوزیسیون دومینیکن بودند که بر اثر موج اعتراضات بین‌المللی از زندان آزاد شده بودند و متأسفانه هرگز به منزل باز نگشتند و پلیس و عوامل ارتش، جسد آنان را در تابوت تحویل خانواده‌شان دادند!

در سال ۱۹۸۱ زنان آمریکای لائین برای اولین بار، این روز را به عنوان سمبل و نماد روز مبارزه با خشونت علیه زنان نامیدند و به دنبال آن مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۹ (هفدهم دسامبر) با صدور قطعنامه یاد شده این روز را به عنوان روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان به رسمیت شناخت.

امروز خانه میرابال‌ها به عنوان سمبل مقاومت علیه دیکتاتوری، به موزه‌ای به نام «موزه پروانه‌ها» یعنی همان نام مستعار سه خواهر در فعالیت‌ها و مبارزات مخفی‌شان، تبدیل شده است. در نهایت قطعنامه مذکور در خاتمه با اشاره به تعریفی که از خشونت علیه زنان در ماده یک اعلامیه بیستم دسامبر ۱۹۹۹ مجمع عمومی از این امر ارائه شده است، دو تصمیم مهم را

بیان می‌دارد و مورد تأکید قرار می‌دهد: ۱- روز بیستم نوامبر را به عنوان روز بین‌المللی و جهانی حذف خشونت علیه زنان نامگذاری و تعیین می‌نماید، ۲- از تمام کشورها، سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیردولتی (NGOs)، نهادها، صندوق‌های مالی و بودجه‌ای سازمان ملل متحد و برنامه‌های مالی وابسته به آن درخواست و دعوت می‌کند تا در مورد خشونت علیه زنان و مصادیق آن و راه‌های حذف و مبارزه با آن، آگاهی‌رسانی عمومی را افزایش دهند و فعالیت‌های مثبتی در این زمینه اتخاذ نمایند.

**بند و- بررسی مهمترین موارد مربوط به حذف خشونت علیه زنان در قطعنامه جدید شورای حقوق بشر<sup>۱۶</sup> مجمع عمومی سازمان ملل متحد مصوب بیست و هفتم مارس ۲۰۰۸**

شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد در قطعنامه جدید خود در تاریخ بیست و هفتم مارس ۲۰۰۸ و در هفتمین اجلاس خود با صدور قطعنامه‌ای تحت عنوان «ارتقاء و حمایت از همه انواع حقوق بشر شامل حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حق بر توسعه» در قسمت هفتم این قطعنامه با عنوان «حذف خشونت علیه زنان» طی یک مقدمه طولانی و سیزده بند مفصل به موارد مهم ذیل تأکید و اشاره می‌نماید که آن‌ها را به‌طور اجمالی و کلی در این جا یادآوری می‌نمائیم:

۱- تعهد همه دولت‌ها برای بهبود وضعیت زنان و حمایت از همه حقوق بنیادین بشر و آزادی‌های ضروری و اتخاذ اقدامات لازم در این زمینه برای حذف تبعیض‌های مبتنی بر جنسیت که مغایر یا منشور سازمان ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر، کنوانسیون حذف تمام اشکال تبعیض علیه زنان و دیگر اسناد بین‌المللی حقوق بشر به شمار می‌روند،

۲- تأکید بر برنامه عمل کنفرانس جهان شمولى حقوق بشر وین ۲۰۰۳ و اعلامیه حذف خشونت علیه زنان مصوب بیستم دسامبر ۱۹۹۳ و اعلامیه کمیسیون وضعیت زنان (مقام زن) و قطعنامه شماره ۱۳۲۵ شورای امنیت مصوب سی و یکم اکتبر ۲۰۰۰ و نیز قطعنامه شماره چهل و پنج مجمع عمومی مصوب چهارم مارس ۱۹۹۴ برای انتصاب و تعیین گزارشگر ویژه موضوعی راجع به خشونت علیه زنان و نیز اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی رم مصوب ۱۹۹۸ در ارتباط با محکوم کردن خشونت‌های جنسی نسبت به زنان و شناختن این عمل به عنوان یک جرم علیه بشریت،

۳- عمیقاً و قویاً محکوم کردن اعمال هر نوع عمل و اقدام تبعیض‌آمیز و خشونت نسبت به دختران، زنان و به ویژه گروهی از زنان که به جهت بعضی ویژگی‌های خود یا تعلق آن‌ها به گروه اقلیت از آسیب پذیری بیشتری برخوردارند مانند زنان متعلق به گروه‌های اقلیت قومی یا مذهبی، زنان پناهنده، زنان بومی، زنان آواره شده

۱۶- Human Rights Council (HRC).

۱۷- 270308 and A/HRC/7/L.22/Rev.1 CE. 08-12159 (E).

در داخل کشور، زنان مهاجر، زنان کارگر، زنان بی‌خانمان، زنان بیوه، زنان معلول، زنان منزوی و فراموش شده، زنان زندانی یا در حبس و توقیف، زنان سالمند، زنان درگیر شده در مناقشات مسلحانه و جنگ‌ها، زنان دارای بیماری‌های ایدز و ویروس HIV و زنان قربانی استثمار و بهره‌کشی جنسی،

۴- عمیقاً و قویاً محکوم کردن تمام اقدامات خشونت‌آمیز علیه دختران و زنان، خواه این اقدامات توسط دولت صورت گرفته باشد، خواه توسط عوامل غیردولتی و اشخاص خصوصی و چه در داخل خانه و خانواده انجام شده باشد چه در محیط اجتماع و محل کار یا در قوانین داخلی تبعیض‌آمیز،

۵- تصمیم‌گیری در مورد گسترش اختیارات و وظایف گزارشگر ویژه خشونت علیه زنان در ارتباط با گزارش‌ها و بررسی‌های وی نسبت به موضوع تمام انواع خشونت علیه زنان، دلایل و پیامدهای آن برای یک مدت سه ساله و این امر که وی بتواند از طرف دولت‌ها، نهادهای معاهداتی، آژانس‌های تخصصی و دیگر گزارشگران ویژه مسؤول برای نقض‌های متعدد حقوق بشر، نهادها و سازمان‌های بین‌دولتی و غیردولتی (NGOs) از جمله سازمان‌ها و نهادهای مربوط به بررسی وضعیت زنان گزارش‌ها و اطلاعاتی دریافت نماید،

۶- از دولت‌ها می‌خواهد که با گزارشگر ویژه برای ورود به کشور آن‌ها و بازدید از آن‌جا و جمع‌آوری اطلاعات و گزارش‌ها همکاری‌های لازم را انجام دهند،

۷- از دبیرکل سازمان ملل متحد نیز درخواست می‌کند تا گزارش‌های گزارشگر ویژه خشونت علیه زنان را به اطلاع کمیسیون مقام زن و مجمع عمومی سازمان ملل متحد و کمیته حذف تبعیض علیه زنان برساند و این تصمیم اتخاذ می‌شود که موضوع بررسی علل و ریشه‌ها و پیامدهای خشونت علیه زنان را به عنوان یک مسأله دارای اولویت، در دستورکار خود قرار دهد.

### بند ز- گزارشگر ویژه موضوعی خشونت علیه زنان

کمیسیون حقوق بشر سابق سازمان ملل متحد در اجلاس پنجاه و نهم خود طی قطعنامه شماره چهل و پنج در سال ۲۰۰۳ تمام اشکال خشونت علیه زنان و دختران را محکوم نمود و مورد انتقاد قرارداد و به موجب قطعنامه مصوب چهارم مارس ۱۹۹۴ نیز تصمیم گرفت تا گزارشگر ویژه موضوعی راجع به "خشونت علیه زنان و بررسی دلایل، ریشه‌ها و پیامدهای آن" منصوب نماید. خانم دکتر رادهی‌کا کوماراسوامی از سریلانکا از سال ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۳ و خانم دکتر یاکین ارتورک از آنکارای ترکیه از سال ۲۰۰۳ به این سمت منصوب شده‌اند.

به موجب قطعنامه یاد شده دولت‌ها موظفند برای حذف تمام انواع خشونت علیه زنان خواه توسط دولت و نهادهای دولتی یا پلیس و نیروی انتظامی صورت گرفته باشد، خواه توسط گروه‌ها یا اشخاص خصوصی، اقدامات مؤثری اتخاذ کنند که برای زنان خشونت دیده، جبران خسارت کارآ و مؤثری امکان پذیر باشد، از جمله دستیابی به امکانات پزشکی و درمانی، مساعدت نسبت به قربانیان، وجود خانه‌های امن برای اسکان این زنان جهت حفظ

استقلال و تأمین مالی، جانی و امنیت شخصی آن‌ها و... در این قطعنامه همچنین تأکید شده است که خشونت علیه زنان، خشونت علیه حقوق بشر زنان و آزادی‌های بنیادین آنان است که حتی بهره‌مندی از حقوق و آزادی‌های آن‌ها را مخدوش یا غیرممکن می‌سازد. گزارشگر ویژه موضوعی خشونت علیه زنان در گزارش خود، سه مورد مهم را از دولت‌ها درخواست می‌نماید:

۱- اطلاعات راجع به خشونت علیه زنان و نتایج و پیامدهای آن و ارائه آمار صحیح و دقیق مرتبط به این موضوع،

۲- توصیه کردن و اتخاذ روش‌ها و راه‌هایی که هم در سطح ملی و داخلی، هم در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی به حذف خشونت علیه زنان و ریشه‌های آن منجر گردد و جبران خسارت مؤثر و طرق متعدد دادخواهی برای زنان خشونت دیده پیش‌بینی شود،

۳- همکاری نزدیک و شفاف دولت‌ها با گزارشگران ویژه بررسی خشونت علیه زنان، قاچاق زنان و دیگر گزارشگران مرتبط و نیز با ارکان تخصصی سازمان ملل متحد، گروه‌های کاری و کارشناسان مستقل شورای حقوق بشر و کمیته فرعی پیشگیری از تبعیض و حمایت از اقلیت‌ها و با نهادهای ایجاد شده در چارچوب معاهدات و با کمیسیون مقام زن و گروه‌های حقیقت‌یاب و ارائه منظم و دقیق گزارش‌های سالانه و موضوعی خود به شورای حقوق بشر (کمیسیون حقوق بشر سابق)،

۴- تضمین این امر توسط دولت‌ها که زنان قربانی خشونت، غرامت کافی و مناسب دریافت نمایند و مرتکبان خشونت علیه زنان مورد مجازات واقع شوند.

همچنین لازم به ذکر است که در شکایت‌هایی که به گزارشگر ویژه راجع به مصادیق گوناگون خشونت علیه زنان ارسال می‌گردد، باید این موارد مهم تصریح گردد:

۱- آیا در آن کشور قانونی وجود دارد که خود آن قانون به این خشونت دامن می‌زند یا خیر؟،

۲- هر نوع نقص و کاستی که در قوانین داخلی آن کشور نسبت به حمایت از زنان در مقابل خشونت وجود دارد برای مثال جبران‌های ناکافی در موارد خشونت علیه زنان و یا نقص در تعاریف از حقوق،

۳- امتناع مقامات مسؤول و یا کوتاهی آن‌ها در انجام تحقیقات و بررسی‌های موارد خشونت علیه زنان،

۴- الگوهای تبعیض جنسیتی در نحوه دادرسی و آیین رسیدگی یا در مجازات کردن موارد خشونت‌آمیز،

۵- آمار و دیگر اطلاعات مربوط به نقض‌های بیان شده در دادخواست‌ها و شکایات ارسالی.



## بند ح - انواع خشونت‌های جنسیتی در طول مراحل مختلف زندگی زنان

بر اساس گزارش گزارشگر ویژه خشونت علیه زنان، خانم دکتر پاکین ارتورک زنان و دختران در طول چرخه زندگی و در مراحل مختلف سنی خود، با انواع متعدد خشونت مواجه می‌شوند. وی در گزارش خود به مراحل زندگی و نوع خشونت‌هایی که در آن دوره نسبت به زنان اعمال می‌گردد، چنین اشاره می‌کند:

- ۱- در مرحله پیش از تولد: سقط انتخابی جنین دختر در برخی کشورها، ضرب و شتم دوران بارداری نسبت به مادر و آثار فیزیکی و روانی آن بر کودک، آبنستی اجباری زنان در نتیجه تجاوز فردی یا دسته جمعی به خصوص در زمان جنگ‌ها و به طور سیستماتیک و سازمان یافته،
- ۲- در دوران کودکی: دخترکشی، تبعیض میان کودک دختر و پسر در بعضی از جوامع و خانواده‌ها، سوء استفاده‌های جسمی، جنسی، روانی و اقتصادی از دختران، ختنه دختران در بعضی جوامع،
- ۳- در دوران نوجوانی: ازدواج اجباری یا زودرس، ختنه دختران، سوء استفاده‌های جنسی یا دیگر سوء استفاده‌ها توسط اعضای خانواده یا دیگران، فحش‌های کودکان، تبعیض بین دختران و پسران در تحصیل و آموزش، در دسترسی به غذا و دارو و دیگر خدمات و امکانات، قتل‌های ناموسی،
- ۴- در دوران جوانی: تجاوز، رابطه جنسی اجباری به خاطر نیاز و فقر اقتصادی، اسیدپاشی، سوء استفاده‌های جنسی و غیره در محل کار یا آموزش، آزار رسانی جنسی، فحش‌های اجباری، قاچاق زنان و قتل‌های ناموسی، خشونت و حتی قتل زنان به خاطر کم بودن جهیزیه آن‌ها، سوء استفاده‌های جنسی توسط همسر و یا شریک صمیمی زندگی آن‌ها،
- ۵- در دوره بارداری: اجبار زن به باردارشدن علیرغم تمایل وی، اجبار زن به سقط جنین، سوء استفاده جنسی از زن در دوران بارداری، همسرکشی، قتل‌های ناموسی و غیره،
- ۶- در دوران میان سالی: انواع سوء استفاده از زنان بیوه، سالمند و معلول.

### نتیجه‌گیری و ارائه پیشنهادها و راهکارهایی برای حذف خشونت علیه زنان

خشونت علیه زنان به ویژه خشونت‌های خانگی یک جرم پنهان است که به اصطلاح در لیست سیاه<sup>۱۸</sup> قرار دارد، زیرا آمار دقیق و صحیحی که اصولاً میزان خشونت علیه زنان را نشان دهد، وجود ندارد. خشونت در ابعاد گوناگون جسمی، روانی، جنسی، سوء استفاده از زنان، خشونت‌های کلامی همچون تحقیر و توهین نسبت به زنان یا فعالیت‌های زنان یا زنانی که

اساساً در جهت احقاق حق فوق برابر زنان با مردان تلاش و فعالیت می‌نمایند و نیز به لحاظ عاملان خشونت و محیط‌های اعمال آن می‌توان از خشونت‌های خانگی توسط همسر، پدر، برادر، عمو، پدربزرگ، شریک سابق زن در زندگی، دوست پسر و دیگر مردان نزدیک در زندگی زن و از خشونت‌هایی که در جامعه همچون محیط کار مانند کارخانه‌ها و غیره و محیط‌های درسی و آموزشی (اعم از خصوصی و دولتی) و از خشونت‌هایی که توسط دولت‌ها (یا در جریان مناقشات مسلحانه داخلی و بین‌المللی و جنگ‌ها و یا براساس قوانین داخلی مدنی، کیفری، خانوادگی، آیین دادرسی، قوانین اداری، قانون کار، قوانین آموزشی و دیگر قوانین تبعیض آمیز و خشن) اعمال می‌شوند، نسبت به زنان و دختران صورت می‌گیرد. برای آگاهی هرچه بیشتر زنان در هر جامعه‌ای برای مبارزه با هر نوع خشونت علیه زنان و آموزش دادن به آنان در این راستا، پیشنهادها و زیر به عنوان مهمترین راهکارها و سازوکارهای حمایتی برای حمایت از زنان قربانی خشونت یا در معرض خشونت ارائه می‌گردد:

- ۱- تقویت و گسترش مراکز مشاوره دولتی و غیردولتی در ارتباط با تحقق هدف یاد شده،
- ۲- تقویت پلیس زن و تأکید بر عملکرد آنها براساس استانداردهای حقوق بشر بین‌المللی و رفتار صحیح و مناسب با زنان و حمایت از زنان خشونت دیده،
- ۳- گسترش تأمین اجتماعی و بیمه‌های اجتماعی برای جبران خسارات وارده به زنان قربانی خشونت،
- ۴- ارائه کمک‌های بهداشتی و پزشکی به آنها،
- ۵- ایجاد و نظارت بر خانه‌های امن و مخصوص نگهداری زنان قربانی خشونت،
- ۶- همکاری نزدیک بین سازمان‌ها و نهادهای دولتی با نهادهای غیردولتی (NGOs) فعال در مورد مسائل زنان به ویژه در زمینه خشونت نسبت به زنان، آموزش و توانمند سازی زنان،
- ۷- اصلاح کتاب‌های درسی و تحصیلی در مقاطع مختلف تحصیلی به خصوص در مناطق محروم و تأکید بر حذف خرافات، تبعیض‌های جنسیتی و باورهای بومی و سنت‌های غلط نسبت به زنان و دختران،
- ۸- تشویق زنان به افزایش توانایی‌های خود اشتغالی،
- ۹- تقویت عزت و اعتماد به نفس زنان،
- ۱۰- آگاه‌سازی زنان نسبت به قوانین داخلی موجود (خواه قوانین حمایتی، خواه قوانین تبعیض آمیز)،
- ۱۱- افزایش حساسیت و توجه افکار عمومی به خصوص رسانه‌ها و مسئولان ذیربط نسبت به مسأله خشونت علیه زنان و مبارزه با آن و تأکید بر نقش مهم رسانه‌های جمعی و مطبوعات در اصلاح نگرش‌های نادرست فرهنگی و قوانین تبعیض آمیز نسبت به زنان،
- ۱۲- آموزش مهارت‌های ارتباط صحیح بین دختران و پسران،

۱۳- برگزاری کارگاه‌های آموزشی، سمینارها و همایش‌هایی در موضوع خشونت علیه زنان،

۱۴- ایجاد رشته‌های خاص مطالعات زنان و یا خشونت علیه زنان در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری به ویژه در رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی همچون حقوق، جامعه‌شناسی، مطالعات زنان، حقوق بشر و حتی در برخی رشته‌های تجربی مانند پزشکی،

۱۵- تشدید مجازات مرتکبان جرائم خشونت علیه زنان و جرم‌انگاری خاص در این زمینه به صورت فصل جداگانه‌ای در قوانین داخلی کیفری،

۱۶- الحاق به کنوانسیون رفع تمام اشکال تبعیض علیه زنان بدون هیچ قید و شرط،

۱۷- اصلاح مواد قانونی داخلی تبعیض آمیز و خشن و حذف آن‌ها در حقوق مدنی (در قسمت نکاح، طلاق، حضانت اطفال، ارث زن، حق خروج از منزل، حق خروج از کشور طبق قانون گذرنامه، حق کار در اجتماع و بیرون از منزل، حق اقامتگاه، سن بلوغ و ازدواج و غیره) و نیز اصلاح و حذف مواد خشن یا تبعیض آمیز در قانون کیفری همچون شهادت زنان، دیه اعضاء و دیه نفس، سنگسار، سن مسؤولیت کیفری و قتل در فراش (بستر) به موجب ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی و...

۱۸- همچنین پیشنهاد می‌گردد که یک روز نیز توسط دولت ایران به طور رسمی به نام روز ملی مبارزه با هر نوع خشونت و تبعیض نسبت به زنان نامگذاری شود تا دولت ایران و نهادهای دولتی و حکومتی آن و نهادهای مدنی و غیردولتی (NGOs) علاوه بر گرامی‌داشت روز بیست و پنجم نوامبر به عنوان روز جهانی مبارزه با هر نوع خشونت علیه زنان، در این اقدام ملی نمادین و سمبلیک که فقط جنبه نظری و ظاهری صرف نداشته باشد بلکه عملاً و واقعاً با برگزاری همایش‌های بزرگ در این زمینه و اجازه دادن به مؤسسات غیردولتی مرتبط و فعالان حقوق زنان و حقوق بشر برای ارائه سخنرانی، برگزاری سمینار و کنفرانس، صدور بیانیه‌ها و قطعنامه‌های نفی هر نوع خشونت علیه زنان، این هدف والا را در عمل نیز تحقق بخشند.

به امید آن روز که جامعه بشری به این باور و نتیجه برسد که رهایی از تبعیض و خشونت، حق انسانی زنان است و زنان دیگر جنس دوم به شمار نمی‌روند بلکه به عنوان نیم مهمی از جامعه بشریت، حقوق انسانی آنان را نمی‌توان و نباید انکار و نقض کرد و نادیده گرفت! \*



علمای اهل اقتصاد و سیاست، هرگاه خواسته‌اند از اصلی‌ترین یا یکی از دلیل‌های اصلی پاسخگو نبودن دولت در مقابل شهروندان اسم ببرند، به منبع کسب درآمد دولت اشاره کرده‌اند. آنان گفته‌اند و می‌گویند دولتی که بند ناف‌اش به مردم وصل نباشد، دلیلی ندارد که در خصوص کشورداری‌اش از مردم بپرسد که چه بکند یا چه نکند، یا توضیح دهد که فلان کار را چرا کرده و فلان کار را چرا نکرده است.

همین‌ها گفته‌اند و می‌گویند علت این که دولت‌های «نفت‌ای»، «قهوه‌ای»، «طلا‌یی» یا «الماس‌ای» نه خدا را بنده‌اند و نه به بندگان خدا رحم می‌کنند و حساب پس می‌دهند، آن است که رانتی‌اند و منابعی را در اختیار دارند که ظاهراً «ماله مردم نیست». خلاصه این که، محل رزق و روزی دولت در نوع رفتارش با مردم حرف اصلی را می‌زند. چون به قول شاعر: «آن‌چه شیران را کند روبه مزاج احتیاج است، احتیاج است، احتیاج». پس به گمان این‌ها رمز شیر شدن این دولت‌ها همین است که احتیاجی به جیب مردم ندارند.

من واقعاً نمی‌دانم این حضرات در مورد دولت‌هایی که هیچ منبع درآمدی غیر از مالیات و عوارض ندارند، ولی باز هم به احدی پاسخگو نبوده و نیستند و همین‌طور در مورد دولت‌هایی که پیش از کشف نفت یا استخراج طلا و الماس ممر درآمدشان فقط از جیب مردم بوده ولی باز هم مردم را جز برای بهره‌کشی و گوشت دم توب به حساب نمی‌آورده‌اند، چه می‌گویند. غرض این که به نظر می‌رسد این حکم کلی همیشه و همه‌جا بدون اما و اگر نیست و نمی‌تواند علت پاسخگو نبودن نهادهای اجتماعی را همیشه توضیح دهد. خواه نهاد دولتی و دولت‌ساخته باشد و خواه غیردولتی و مردم ساخته.

اصلاً، چرا راه دور برویم و از امور نامربوط نمونه بیاوریم؟ همین اتحادیه‌ی کانون‌های وکلا را در نظر بگیرید! تا آنجا که من می‌دانم این نهاد نه چاه نفت دارد و نه معدن طلا و الماس. بلکه کانون‌های عضو تأمین‌اش می‌کنند و این‌ها هم درآمد لازم را با انواع اقسام وجوه پرداختی وکلا و کارآموزان به دست می‌آورند. «هزینه همایش‌های‌اش هم» از محل هزینه‌های

نقل و انتقال و حق عضویت و کلا و کارآموزان تأمین می‌شود که یا در پرداخت آن با مشکل مواجه هستند و یا به سختی آن را پرداخت می‌نمایند! (علی پناه: ش ۱۷، ص ۱۰).

خب! اگر آن حکم عمومیت داشته باشد، این نهاد که دولتی هم نیست، باید گل سرسبد نهادهای پاسخگو باشد. نه فقط به خاطر ممر درآمدش، بلکه به خاطر ارتباط غیرمستقیم‌اش با حق و حقوق و عدالت. به خاطر التزام مع‌الواسطه‌اش به رعایت انصاف و درستکاری. خلاصه، به خاطر شأنش. ولی واقعاً چنین است؟ من که هیچ! ولی از حرف و حدیث‌های محترمانه مثل آقایان علی پناه، مولوی، دکتر تقی‌خانی و دیگران برمی‌آید که این نهاد، نه گوش‌اش بدهکار نقد است و نه زبان‌اش آماده‌ی پاسخگویی.

شنیده‌ها و درد دل‌های ناوشته به کنار. چند نمونه‌ی خواننده شده را می‌آورم تا معلوم شود گیر قضیه در کجاست:

#### ۱- آقای علی پناه از کرمانشاه روایت می‌کنند که:

«... در کمال تعجب و با یک صلوات بی‌صدا، پرداخت هزینه ۶۰۰.۰۰۰.۰۰۰ ریالی را، برای عمل‌بی‌ارزشی [چاپ کتاب اسامی] تصویب کردند که بدون کسب اجازه هیأت عمومی و خارج از اختیارات شورای اجرایی انجام شده بود.»

هم ایشان اضافه می‌کنند: «... البته به گوشه‌ای و کنایه‌ای، مبتکر طرح چاپ را شورای اجرایی سابق و مجری چاپ را جناب آقای [...] معرفی نمودند. و می‌پرسند: هیأت عمومی اتحادیه چرا در قبال این اقدام خلاف اساسنامه سکوت محض نمود؟ آیا کسی خود را در قبال و کلا و کارآموزان، مسزول می‌داند تا به این سئوالات پاسخ دهد؟ (ش ۲۵، سال سوم، ص ۲۸).

#### ۲- آقای مولوی از خراسان می‌نویسند:

«اگر اصل حداکثر استفاده از حداقل هزینه را در دستور کار نداریم، تساوی و تعادل آن دو از مجمع حقوق‌دانان دور از انتظار نیست... عاید و حاصل آن همایش [همایش شیراز] چه قدر به هدفی که اتحادیه به منظور آن تشکیل شده نزدیک بود؟ به این معادله توجه فرمائید:

؟؟؟ = دوماه زحمت تدارک + چهار روز پذیرایی ناب + ...../...../..... تومان هزینه

هم ایشان اضافه می‌کنند: «آنچه داریم آن قدر از هدف دور افتاده که به دست خودمان رو به نابودی می‌رویم.» (ش ۲۶، صص ۳۲ و ۳۳).

#### ۳- آقای دکتر تقی‌خانی از اصفهان می‌نویسند:

«کانون وکلای دادگستری که فقط نماینده و کلا در مسائل صنفی است، حق ندارد به نمایندگی از وکلا، [شعار سیاسی و غیر صنفی] بدهد.» (ش ۱۱، ص ۵)

#### ۴- آقای دادخواه از تهران می‌نویسند: - البته در مخالفت-

«اگر اتحادیه، ما حاصل کانون‌ها است و تصمیمات‌اش برتری بر تصمیمات اعضا دارد، چرا ما این حق مسلم قانونی [اعلام نظر درخصوص منافع ملی و غیرصنعتی] کانون‌ها [اتحادیه] را نادیده بگیریم؟» (ش ۱۳، ص ۳۰)

به این جور نقد و نظرها پاسخ‌های مختلفی ممکن است داده شود. مثلاً: درد دل‌ها و ادعاهای آقایان علی پناه و مولوی سوءتفاهمی بیشتر بوده و پاسخ‌شان در جلسات همایش داده شده یا داده می‌شود. به خاطر این که: هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد. و قرار نیست مسائل و مشکلات داخلی اتحادیه عالم فهم بشود.

یا:

اتحادیه، سخن و نظر آقای دکتر تقی خانی درباره‌ی حدود اختیارات و مسؤولیت‌های اساسنامه‌ی این نهاد را متین و قابل قبول تشخیص داده و از آن پس، در اعلام مواضع‌اش نسبت به امور نامربوط تجدیدنظر کرده است. این جور پاسخ‌ها و پاسخ‌های احتمالی دیگر اگر در مواردی هم درست باشند، ولی من نوعی را قانع نمی‌کنند به این دلایل:

**اولاً:** آن محترمین نقدها و گلایه‌ها و ابهامات‌شان را- به درست- با چاپ در این نشریه کمی تا قسمتی عالم فهم کرده‌اند. پس، جای مناسب اظهارنظر در مورد آن اظهارنظرها همین جای نسبتاً عمومی است نه جای دیگر.

**ثانیاً:** وکلا فقط حاضران در همایش‌ها نیستند و پرسش‌ها هم مختص آن‌ها نیست. وکلای محترمی در خاش‌اند و برازجان؛ در تربت جام‌اند و ساری؛ در مراغه‌اند و کنگاور و اندیشک. خلاصه، وکلایی هستند که عضو هیأت عمومی یا هیأت اجرایی نیستند و دست‌شان هم از همایش‌ها و اتحادیه کوتاه است. خوب، این‌ها از کجا بدانند کدام نقد و ایراد بر اتحادیه وارد و حساب و کدام ناوارد و ناحساب بوده و است؟

**ثالثاً:** فرمایش جناب تقی‌خانی درست. از کجا معلوم کسان دیگری نباشند که دیدگاه جناب دادخواه به دلشان نشسته باشد و بخواهند اتحادیه‌شان در امور غیرصنعتی داخلی و بین‌المللی هم فعال باشد؟ آیا حق این گروه نیست که بدانند اتحادیه چرا برخلاف گذشته، برای نشیندن و زدن خیلی از حرف‌ها پنبه در گوش‌اش کرده؟ از کجا معلوم که اصحاب همین دیدگاه، روزی روزگاری، به هیأت‌های مدیره و تبعاً هیأت عمومی اتحادیه راه نیابند و دوباره بر طبل مواضع پیشین نکوبند؟

سوءتفاهم نشود! من از ریاست محترم اتحادیه- هر که باشد- توقع ندارم رأساً و یک‌تنه بار همه عیب و ایرادها را به دوش بکشد.

سوءتفاهم نشود! من سنگ شخص خاصی را به سینه نمی‌زنم و معتقد نیستم اگر به جای فلان آقا، فلان خانم یا آقا در مصدر کار باشد، اتحادیه زیر و رو و بهشت برین می‌شود. نه! من هم به قول آن کارگردان شریف و صبور سینما دارم به این نتیجه می‌رسم که دیگر از آدم‌های

نیک به تنهایی کاری ساخته نیست. اگر هم باشد، در بهترین حالت به عمر و مدت اوست نه بیشتر و بعید نیست که بعد از او همه چیز به تاریخ یکی یکی برگردد. چنان که در جاهای دیگر برگشته است.

سوء تفاهم نشود! من حتی نمی‌خواهم بگویم اگر آن گلایه‌ها و ادعاها و حرف و حدیث‌های دیگر درست‌اند، چرا با بودن دو بازرس رخ داده‌اند، و اگر نادرست‌اند چرا اتحادیه تکذیب نکرده و نمی‌کند تا فردا کسی نگوید: «تا نباشد چیزها، مردم نگویند چیز کی!»

البته، این‌ها مهم‌اند و اتفاقاً خیلی هم مهم‌اند. چون همین خشت‌های کج بوده‌اند که وضع را به این صورت در آورده‌اند و همین گذاشتن خشت‌های کج است که این دیوار را تا ثریا کج می‌برد؛ ولی واقع آن است که همه‌ی آن سکون و سکوت‌ها و همه‌ی این خطا پویشی‌ها و فرار از مسؤولیت‌ها معلول‌اند نه علت. علت را باید در جای دیگری دید، یا حداقل من در جای دیگری می‌بینم.

من می‌گویم: گیریم که مثل گذشته چهار تا وکیل دلسوز و سمع پیدا شوند و حرص و جوش بخورند و توقعات و دغدغه‌های اصولی‌شان از اتحادیه و کانون و کلا را به زبان و قلم بیاورند. خوب که چی؟ صداها و ناله‌های این معدودین کی می‌تواند دوی دردها و زخم‌های حرفه‌ی وکالت باشد؟ زبان و قلم این چندتا کجا قدرت دارد راحت‌طلبی و بی‌تفاوتی اکثریت خاموش را جبران نماید و نهاد صنفی وکالت را به پاسخگویی وادار کند؟

من می‌گویم: وقتی به قول جناب دادخواه: «خیل عظیمی از وکلا در چنبره‌ی زندگی زیستی [تو بخوان منافع زودگذر شخصی] افتاده‌اند و فقط «گروه اندکی زندگی‌رهایی بخش [تو بخوان حس مسؤولیت حرفه‌ای و جمعی] دارند.» (ش ۱۳، ص ۲۷) چرا جناب علی پناه از این که «هیأت عمومی اتحادیه در قبال فلان تخلف خلاف اساسنامه سکوت محض نموده» تعجب می‌کنند؟

این وکیل محترم در چه فکری‌اند که می‌پرسند: «آیا کسی خود را در قبال وکلا و کارآموزان، مسؤول می‌داند...؟»

از خودشان می‌پرسم: وقتی وکیل و کارآموزی که هزینه‌ی همایش‌ها را می‌پردازد، اصلاً نمی‌داند و نمی‌خواهد بداند اتحادیه چیست و کارش کدام است و فقط لطفاً برای تمدید پروانه و احتمالاً برای انتخابات دو سالانه به نهاد صنفی‌اش سرک می‌کشد؛ چرا باید تک صدای ایشان «هر چند با لحنی کم و بیش خشن» کارساز شود؟ چرا باید اتحادیه فقط به خاطر نیاز مالی‌اش به جیب و کلا و کارآموزان رأساً و بدون سماجت، هم صدایی و استنطاق جمعی، تن به مسؤولیت و پاسخ‌گویی بدهد؟

من می‌گویم: «تا نگرید طفل کی نوشد (جوشد) لبین؟»  
من می‌گویم: ... نه؛ انگار چیزی نگویم سنگین‌ترم! چون:

درد دل من نهفتنی نیست      این درد بتر که گفتنی نیست. »



# اتحادیه بین‌المللی کانون‌های وکلای

نیما تقی‌خانی  
کارشناس ارشد روابط بین‌الملل

اتحادیه بین‌المللی کانون‌های وکلای (International Bar Association) که در سال ۱۹۴۷ تشکیل شد، یک سازمان بین‌المللی غیرسیاسی است که مثل هر سازمان بین‌المللی دیگری دارای مقر، هدف، اساسنامه، اعضا دائم و غیردائم، رئیس، نایب رئیس و دبیرکل است.

در حال حاضر مقر IBA در لندن و هدف از تأسیس آن:

۱- افزایش تبادل اطلاعات میان وکلای و کانون‌های وکلای سراسر جهان

۲- حفظ استقلال حرفه و کالت

۳- حفظ و رعایت حقوق بشر در رابطه با وکلای

است. اتحادیه بین‌المللی کانون‌های وکلای فعالیت خود را با ۳۴ نماینده از کانون‌های ملی وکلای در نیویورک آغاز کرد و امروز دارای ۱۹۵ عضو از نمایندگان کانون‌های وکلای و ۳۰۰،۰۰۰ عضو مستقل از سراسر جهان است که در کمیسیون‌ها و کمیته‌های مختلف تلاش می‌کنند اهداف سازمان را تحقق بخشند.

در اساسنامه این اتحادیه مواردی از قبیل سازمان، شورا، اعضا، شورا، کشور، فدراسیون، اعضا دائم، اعضا مستقل، سازمان ملی، حدود صلاحیت و اختیارات و کلیه مسائل مربوط به امور مالی تعریف و به تفصیل شرح داده شده است که پرداختن به ریز آن در این مجال نمی‌گنجد. شورای IBA به عنوان بخش عمده و تصمیم‌گیرنده این نهاد بین‌المللی که عهده‌دار تعیین رئیس، نایب رئیس و دبیرکل می‌باشد تشکیل شده است. از دو نماینده از هر یک از نهادهای عضو، سه کارمند ارشد از هر یک کمیسیون‌های IBA، رئیس سابق اتحادیه، دبیرکل، رؤسای تمامی کمیته‌های دائمی، اعضا و رؤسای افتخاری.

از جمله عمده‌ترین فعالیت‌های شورای اتحادیه، تصویب طرح دو فوریتی در خصوص تشکیل هیأت ناظر در سال ۱۹۹۲ است که وظیفه نظارت و رسیدگی به مواردی را دارد که وکلای یا کانون‌های مستقل وکلای به نوعی مورد تهدید قرار گرفته‌اند. تأسیس مؤسسه حقوق بشر IBA در سال ۱۹۹۵ به ریاست افتخاری نلسون ماندلا فرصت فعالیت در زمینه حقوق بشر را در اختیار اعضا دائم و مستقل این اتحادیه قرارداد. شورا بر اساس پیشنهادات و گزارشاتی که

از کمیته‌های مختلف دریافت می‌کند، ممکن است قطعنامه صادر کند که البته ضمانت اجرایی ندارد و فقط تعهد اخلاقی ایجاد می‌کند.

گرچه امکان عضویت در IBA، برای سازمان‌ها و نهادهای حقوقی ملی، فدراسیون‌ها و افراد مستقل با پذیرش شرایط خاص و پرداخت حق عضویت سالانه فراهم است، ولی به سادگی صورت نمی‌گیرد، چون داوطلبان باید درخواست خود را کتباً به شورا تقدیم کنند تا پس از کسب دو سوم آراء مثبت اعضاء حاضر در جلسه، به عضویت شورا در آیند.

شورا می‌تواند در صورت معایر بودن شرایط یا تشخیص تناقض بندهایی از اساسنامه سازمان متقاضی با اهداف IBA، درخواست عضویت را رد کند. چنانچه شورا، به هردلیل درخواست عضویت فرد یا سازمانی را نپذیرد، آن فرد یا سازمان می‌تواند پس از مدتی با ارائه مدارکی دال بر ایجاد تغییر در شرایط گذشته، مجدداً درخواست عضویت خود را به شورا ارائه دهد یا این‌که ظرف مدت ۲۸ روز اعتراض خود را کتباً به دبیرکل اعلام نماید. رسیدگی به اعتراض رد صلاحیت شدگان، بر عهده کمیته سه نفره و رأی صادره قطعی است.

از دیگر اختیارات شورا اخراج یا تعلیق اعضاء است. اگر نسبت به سوءرفتار عضو یا برخی از اعضاء، گزارشاتی واصل شود، شکایات به تفصیل به کمیته انضباطی ارسال تا پس از تشخیص صحت، مورد رسیدگی قرار گیرد. تصمیم شورا در خصوص اخراج یا تعلیق عضو یا اعضاء خاطی، کتباً اعلام خواهد شد.

درخصوص این‌که عضویت در IBA چه مزایایی دارد باید گفت اصولاً کسانی که تمایل دارند در رابطه با شغل و حرفه خود گسترده‌تر عمل کرده و رابطه کاری را در داخل و خارج از مرزهای کشور متبوع خود قوت ببخشند به عضویت IBA در می‌آیند.

اتحادیه بین‌المللی کانون‌های وکلای بزرگترین مرکز بین‌المللی منابع تخصصی است. می‌توان پس از عضویت از طریق مکاتبه با آدرس الکترونیکی [member@int-bar.org](mailto:member@int-bar.org) به سایت کتابخانه جهانی اتحادیه متصل و از نسخ چاپی و اینترنتی کلیه مقالات و گزارشاتی که توسط وکلای برای وکلای تهیه و تنظیم شده استفاده کرد.

در راستای افزایش تبادل اطلاعات میان وکلای و کانون‌های وکلای سراسر جهان، IBA همه‌ساله حدود ۳۰ کنفرانس در شهرهای بزرگ دنیا برگزار می‌کند که فرصت حضور برای اعضاء و غیر اعضاء با پرداخت حق عضویت (و البته با تخفیف ویژه برای اعضاء) فراهم است. با توجه به گستردگی زمینه فعالیت IBA، کنفرانس‌ها با موضوعات مختلف ارائه می‌شود. از جمله مباحثی که در سال ۲۰۰۹ مورد بحث و تبادل نظر قرار خواهد گرفت عبارتند از:

- سرمایه‌گذاری در جهان امروز، ۵ و ۶ فوریه، میامی (آمریکا)
- تأثیرات جهانی شدن بر حرفه وکالت، ۱۷ تا ۱۹ فوریه، تل آویو (اسرائیل)
- کنفرانس مدیریت حقوقی، ۶ و ۷ مارس، بمبئی (هند)
- کنفرانس سالانه IBA، ۴ تا ۹ اکتبر، مادرید (اسپانیا) -

# گزارش همایش ایسکودا در کرمانشاه

فریده غیرت  
وکیل دادگستری  
بازرس اتحادیه

اتحادیه سراسری کانون‌های وکلای ایران (اسکودا) ثبت شده به شماره ۱۶۰۳۰ نهادی است رسمی که به خواست و همت کانون‌های وکلای سراسر ایران ایجاد و تأسیس شد. بحث درباره فلسفه ایجاد چنین نهادی با عنایت به اطلاع و آگاهی همه وکلا برای همه کسانی که به وحدت و یکی شدن و اتفاق نظر کانون‌ها و وکلا می‌اندیشند زائد خواهد بود و تاکنون نیز با آن که نواهای مخالفی از جانب برخی از افراد در این راه به گوش رسیده هم‌چنان برای جلوگیری از خدشه‌دار شدن، یکپارچگی و اتحاد به‌وجود آمده، موضوع را در حد گلابه‌ها و بهانه‌های درون یک خانواده تلقی کرده و از علنی و برملا کردن آن پرهیز داشته‌ایم. ولی چون ایراد ضربات بر پیکر این نهاد نوپا بدون عنایت به ضرورت حفظ انسجام، مرتب ادامه دارد ناگزیر و برحسب وظیفه به ذکر گوشه‌ای از رویدادهای مربوطه جهت اطلاع همه کسانی که علاقمند پیگیری موضوع هستند، می‌پردازم.

نهمین همایش اتحادیه سراسری کانون‌های وکلای ایران (اسکودا) در آبان ماه ۱۳۸۶ در کرمانشاه برگزار گردید. به علت اتمام دوره دو ساله مأموریت هیأت رئیسه اتحادیه، مهمترین دستور کار این همایش انجام انتخابات مربوطه توسط هیأت عمومی تعیین شده بود، لذا برگزاری انتخابات موضوع جدیدی نبود که در آن جلسه فکر انجام آن ایجاد شده باشد و از قبل همه اعضاء هیأت عمومی بر آن واقف بودند.

انتخابات با حضور ۷۶ نفر از دارندگان حق رأی انجام گردید.

از بین ۵ نفر کاندیدای ریاست اتحادیه، آقایان جندقی پور کرمانی و خلیلی اعلم، انصراف خود را اعلام نمودند پس از رأی‌گیری از سه نفر کاندید، آقای بهمن کشاورز با ۴۷ رأی آقای دکتر افتخار جهرمی با ۲۴ رأی و آقای شهرام مدرس گیلانی ۴ رأی را اخذ نمودند.

از آن‌جا که دارنده اکثریت آراء (آقای بهمن کشاورز) خارج از هیأت مدیره کانون‌ها داوطلب ریاست اتحادیه بودند و در چنین شرایطی طبق ماده ۱۳ اساسنامه می‌بایست انتخابات با اخذ اکثریت دو سوم (۲/۳) آراء برگزار شود انتخابات به دور دوم کشیده شد. در این دوره آقایان افتخار جهرمی و مدرس انصراف خود را اعلام نمودند در نتیجه اکثریت به تنها کاندیدا یعنی آقای بهمن کشاورز رأی دادند که جهت انجام دقیق و قانونی انتخابات در این مرحله نیز اخذ رأی به عمل آمد و آقای کشاورز با ۵۶ رأی به ریاست اتحادیه (اسکودا) انتخاب شدند.

پس از این مرحله جهت انتخاب نواب رئیس و بازرسان رأی‌گیری به عمل آمد و در نتیجه آقایان عامری و هژیر به سمت نواب رئیس و خانم غیرت و آقای مقتدری به ترتیب به عنوان بازرسان اصلی و علی‌البدل انتخاب شدند. پس از برگزاری این جلسه به استثنای کانون مرکز هیچ‌یک از کانون‌ها به انتخابات و نحوه برگزاری آن اعتراضی نداشتند و پس از آن نیز اعتراض و ایرادی از طرف هیچ‌یک از کانون‌ها واصل نگردید.

اعتراض کانون مرکز و تصمیم به تعلیق از عضویت در اتحادیه و سپس طرح و عنوان کردن مطالبی از طرف برخی از اعضای هیأت مدیره کانون مرکز نه تنها برای همه و کلاً عجیب بود بلکه خصوصاً از طرف کسانی که داعیه دفاع از اتحادیه و همبستگی را داشتند شنیدن و دیدن این جداسازی نه‌زیننده بود و نه در نهایت به نفع و کلاهی دادگستری. هیأت مدیره کانون مرکز در صورتی که به تصمیم هیأت عمومی اتحادیه و انجام انتخابات معترض بودند می‌توانستند ابطال آن را از مرجع قضایی تقاضا کنند و اگر ایرادی به اساسنامه نیز داشتند می‌توانستند نسبت به طرح ایرادها اقدام و پیشنهاد اصلاح آن را بنمایند.

تعلیق از عضویت در اتحادیه به دلیل اعتراض به انتخابات انجام شده با اصول دموکراسی که حقوق‌دانان بیش از هر کس دیگر با الفبای آن آشنا هستند، منطبق نیست. همین پای‌بند بودن به دموکراسی حکم می‌کند که نتیجه انتخابات حتی اگر خلاف تمایلات ما بود به آن احترام بگذاریم و پذیرای آن باشیم. نه آن‌که تا بدان‌جا پیش رویم که اگر اداره و مدیریت نهادی با ما بود آن نهاد را قبول داشته باشیم و اگر مدیریت آن به شخص دیگری غیر از ما محول شد در مقام کناره‌گیری و تضعیف آن برآییم.

کانون و کلاهی مرکز در جلسات و اجتماعات و کلا در تحلیل تصمیم خود غلط و غیرقانونی برگزار شدن انتخابات را دستاویز قرارداد و با آن‌که جهت حفظ ظاهر و شاد نکردن دشمنان و مخالفان سعی در پنهان‌سازی اختلاف و علل تک‌روی کانون محترم مرکز را داشته‌ایم ولی ناگزیر جهت روشن شدن انگیزه چنین تصمیمی به ذکر این مختصر پرداختیم. گرچه می‌دانم پی‌بردن به هرگونه نفاق و اختلاف‌نظر موجبات شادی و خرسندی عده‌ای را فراهم می‌سازد که ما خواهان آن نیستیم اما بیان این واقعیت خصوصاً در جواب همکارانی که به مناسبت وظیفه من در اتحادیه (بازرس) جویای اطلاع از ماوقع بودند و از من به دفعات در این خصوص سئوالاتی می‌کردند، جوابی است به مطالبی که به ناحق عنوان شده است لذا اینجانب به عنوان بازرس اسکودا اعلام می‌دارم:

۱- انتخابات انجام شده صحیح و موضوع آن قبلاً در دستورکار همایش اسکودا در کرمانشاه بوده است.

۲- انتخابات در دو مرحله انجام و اعضای کانون مرکز در هر دو مرحله شرکت کردند چنان که پس از شروع دور دوم آقایان افتخار جهرمی و مدرس انصراف خود را اعلام کردند.

۳- نتیجه انتخابات نه در آن جلسه و نه پس از آن مورد اعتراض و ایراد هیچ یک از کانون‌ها واقع نشد و از آن تاریخ تاکنون نمایندگان شورای اجرایی کانون‌ها (به استثنای کانون مرکز) در همه جلسات شورای اجرایی شرکت کرده و نظرات خود را اعلام داشته‌اند.

۴- تصمیم کانون مرکز در خصوص تعلیق از عضویت اتحادیه منطبق با هیچ یک از مواد اساسنامه نیست و این تصمیم یک جانبه فاقد ارزش و اعتبار قانونی می‌باشد.

۵- مشروط نمودن ادامه عضویت کانون مرکز در اتحادیه به قبول نظر کانون مرکز در خصوص تعداد آراء هر کانون و تهدید به خروج از اتحادیه در صورت عدم قبول کانون‌ها به قدری با اصول دموکراسی و انجام کارگروهی و جمعی فاصله دارد که هیچ منطقی و مجوزی را برای آن نمی‌توان یافت و این ایده و نظریه به هیچ وجه قابل دفاع نمی‌باشد.

۶- ایجاد این شبهه که از مدت‌ها قبل کانون‌ها در مقابل کانون مرکز دست به توافقی زده و یا در همایش کرمانشاه نسبت به این بزرگواران اهانتی روا داشته‌اند نیز به هیچ وجه درست نمی‌باشد. انتظار آن بوده که اگر برخی از آقایان جلسه را ترک کردند بقیه نیز به آن‌ها تاسی نمایند که این توقعی بسیار زیاد و غیر منطقی می‌باشد. اکثریت اعضای محترم هیأت مدیره کانون مرکز خود بهتر از هر کس می‌دانند دلیل مخالفت آن‌ها چه بوده و با چه کسی می‌باشد!

دوران مأموریت هیأت رئیسه ابدی نیست چنان که دوران مأموریت هیأت مدیره‌ها نیز ابدی نمی‌باشد. قهر کردن و کنار کشیدن از این نهاد خصوصاً در شرایط بحرانی همگرم مدعیان نه زیننده عاملان آن است و نه برازنده این نهاد آیا اعضای محترم هیأت مدیره کانون مرکز از طرف موکلین خود دارای چنین اختیاری هستند که این چنین به این نهاد پشت کنند آن هم به دلیل و انگیزه آن‌ها که افراد انتخاب شده مورد تأیید آن‌ها نیستند؟ قضاوت در این باب را به عهده و کلا محول می‌کنیم. \*

# رواج سرقت علمی تاجه حد؟

(به بیان سرقت و جاپ یک مقاله در شماره ۲۹ خبرنامه)

شاپور اسماعیلیان - وکیل دادگستری - مدرس دانشگاه

اخیراً جنجال مربوط به دوبار سرقت مقاله دانشمند شهیر ایتالیایی توسط دکتر داداشی این استاد (سابق) یکی از دانشگاه‌های ایران بنابه قولی جامعه ایرانی دانشمندان و دانشجویان را در دانشگاه ملی استرالیا و سازمان پژوهش‌های علمی و صنعتی آن کشور (CSIRO) سرافکننده و شرمنده کرد، قضایا و ابعاد چندگانه بررسی مدرک تقلبی دکترای افتخاری علی کردان که در نهایت منجر به استیضاح و برکناری وی از وزارت شد، شوک شدیدی به جامعه علمی و دانشگاهی کشورمان وارد کرد زیرا فضاحت گسترش پدیده دزدی علمی و تقلب در اخذ مدارک علمی برای کسب امتیاز و افتخار (!) مدت‌ها اذهان فعالان در عرصه علم و دانش و تحقیق و پژوهش را آزرده و مکرر خواهد کرد مگر این که برسد روزی که با این نوع پدیده‌ها برخورد ریشه‌ای و اصولی صورت گیرد رویکردی که ملی آن به جای توسعه کمی مراکز علمی به توسعه کیفی و سرمایه‌گذاری واقعی در عرصه تحقیق و پژوهش بها داده شود و تعبیر خدمت به مردم به کاغذباره نیاز نداشته جای خود را به سیاست نخبه پروری و نخبه‌گزینی بدهد و به جای کنار گذاشتن سرمایه‌های علمی و تجربی کشور در عرصه‌های مختلف یا بی‌اعتنایی به این اندوخته‌ها، با یاری جستن از این نیروها، آسیب‌ها و آشفتگی‌های فعلی مهار شود. بدون تردید رواج گسترده سرقت علمی به موازات سیاست‌های نادرست آموزشی مبتنی بر توسعه کمی دانشگاه‌ها و مراکز علمی - که در نهایت منتهی به افزایش آمار یکاران مدرک‌دار می‌شود - پدیده‌ای تکان دهنده و تأسف بار تر از گسترش سرقت‌های مالی است که اغلب ناشی از فقر و درماندگی و بیکاری و گرانی می‌باشد زیرا چه بسا شیوع بی‌اخلاقی علمی نه تنها برای مرتکبین آن و بلکه دیگران، بعدها زمینه بی‌انضباطی مالی (در قالب ارتکاب جرایم علیه اموال) را فراهم نماید و چنین روندی موجب خسران فراوان ملت و کشور است. \*

از مدت‌ها قبل، در صدد بودم، مطلبی با زمینه حقوقی تقدیم‌خبرنامه‌وزین کانون و کلابی دادگستری اصفهان نمایم، اما واقعیتش کاهلی می‌کردم تا این که با ورق زدن آخرین شماره این ماهنامه پربار (شماره ۲۹، ویژه آذرماه ۸۷)، مشاهده کردم این خواست بنده برآورده شده است! زیرا مطلب نگارنده (بزهکاری زنان و مسؤولیت کیفری مخفیه) که ابتدا در روزنامه آفتاب یزد مورخ ۸۵/۳/۲ و سپس در برخی از سایت‌ها مانند سایت دادگستری استان تهران، زنان، وکالت، وکیل منافع و... با ذکر نام نگارنده و گاهی منبع آن درج شده بود، اخیراً در صفحه ۴۵ آخرین شماره این خبرنامه بدون کم و کاست و با تغییر، چاپ شده است اما این بار نه بنام خودم، بلکه به‌عنوان اثر سرکار خانم منیژه شریعت‌راد (کارآموز وکالت). زیاد متعجب نشدم زیرا این خانم محترمه بدون دستکاری در مطلب و یا حتی تغییر عنوان مقاله، فقط نام خود را جایگزین نام نگارنده کرده است! و این کار حکایت از سادگی و کم‌تجربگی ایشان دارد و عمل ایشان قابل قیاس با دزدی علمی شخصی بنام (حسن فراهانی) نیست که در شماره ۴۹ فصلنامه معرفت (!!!) رساله مقطع کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی حفر از دانشگاه تهران را به تفصیل و عیناً و تنها با تغییر عنوان آن از «اندیشه مجرمانه تا تحقق فعل مجرمانه» به بررسی تحقق جرم از اندیشه تا عمل! بنام خود به چاپ رسانده و لابد از این طریق هم موفق به دریافت مدرک کارشناسی ارشد شده است! واقعیت این است که به رغم این که حدود دو سال قبل از طریق اینترنت به این موضوع پی بردم اما از آنجایی که با شیوع چشمگیر پدیده تقلب و سرقت علمی در دانشگاه‌ها، برخورد با معلول را مؤثر نمی‌دانستم، انگیزه‌ای برای تعقیب و پی‌گیری موضوع پیدا نکردم و بعدها دریافتم نداشتن انگیزه برای پی‌گرد متقلب و اختیار سکوت، باور درستی بوده است زیرا سوازی این که



دکتر مرتضی طبیبی جبلی  
وکیل دادگستری و استادیار گروه حقوق دانشگاه اصفهان

- قسمت سوم -

### ۳. فرانسه:

مقررات کشور فرانسه در مورد سقط جنین در دو قسمت بیان خواهد شد، اول در زمان اشغال نازی‌ها تا ۱۹۷۵ و دوم از ۱۹۷۵ تا کنون.

مروری بر سقط جنین در فرانسه از زمان جنگ جهانی دوم:

در زمانی که فرانسه در اشغال نازی‌ها بود، قوانین سقط جنین در سالهای ۴۰ و ۱۹۴۱، به شدت غیرقابل انعطاف بود. قانون جزای این کشور، با احکام دادگاه‌ها تمدید شد، بنابر این، هر زن آبدستن یا هرکس دیگری که سقط جنین عمدی داشت، می‌توانست محکوم به بزه جزایی شود بنابر این دادگاه ویژه ایالتی که دادرسی آن، غیرقابل استیناف بود، تشکیل می‌شد و محاکماتش انجام می‌گرفت.

در سال ۱۹۴۲ زمانی که (فرانسه) نمونه‌ای از آلمان نازی (محسوب می‌شد)، مجازات اعدام، برای سقط جنین، مطالبه و درخواست می‌شد و جنین اظهار می‌شد که عمل سقط جنین، عملی علیه دولت است.

یک زن رختشوی بنام "مادام گی‌راد"<sup>۱</sup> به اتهام داشتن ۲۶ سقط جنین غیرقانونی، محکوم شد و این زن آخرین شخصی بود که به موجب شرایط سخت (قانون) فرانسه اشغالی، اعدام شد. به دنبال آزادی فرانسه در ۱۹۴۴، مجازات اعدام لغو گردید و دادگاه ویژه دولتی منحل شد. تخمین زده می‌شود که در اوائل دهه ۱۹۷۰، حدود پانصد هزار زن فرانسوی در هر سال سقط جنین نامشروع و غیرقانونی و مخفیانه داشته‌اند.

قوانین راجع به سقط جنین در فرانسه از سال ۱۹۷۵ تا کنون:

اجمالاً این‌که در سال ۱۹۷۵، قانون فرانسه، سقط جنین را نسبت به زنان، تا ده هفته اول بارداری، مجاز کرد، البته مشروط به این‌که مشاوره‌ای نسبت به شق دیگر قضیه، داشته باشند و بعد از هفته دهم، (فقط در صورتی سقط جنین مجاز بود که) دو پزشک، گواهی نمایند که سلامتی زن حامله، در خطر است یا جنین ناقص‌الخلقه است.<sup>۲</sup> لذا اگر زنان فرانسوی بعد از ده هفته از اول بارداری، مایل به سقط جنین بودند بناچار باید گاهی به انگلستان سفر می‌کردند تا بتوانند سقط جنین مطمئنی داشته باشند.

1- Madame Giraud  
2- Christopher Tietze, p.21



در سپتامبر سال ۱۹۸۸، کشور فرانسه اولین کشور غربی بود که فروش قرص سقط جنین در آن مجاز اعلام شد. (و در مقابل اعتراضات محافظان مذهبی) حکومت فرانسه اعلام نمود که سلامت عمومی نسبت به تمهیدات و تقیدات مذهبی،<sup>۳</sup> دارای اهمیت بیشتری است.<sup>۴</sup> قوانینی که در مورد تبیین موارد سقط جنین، از سال ۱۹۷۵ به بعد در فرانسه به تصویب رسید، عبارتند از:

قانون شماره ۱۷-۷۵ مربوط به خاتمه دادن اختیاری حاملگی، پس از مطابقت آن با قانون اساسی، توسط پارلمان در تاریخ ۲۰ دسامبر ۱۹۷۴ به تصویب رسید و اولین بار در تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۹۷۵ برای مدت پنج سال به طور آزمایشی، لازم الاجرا گردید.

به علت این که این قانون پس از اتمام دوره آزمایشی به عنوان قانون جدید، در پایان سال ۱۹۷۹ لازم الاجرا می گردید، لذا قانون دیگری به وسیله مجمع ملی قانون گذاری، با رأی موافق ۲۱۱ از مجموع ۲۷۱ رأی، به تصویب رسید و این قانون از مجموع ۱۵۵ رأی نمایندگان مجلس سنا، با ۱۱۳ رأی موافق و ۱۲ رأی ممتنع، به تصویب مجلس سنا هم رسید و در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۷۹، لازم الاجرا گردید.

قانون شماره ۱۷-۷۵ مصوب ژانویه ۱۹۷۵،<sup>۵</sup> به موجب قانون شماره ۱۲۰۴-۷۹ مصوب ۳۱ دسامبر ۱۹۷۹،<sup>۶</sup> و قانون سلامت عمومی<sup>۷</sup> و قانون مجازات عمومی<sup>۸</sup> مورد اصلاح و تجدیدنظر قرار گرفت، به علاوه این اصلاحات شامل، قوانینی که به بعداً توسط نمایندگان پارلمان، تصویب شده بود و مربوط به مسائل سرشماری عمومی<sup>۹</sup> است، نیز می شود. که ذیلاً این قوانین به ترتیب در بندهای الف، ب، ج مورد بررسی قرار خواهد گرفت. بنابراین قوانین اصلی حقوق فرانسه نسبت به سقط جنین بعد از اصلاحات ۱۹۷۵ و ۱۹۷۹، شامل چهار قانون می شود که مکمل همدیگر می باشند.

الف) قانون شماره ۱۷-۱۹۷۵ مربوط به خاتمه دادن اختیاری به آبدستی بود که به موجب قانون شماره ۱۲۰۴-۱۹۷۹، مورد اصلاح قرار گرفت.

قانون سقط جنین ۱۹۷۹، بدین شرح است: "قانون ضامن بزرگداشت و حرمت هر انسانی است که حیات آغازین وی شکل گرفته باشد و این اصل کلی تخطی نخواهد شد و زیر پا گذاشته نخواهد شد مگر در موارد ضروری و به موجب شرایطی که در قانون پیش بینی می شود. آموزش این اصل و نتایج آن، مثل مسائل مربوط به حیات، سرشماری و آمار جمعیت ملی و بین المللی، آموزش مسؤلیت پذیری، قبول بچه در نظم جهت دار خانواده و اجتماع، از

3- "RU Detour", Ms., Jan/Feb. 1989, p.135.

4- Abortion in law, History & religion, (Published by: CHILD BIRTH BY CHOICE TRUST, 344 BLOOR STREET WEST, SUITE 306, TORONTO, CANADA M5S 3A7 (416) 961-1507 Revised, 1995 This booklet is a revised and updated version of an earlier one which was produced by the Kingston Women's Centre

5- Law No. 75-17 of January 1975

6- Law No. 79-1204 of 31 December 1979

7- The Code of Public Health

8- The Penal Code

9- The newly constituted Parliamentary Delegation on Demographic Problems

جمله تعهدات ملی و وظایف میهنی است، دولت با مشارکت انجمن‌های محلی<sup>۱۰</sup> این وظایف را به انجام می‌رساند و این پیشگامی و ابتکار را تا پایان، حمایت و ساپورت می‌کند.

ماده ۱۳: خاتمه دادن اختیاری بارداری نباید محدود به شرایط و اوضاع و احوال خاصی باشد و نباید تحت هیچ شرایطی (ابزاری) به منظور کنترل موالید باشد، در این رابطه، دولت، تا حد توان و به‌طور گسترده، تمامی موازین ضروری را برای ترویج و اطلاع‌رسانی برای کنترل موالید از طریق مؤسسات عمومی در مراکز مواظبت و نگهداری از مادران و فرزندان و مراکز تنظیم خانواده و مراکز فرهنگی و با استفاده از تمامی رسانه‌های گروهی خبری و فرهنگی، مبذول خواهد کرد. به‌علاوه اقدامات لازم برای آموزش عملی از جمله آموزش روش‌های جلوگیری از حاملگی، به پزشکان، ماماها و پرستاران (زن و مرد) انجام خواهد شد.

ماده ۱۴: هر مرکز تنظیم خانواده و هر مرکز فرهنگی، موظف است، در راستای انجام مأموریت اصلی که مواظبت از فرزندان و مادران است، اقدامات لازم برای اطلاع‌رسانی و مشاوره و مساعدت نسبت به زنی که قصد خاتمه دادن به بارداری را دارد، مبذول دارد.

ماده ۱۶: گزارش وضعیت آمار نفوس در فرانسه، به‌طور سالیانه توسط وزیر مسئول امور جمعیت، تسلیم پارلمان می‌شود این آمار، به‌موجب قانون شماره ۱۱۷۶-۶۷ مصوب ۲۸ دسامبر ۱۹۶۷، متضمن میزان سقط جنین در جامعه فرانسوی نیز خواهد بود. مضافاً به این که مؤسسه ملی مطالعات آمار نفوس، بر روی این آمارها تحلیل‌گذارده و آن را در ارتباط با مؤسسه ملی پژوهش‌های پزشکی و سلامتی منتشر خواهد کرد تا بر اساس ماده ال-۱۶۲-۱۰ قانون سلامت عمومی،<sup>۱۱</sup> ترکیبات آماری را مبتنی بر اطلاعات، اخطارات و تذکرات، احصاء نماید.

ب) قسمت اول از بخش سوم مکرر از کتاب دوم قانون سلامت عمومی<sup>۱۲</sup> که به‌موجب ماده ۴ قانون شماره ۷۹-۱۲۰۴، اصلاح شده است بدین شرح می‌باشد: "خاتمه دادن اختیاری آبدستی، قبل از پایان هفته دهم انجام می‌گیرد."<sup>۱۳</sup>

ماده ال-۱۶۲-۱: زن حامله‌ای که وضعیت خاصش، او را در جای یک بیمار قرار می‌دهد، ممکن است او را مجبور کند تا از پزشکی، درخواست خاتمه دادن به حاملگی را نماید. خاتمه دادن به حاملگی فقط قبل از پایان هفته دهم از شروع بارداری، امکان پذیر است.

ماده ال-۱۶۲-۲: منحصرأ پزشک مجاز به خاتمه دادن اختیاری به بارداری، می‌باشد و محل اجرای آن، وفق ماده ال-۱۷۶، فقط در مؤسسه بیمارستانی عمومی یا خصوصی، انجام خواهد گرفت.

ماده ال-۱۶۲-۳: پزشکی که زن باردار مایل است او اقدام به ختم حاملگی وی نماید، موظف است در اولین ویزیت خطرات پزشکی ناشی از سقط جنین و مشکلات زایمان بعدی را به او

10- Collectivités territoriales

11- The Public Health Code.

12- Chapter III bis of Book II, Title I of the Code of Public Health

۱۳- مجلس قانون‌گذاری فرانسه در تاریخ سی ام ماه می سال دوهزار و یک، قانون جدیدی را تصویب کرد که به‌موجب آن زمانی که مادر می‌تواند درخواست سقط جنین کند را از ده هفته به دوازده هفته افزایش داد و کسانی که مانعی در دسترسی به سقط جنین برای مادر فراهم کنند مجرم شناخته شده و به مجازات مقرر می‌رسند.

اطلاع دهد و نسبت به جدی نبودن (آثار سوء) انجام عمل بر روی او، به ترتیب ذیل وی را مطلع گرداند:

- پرونده‌ای اطلاعاتی برایش تشکیل دهد و حداقل، سالی یک مرتبه اطلاعات آن را به روز نماید. این پرونده‌ها باید حاوی مطالبی باشد که در ماده یک قانون شماره ۷۵ مصوب ۱۷ ژانویه ۱۹۷۵ و مطابق با ماده ال-۱۶۲، به آن‌ها اشاره شده است.

ماده ال-۶۴۷ قانون جزای فرانسه: کسی که دیگری را از هر طریق و به هر قصد و نیتی، تحریک به سقط جنین نماید، از دو ماه تا دو سال، حبس محکوم می‌شود و یا از ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ فرانک جریمه می‌گردد. البته بدون احتساب جریمه‌ای که بابت معاونت در جرم در ماده ۶۰ قانون مجازات تعیین شده است.

ج) ماده ۳۱۷ قانون مجازات عمومی فرانسه اصلاح شده به موجب ماده ۳ شماره ۴ از قانون شماره ۱۲۰۴-۷۹.

ماده ۳۱۷: هر شخصی که سبب شود یا کوشش برای انجام سقط جنین بکن زن حامله یا عرفاً حامله با یا بدون رضایت او، با غذا، آشامیدنی، دارویی، دستکاری، زور و خشونت یا هر وسیله دیگر، نماید به حبس از یک تا ۵ سال محکوم و از ۱۸۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ فرانک جریمه می‌شود و اگر به طور مستمر و حرفه‌ای سقط جنین نماید، مجازات حبس از ۵ تا ۱۰ سال خواهد بود و جریمه از ۱۸۰۰ تا ۲۵۰۰۰۰ فرانک خواهد بود و زن حامله که خود سبب سقط جنین شده یا خود را در اختیار دیگران برای سقط جنین می‌گذارد، به حبس از ۶ ماه تا ۲ سال و جریمه از ۲۶۰ تا ۲۰۰۰۰ فرانک محکوم خواهد شد.

پزشکان، صاحبان منصبان رسمی بهداشت و درمان، ماماها، دندانپزشکان، داروسازان، دانشجویان پزشکی، دانشجویان داروسازی، مستخدمین داروخانه‌ها، فروشنده‌گان گیاهان طبی، فروشندگان تجهیزات جراحی و پزشکی، پرستاران زن یا مرد، ماساژدهندگان (دلاکان)، که راهنمایی کرده یا مساعدت و همدستی نموده یا خود رأساً وارد عمل شده است برای سقط جنین به مجازات‌های مقرر در فوق محکوم خواهند شد. (پنج تا ده سال حبس و ۱۸۰۰۰ تا ۲۵۰۰۰۰ فرانک)<sup>۱۳</sup>

#### ۴- ایتالیا

تا پیش از سال ۱۹۷۸، تخمین زده می‌شود که در ایتالیا، سالانه، ۸۰۰۰۰۰ سقط جنین وجود داشته است،<sup>۱۵</sup> در سال ۱۹۷۸، حکومت ایتالیا، با وجود خشم مخالفان در واتیکان، قانون آزادی خواهانه‌ای را به تصویب رساند. قانون جدید، جایگزین قانون جزای دوره فاشیست‌ها شد، که به موجب آن قانون شکنی در مورد سقط جنین، به عنوان جرم علیه تمامی نسل و نژاد بشر قلمداد می‌شد.

39- Law No.79-1204 of 31 December 1979 and related laws.(Journal Officiel, No.1, 1 January 1980, p.3.

15- The Globe and Mail, Toronto, Dec. 21, 1978.

به موجب قانون جدید، هر زن بالای ۱۸ سال، برای حفظ سلامت خود، یا بدلائل اجتماعی یا مالی در خلال ۹۰ روز اول دوره بارداری، البته مشروط به این که گواهی یک پزشک را تحصیل نماید و هفت روز انتظار بکشد و تحت مشاوره قرارگیرد، می تواند اقدام به سقط جنین نماید. قانون به پزشکان اجازه داده است که به عنوان معترضان باوجدان، نسبت به انجام سقط جنین در صورت وجود زمینه های اجتماعی، یا روانی یا مذهبی، ثبت شده و به شمار آیند و حدود ۷۰ درصد پزشکان هم چنین کرده اند.

سقط جنین بعد از ۹۰ روز اول دوره بارداری، تنها اگر ادامه بارداری حیات یا سلامت روحی یا جسمی مادر را به خطر اندازد یا زمینه هایی برای باور این که چنین بدشکل و ناقص الخلقه است، وجود داشته باشد، مجاز خواهد بود.<sup>۱۶</sup>

در ماه می سال ۱۹۸۱، مردم ایتالیا، رفتاردومی را که از طرف کلیسای کاتولیک حمایت و سایورت می شد تا قانون آزادی سقط جنین را لغو نماید، بشدت تمام رد کردند.<sup>۱۷</sup>

با وجود قانون آزادی خواهانه خودی، ساختار کاربرد این قانون، سخت و مشکل باقی مانده است به طوری که پزشکانی که اقدام به سقط جنین نمایند، کمیاب هستند و بنگاه ها و مؤسسات که مربوط به مساعدت و کمک و راهنمایی برای انجام سقط جنین باشند، درهم و برهم می باشند و مشکلات مالی دارند و فقیرانه مجهز می شوند. زنان باید ۳۰ روز در انتظار بمانند تا بتوانند از طریق مراکز عمومی اقدام به سقط جنین نمایند.<sup>۱۸</sup> بنابر این تعجیبی نیست اگر هنوز آمار سقط جنین غیرقانونی در ایتالیا بی شمار و بسیار باشد.<sup>۱۹</sup>

در راستای حرکت های جهانی بویژه در آمریکا و اروپا، و تغییرات و تحولات فرهنگی برای رعایت حقوق زن و حقوق بشر، سقط جنین در ایتالیا نیز لاقلاً در متون قانونی، با وجود نفوذ کلیسای کاتولیک تا حدود زیادی آزاد شده است.<sup>۲۰</sup>

## ۵- ایرلند

سقط جنین در ایرلند به موجب قانون جرائم علیه اشخاص مصوب ۱۸۶۱، غیرقانونی است. به موجب این قانون، زنی که به قصد سقط جنین خودش، حبس ابد می گردد و کسی که در این راه به او کمک و مساعدت نماید به پنج سال حبس محکوم خواهد شد.<sup>۲۱</sup> جزیره مالت و ایرلند تنها کشورهای اروپایی هستند که سقط جنین در آن ها غیرقانونی است. در سال ۱۹۸۳، بر اساس رفتاردومی، سقط جنین بر خلاف قانون اساسی ایرلند شناخته شد.<sup>۲۲</sup>

در نوامبر سال ۱۹۸۰، قانون جدید تنظیم خانواده، جلوگیری از بارداری را به نحو بسیار سختی قرار داد مگر این که تماماً به عنوان نسخه پزشکی درمانی و معالجه باشد. نه فقط پزشک،

16- Mary Ann Glendon, p.148.

17- "Italians Reject Repeal of Liberal Law on Abortion", The Globe and Mail, May 19, 1981, p.1.

18- "Defending the Law in Italy", Women's Global Network for Reproductive Rights Newsletter 31, Oct-Dec. 1989, p.28.

44- International Planned Parenthood Federation (Europe Region), "Abortion Laws in Europe", (amended November 1993), Planned Parenthood in Europe, London, U.K., 1993.

20- "Defending the Law in Italy", Women's Global Network for Reproductive Rights Newsletter 31, Oct-Dec. 1989, p.28.

21- "Abortion Rights in Ireland", Broadside, Aug/Sept. 1987, p.7.

22- "Ireland Votes", The Toronto Star, September 9, 1983.

بلکه داروخانه نیز می‌تواند درخواست بیمار را رد کند مگر این که متقاعد شوند که دلیل جدی پزشکی برای جلوگیری از بارداری وجود دارد. کلینیک‌های تنظیم خانواده نیز غیر قانونی اعلام شد.<sup>۲۳</sup>

با وجود این در فوریه سال ۱۹۸۵، حکومت ایرلند، موفق شد به تصویب طرح پیشنهادی تنظیم خانواده شد که به موجب آن، هر کسی که حداقل ۱۸ سال سن داشته باشد، مجاز به خرید کاندوم<sup>۲۴</sup> و منی کش<sup>۲۵</sup> می‌باشند.

قرص‌های کنترل تولد، فقط برای افراد متأهل و از طریق نسخه پزشکی، قابل دسترسی است. ایرلند همچنین خبررسانی به زنان را در مورد سقط جنین رد کرد. در سال ۱۹۸۷، گروهی از افراد ضد سقط جنین، علیه دو مرکز مشاوره را به دلیل نصیحت و راهنمایی زنان برای انجام سقط جنین در انگلستان، اقامه دعوی کردند. دیوان عالی کشور ایرلند، علیه این دو مرکز جنین حکم کرد که آن مراکز، مساعد کننده در اتلاف و از بین بردن بچه هستند،<sup>۲۶</sup> در اکتبر ۱۹۹۲، دادگاه اروپایی حقوق بشر، تصمیم دادگاه ایرلند را که کسب اطلاعات توسط زنان ایرلندی برای انجام سقط جنین در خارج ایرلند، را قدغن کرده بود، رد و باطل اعلام نمود.

مذاکرات پارلمانی در مورد سقط جنین در ایرلند، در سال ۱۹۹۲، وقتی که دختر ۱۴ ساله‌ای قربانی تجاوز قرار گرفته بود و دادگاه از این که او کشور را برای انجام سقط جنین، ترک کند، ممانعت کرده بود. در پارلمان مطرح شد. رأی دادگاه موجب شورش و اعتراض عمومی در ایرلند (و سایر کشورهای جهان) شد و البته موجب لغو رأی و تصمیم دادگاه شد. دیوان عالی کشور ایرلند، چنین رأی داد: "اگرچه قانون ایرلند سقط جنین را بدون استثناء غیر مجاز می‌داند، رویه قضایی اجازه می‌دهد که وقتی حیات زن باردار، با توجه وضعیت سلامت فیزیکی و به دلیل تهدید به خودکشی به مخاطره می‌افتد، سقط جنین انجام گیرد.

نتیجه موضوع فوق این شد که رفراندومی در نوامبر ۱۹۹۲ در مورد حقوق سقط جنین انجام گرفت و با وجودی که پاپ به نفع گروه مخالف سقط جنین، مبارزه انتخاباتی می‌کرد، مردم ایرلند چنین رأی دادند که طبق قانون اساسی زنان باردار می‌توانند نسبت به سقط جنین اطلاعات لازم را کسب نمایند و همچنین حق دارند که بر اساس رویه قضایی (فوق الذکر) به خارج از کشور ایرلند برای سقط جنین مسافرت نمایند.

تخمین زده می‌شود که سالیانه، بیش از ۴۰۰۰ زن ایرلندی برای سقط جنین به کشور بریتانیا مسافرت می‌نمایند.<sup>۲۷</sup>

## ۶- مصر

در مقاله‌ای که تحت عنوان "خرید سلامتی: نقش اقتصاد در خطر تولید مثل و سقط جنین در مصر"، در مجله علوم اجتماعی و پزشکی، در آمریکا به چاپ رسیده، چنین آمده است:

23- Ruth Ruddick, "Making Choices: The Abortion Experience of Irish Women", Northern Ireland Abortion Law Reform Association, 1988.

24- Condoms

25- Spermicides

26- "Court Upholds Dan in Ireland on Abortion Counselling", Women's Global Network on Reproductive Rights Newsletter, Jan-Aug. 1988, p.27.

27- The Kingston Women's Centre, Abortion in law, history & religion, Published, TORONTO, 1995, p.17

جنین استنباط می‌شود که سقط جنین در مصر، نیاز به گواهی دو پزشک دارد مبنی بر این که آبستنی در حال حاضر، یک خطر برای سلامتی مادر یا حیات او است با وجود این محدودیت قانونی، سوابق قابل دسترس، نشانگر این حقیقت است که سقط جنین به صورت گسترده عمل می‌شود. رشته‌های گوناگون حقوق، مذهب، اقتصاد و سیاست مراقبت از سلامتی، هم در سخنرانی در مورد سقط جنین و هم در مورد دسترسی در مورد سقط جنین در مصر، نفوذ و توانایی دارند.

مصاحبه با ۱۸ زن مصری، که در پی پایان دادن به آبستنی شان بودن، آشکار کننده میزان گسترده، روش‌های سقط جنین که به صورت متنوع هم از نظر سلامت و بی‌خطری و هم از نظر بها و هزینه بود. سه سطح ایمنی در مصر در مورد سقط جنین، شناخته شده است: یکی این که با متدهای بومی و طبیعی، اقدام به سقط جنین شود، که این روش متضمن حداقل سلامتی برای زنان است، (یعنی پرخطرترین راه است) دیگر این که سقط جنین از طریق پزشکی باشد ولی در کلینیک‌های نامشروع و مخفیانه، که این روش نسبت به روش قبلی از خطر کمتر برخوردار است ولی باز خطرناک می‌باشد. و بالاخره نوع سوم که سقط جنین توسط متخصصان زنان و زایمان، صورت می‌گیرد که سالم‌ترین راه است و سلامتی گران است، زنان ثروتمند سلامتی را اکتفا می‌کنند در حالی که زنان فقیر، که فاقد منابع مالی هستند، زندگی‌شان در معرض ریسک بزرگی قرار دارد.

در قسمت دیگری از این مقاله قانون مجازات مصر در مورد سقط جنین مورد مطالعه قرار گرفته که به شرح ذیل است: "قانون مجازات شماره ۵۸ مصر، (مواد ۲۶۰ تا ۲۶۲) سقط عمدی را جرم دانسته است،<sup>۲۸</sup> با وجود این، در ماده ۶۱ همان قانون که غیر مرتبط با قانون سقط جنین است، چنین مقرر کرده است: "کسی که برای دفاع از خود یا برای دفاع از دیگری، بر علیه خطری جدی، مرتکب جرمی شود، مجازات نخواهد شد."<sup>۲۹</sup>

بر اساس مواد قانونی فوق الذکر، سقط جنین، به دلایل و ضرورت‌های پزشکی، و با تأیید دو پزشک و رضایت زن و شوهر مجاز است. پزشکانی که برای این تحقیق مورد مصاحبه قرار گرفته‌اند، اظهار داشته‌اند: اصولاً قانون ممنوعیت سقط جنین، متضمن الزام و اجباری نیست مگر این که زنی در اثر سقط جنین، فوت کند یا جسد (جنینی) یافت شود. در مجموعه‌ای که متضمن سوابق قضائی بین سالهای ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۱ است، به دو نمونه اشاره کرده که در آن، سه نفر پزشک، به اتهام سقط جنین غیرقانونی، توقیف شده‌اند. در سال ۱۹۸۷، یک پزشک، زنی را از کلینیک خصوصی خود به بیمارستان کسرالعین<sup>۳۰</sup> قاهره منتقل می‌کند، که وی در آنجا، به دلیل عوارض ناشی از سقط جنین، فوت می‌کند. پزشک مزبور که مرتکب سقط جنین شده بود، توقیف گردیده و محاکمه می‌شود.<sup>۳۱</sup>

ادامه دارد...

28- Egyptian Penal Code

29- Egyptian law

30- Kasr Al-Aini hospital

31- Sandra D. Lane, Jok Madut Jok and Mawahib T. El-Mouelhy, Buying safety: The economics of reproductive risk and abortion in Egypt, Social Science & Medicine, Volume 47, Issue 8, October 1993, Pages 1089-1099

# بر مطالبه حق اولی است

اجرای تعهد

رضا صمدی •  
دکتر دانشکده حقوق - مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

## - قسمت اول -

### چکیده:

اقتضای عدالت، رعایت توازن بین تعهد و حق می‌باشد. آن‌ها دو کفه ترازوی عدالت محسوب می‌شوند. در مقابل هر حقی تکلیفی وجود دارد و در مقابل هر تکلیفی حقی وجود دارد. تعدی و تجاوز هر یک از آن‌ها به دیگری سبب می‌شود میزان عدالت نامتعادل شود و برای آن‌ها که حق ایجاد شود نخست باید، تکلیف تحقق پیدا کند. عقود در عالم معنا هر یک به قصد خاصی وضع شده‌اند از این رو آثار و عواقب هر یک از آن‌ها با دیگری متفاوت است که این ویژگی‌ها سبب تشخیص عقود می‌شود. عقد وکالت نیز از این قاعده مستثنی نیست و برای هر یک از طرفین حقوق یا اختیارات و یا تکالیف و تعهداتی قائل شده، که تعادل بین آن‌ها مبین اجرای صحیح عقد وکالت است. در عقد وکالت تعهد و وظیفه وکیل رعایت غبطه و مصلحت موکل است، زیرا امین می‌باشد. عقود امانی و من جمله عقد وکالت بر مبنای احسان پایه‌گذاری شده است و امین، محسن می‌باشد و امین ضامن نیست، مگر تعدی و تفریط نماید و چنانچه تعدی و تفریط نماید ضامن خواهد بود و افشا سر موکل و عدم مراعات غبطه و مصلحت موکل از باب تعدی و تفریط محسوب و موجب ضمان وکیل است و خلاف احسان است.

### اولویت استفاده از علم، توسط قاضی نسبت به وکیل

این موضوع را، تقدم تکلیف بر حق اثبات می‌کند. تا تکلیفی انجام نشود حقی ایجاد نمی‌گردد. قاعده مذکور در معاملات و قراردادها قطعی و همیشگی است. مگر استثنائاً مواردی از شمول این قاعده خارج گردند، که این امر به عمومیت و قطعیت آن، لطمه‌ای وارد نمی‌کند و موضوعات احسانی مانند هبه یا صلح و نظایر آن مشمول چنین استثنائاتی هستند و موضوعات قهری مانند ارث نیز از بحث خروج موضوعی دارند. آقای دکتر طباطبایی در مقاله علم و تقوی در دعوا (به بهانه دفاع از استاد) در نقد مطالب معروضه در مقاله «اولویت اخلاقی با انجام وظیفه وکالتی است» مطالبی فرموده‌اند که به‌طور خلاصه در پاسخ به‌عرض می‌رسد. به این تعارض در مقاله پاسخ داده نشده است، اگر وکیل مکلف است به علم خود عمل کند، چرا قاضی نمی‌تواند به علم خود عمل کند؟ در حالی که قاضی در عمل به علم اولی بر



وکیل می‌باشد. به دلیل آن که قاضی مکلف و متعهد به صدور حکم می‌باشد، اما وکیل مختار به ادامه یا ترک وکالت است بنابراین، برپایه همان استدلال مذکور در مقاله، استفاده از علم برای وکیل فاقد اساس و پایه می‌باشد.

البته فراموش نشده، که اقرار وکیل به ضرر موکل مقبول نمی‌باشد خصوصاً در امر کیفری که اقرار طریقت دارد و حجیت ندارد. از نظر تعریف اقرار نیز، اقرار به زبان شخص مفر معتبر است و اقرار وکیل اصولاً در شمول قاعده کلی قرار نمی‌گیرد؛ مگر آن که برای اقرار، وکالت داده شده باشد، که در این صورت لازم است به اختیارات مندرج در وکالت‌نامه توجه گردد، که چنین حقی به وکیل داده شده است یا خیر؟ و سرانجام آن که ماده ۳۵ قانون آئین دادرسی مدنی اقرار را قابل توکیل ندانسته، بدیهی است وقتی در امر حقوقی اقرار به عنوان دلیل پذیرفته نباشد به طریق اولی در امر کیفری مؤثر نخواهد بود.

اما این بحث جنبه تئوری و نظری دارد. عملاً بسیاری از احکام برخلاف این قاعده صادر و تأیید و اجرا شده است. به دلیل آن که اقرار مذکور را قاضی مستند علم خود، قرار داده و براساس آن حکم صادر کرده است. ما باید صرفنظر از جنبه تئوری به رویه قضایی توجه کنیم، که چه آثاری، چنین امری از خود به جا می‌گذارد. اگر به اظهار یا اقرار یا شهادت حضرت پدر استاد اثری بار نبود، که به دلایل فوق نباید اثری بر آن مترتب باشد پس بیان آن چه فایده‌ای می‌تواند داشته باشد، آیا کارعبث و بیهوده‌ای تحقق یافته یا آن که پدر استاد می‌خواسته‌اند، از آن نتیجه‌ای بگیرند و مجرمیت موکل خود را اعلام کنند؟ بدیهی است که حضرت پدر استاد نمی‌خواسته‌اند کاری بیهوده کنند و به دنبال نتیجه‌ای بوده‌اند، که اعلام مجرمیت می‌باشد.

اکنون باید توجه شود انجام آن یک تکلیف قانونی و شرعی نیست. قانونی نمی‌باشد به جهت آن که وکیل باید غبطه و مصلحت موکل را رعایت کند و این قاعده به قدری اهمیت دارد که به عنوان شرط و رکن وکالت می‌باشد و اظهار یا اقرار یا شهادت به ضرر موکل، یا رعایت غبطه و مصلحت موکل در تضاد و تنافر است. لذا وکیل از انجام وظیفه عدول نموده نه تنها از آن خارج شده که به موکل خیانت کرده و اسراری را که موکل در دل پنهان نموده داشته بود و آن‌ها را به وکیل به عنوان مجرم اسرار بیان کرده بود در بدترین جایگاه توسط وکیل بیان و برملا شده و اسباب محکومیت موکل را فراهم کرده است به جای آن که از موکل پشتیبانی و حمایت کند به وی آسیب زده است.

در شرع نیز چنین مجوزی به وکیل داده نشده، که فتوی امام در تحریر الوسیله مستند آن است و فقهای معظم دیگر نظرات مشابهی دارند. اگر غیر از این حاصل نتیجه دیگری بدست آید منطقی نیست. یعنی آن که بین موازین قانونی و شرعی تفاوت وجود دارد، که این معنی نیز مردود است. با وجود فقهای شورای نگهبان و تأیید مصوبات مجلس شورای اسلامی یا عدم ابطال قوانین سابق، اتحاد بین موازین قانونی و شرعی حاصل است.

بنابراین، من هم یا شما موافقم، که در همه جا باید دلیل حکومت کند. اما استفاده کننده، از دلیل نیز باید دارای سمت مشخص و معلوم باشد. بار اثبات دلیل ادعا به عهده مدعی و شاکی است. لذا مشتکی عنه و خواننده دعوا را اثبات نمی‌کنند.

نویسنده محترم مقاله، قاضی را محروم از استفاده از علم شخصی کرده‌اند ولیکن وکیل را متعهد به استفاده از علم نموده‌اند!

معلوم نیست منشاء این تبعیض از کجاست؟ چرا قاضی که در صدد کشف حقیقت می‌باشد و نسبت به وکیل از استفاده از علم شخصی محق‌تر است، تا حق به حق‌دار برسد، از استفاده از علم محروم و او را دچار محدودیت کرده‌اند. اشاره کوتاه به علم قاضی که لاجرم علم وکیل نیز به عنوان تبع و فرعی از آن شناخته می‌شود و نظرات فقهای مخالف و موافق علم قاضی ضروری به نظر می‌رسد که به شرح زیر بیان می‌شود:

**خلاصه ادله کسانی که به اعتبار علم قاضی قائل می‌باشند عبارت‌اند از:**

- ۱- عمل برخلاف علم، عمل به مرجوح در مقابل راجح است. بدین توضیح که علم آگاهی نفسانی قاضی به موضوع می‌باشد، درحالی که عمل به دلایل دیگر مثل اقرار و شهادت و غیره ظن آور می‌باشد وقتی قاضی مکلف است به دلایل ظن آور توجه نکند لزوماً قادر است به علم خود توجه و عمل کند!
- ۲- عدم عمل به علم، ترویج منکر است به جای معروف، زیرا علم قاضی معروف است و عمل به آن صحیح می‌باشد و عمل به جهل منکر است. بنابراین قاضی مجبور به استفاده از منکر به جای معروف شده است. پس ایجاد نزل و عدم ثبات در قاضی می‌شود، یعنی آن که وقتی قاضی نتواند به یقینات خود استناد کند، ناچار به استفاده از غیر یقینات می‌شود، ناگزیر قاضی متزلزل شده و ثبات قدم و استواری او در تصمیم و رأی و حکم را از او سلب می‌کند.
- ۳- دلیل دیگری که بر استفاده از علم قاضی آورده‌اند آن است، که استفاده از علم قاضی از دلالت اجماع فقها برخوردار است. زیرا فقها درخصوص این امر اجماع دارند.
- ۴- مخاطب بعضی از آیات قرآن حکام هستند، که درخصوص داورى بین مردم مخاطب قرار گرفته‌اند از این رو مجاز به استفاده از علم تشخیص گردیده‌اند.

**عقیده مخالفین استفاده از علم قاضی به دلایل زیر مستند است:**

- ۱- سنت و سیره نبوی بر این امر قرار گرفته، که به علم شخصی استناد نمی‌کرده و از آن استفاده نمی‌کرده‌اند.
- ۲- استفاده از علم شخصی، نوعی برتری جوئی قاضی تلقی می‌شود و مخالف این امر قرآنی است که می‌فرماید: «فلا تزکوا انفسکم» قاضی با عمل به علم شخصی، خود را مزکی و برتر از دیگران شناخته است.
- ۳- استفاده از علم شخصی قاضی، باعث می‌شود قاضی در مظان اتهام قرار گیرد، که به نفع یا ضرر یکی از طرفین، به علم شخصی عمل کرده است. به هر حال اکثر فقها نظر بر آن دارند، که استفاده از علم قاضی در حق‌الله و حق‌الناس مجاز است و تعدادی نیز استفاده در امور جنسی را مجاز ندانسته و در بقیه امور نیز احتیاط واجب آن است، که از سایر ادله استفاده شود. این امر در زمان ما که جامعه گسترده‌تری و وسعت بیشتری یافته است، صحیح‌تر به نظر می‌رسد، که تصمیم‌گیری و اتخاذ تصمیم در مرافعات و دعاوی را تابع ادله کنیم، تا قاعده واحد و یکسانی

بر امور اختلافی مردم، حکومت کند و اصل تساوی حقوق در برابر قانون حفظ شود و قضاوت از اجرای سلیقه‌ای و علم خارج شود. گرچه همان علم هم باید مستند باشد و صدور حکم بدون استناد، فاقد اعتبار تلقی می‌شود.

بنابراین اصل مجادله بر استفاده از علم یا عدم آن در بین فقها، راجع به قضات بوده است، که موافق و مخالف اظهار نظر کرده‌اند. اگر بخواهیم با مسامحه در مورد دیگران استفاده کنیم، در مورد وکلا نیز شیوه استفاده از ادله مذکور صادق است. چنانچه تابع نظر فقهای باشیم، که عدم استفاده از علم قاضی را مرجح می‌شمارند، در مورد وکیل نیز باید به طریق اولی معتبر باشد. مضافاً آن که قاضی بی‌طرف است و وکیل بی‌طرف نیست او تعهد کرده از حقوق موکل دفاع نماید و غبطه و مصلحت او را مراعات کند. بنابراین همین رعایت غبطه و مصلحت، مانع از آن خواهد بود که وکیل از علم خود به ضرر موکل استفاده نماید. این قاعده هم شرعی و هم قانونی می‌باشد. زیرا اساساً عقد وکالت مبتنی بر آن است و بحث در این خصوص، اجتهاد در مقابل نص تلقی می‌شود و بیشتر از این مجاز نمی‌باشد. زیرا به تصریح قانون و شرح این وظیفه بردوش وکیل سنگینی می‌کند. نویسنده محترم مقاله به اجتهاد در مقابل نص پرداخته‌اند و نا پختگی حقیر را در موضوع تکمیل کرده‌اند و شگفتی را چندین برابر مضاعف نموده‌اند. به نظر اینجانب باید استفاده از علم قاضی را مورد تفکیک قرارداد که این تقسیم بندی نیز منطبق بر قانون می‌باشد.

۱- در قوانینی که تصریحاً علم قاضی جزء ادله اثبات موضوع می‌باشد، قاضی مختار به استفاده از آن است.

۲- در قوانینی که استفاده از علم قاضی جزء ادله اثباتی احصاء نشده است، قاضی حق استفاده از علم شخصی را ندارد.

۳- در قوانینی که ادله احصاء نشده است قاضی مختار به استفاده یا عدم استفاده از علم شخصی است و اولی آن است که از آن استفاده نکند.

اگرچه مصادیق قوانین مذکور، عمدتاً جنبه کیفری دارند. ولی در امور حقوقی نیز تا حدودی جاری می‌باشد، زیرا به قاضی برای کشف حقیقت اختیار داده شده است. اما در سلسله ادله جای ضعیفی دارد، برای آن که در ماده ۱۲۵۷ قانون مدنی، ادله را شمارش نموده است امارات و قرائن را که فهم و درک قاضی نیز در شمول آن‌ها قرار می‌گیرد، در ردیف چهارم و قبل از قسم قرار داده است. این امر به معنای آن است که تا ادله دیگر مثل اقرار، شهادت وجود دارد، استفاده از علم شخصی، فاقد وجاهت قانونی است و همان‌طور که نویسنده مقاله اذعان داشته‌اند این ادله به نظر اکثریت فقها باید در زمان قضاوت تحصیل شده باشد اگرچه به نظر گروهی دیگر از فقها در هر زمان و مکانی که دلیل تحصیل شده باشد، معتبر است. بنابراین ادله اثبات دعوا در طول هم قرار گرفته و در عرض هم نیستند، تا وقتی که دلیل مهمتر وجود دارد، استناد به دلیل کم اهمیت‌تر مجاز نیست.

وقتی قاضی دچار این محدودیت‌ها برای استفاده از علم می‌شود چگونه می‌توان وکیل را برخلاف قانون و تعهد مجاز دانست، که غبطه و مصلحت موکل را نادیده گرفته، به دلخواه خود از علم به ضرر موکل استفاده کند و به او خیانت کند؟

قانون و شرع، یک راه برای خلاصی او از تعهد و کالتی اعلام کرده که استعفاء از وکالت می‌باشد. این استعفاء گرچه تصریح به علم وکیل ندارد ولی تلویحاً درجایی که پرونده معد صدور رأی می‌باشد، دارای پیام و بیغامی است که درک آن باید به وسیله قاضی صورت گیرد. چگونگی و کیلی که پرونده را تا مرحله صدور رأی رسانده است و عنقریب شاهد بیروزی را در آغوش خواهد گرفت از آن صرف نظر کرده و اعراض خود را آن اعلام می‌نماید؟

آن تلاش‌ها و مدافعات با این خروج ناگهانی هم خوانی ندارد و هر عائلتی را به تفکر وادار می‌کند. بدون این که سر موکل افشاء شده باشد قناعت وجدانی نیز برای وکیل تحصیل شده است. اگرچه بهتر آن است که این خروج هم به گونه‌ای باشد که هیچ آسیبی را متوجه موکل نکند.

نویسنده مقاله فرموده بودند، اقرار موکل نزد وکیل سر نمی‌باشد که وکیل مکلف به حفظ آن باشد ولی نگفته‌اند که این اقرار در رابطه وکیل و موکل تحت چه عنوانی باید نامیده شود؟ آیا اگر وکیل فاقد سمت وکالت بود مجرم به جرم خود نزد او اقرار می‌کرد؟

بدیهی است که چنین عملی اتفاق نمی‌افتاد. اگر قصد اقرار به ارتکاب جرم را داشت، اقرار نزد قاضی اولویت داشت، زیرا او محق به تشخیص حق از باطل است. بنابراین معلوم می‌شود، اقرار در نزد وکیل به منظور علنی کردن آن نیست. بلکه موکل چون غبطه و مصلحت خود را به او سپرده، چنان تشخیص داده است که این امانت و سر خود را به وکیل بسپارد تا به نحو مقتضی در دفاع مورد استفاده قرار گیرد. اگر وکیل نیز تاب و تحمل این بار را ندارد با استفاده از حق و اختیار قانونی، استعفاء کرده و خود را از گرداب مذکور نجات بخشد.

تجاوز و تخطی از آن، شرعی و قانونی نمی‌باشد و غفلت محض محسوب می‌شود و اگر عمداً و به قصد قتل یا آسیب دیگری به موکل، آن را انجام داده باشد به تناسب مستحق مجازات مربوطه خواهد بود.

در بند الف ماده ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی آمده، اگر مرتکب قصد آن را داشته باشد تا کسی را بکشد ولو آن که عمل او کشته نیز نباشد، مستحق قصاص خواهد بود. وکیل در نفس خود خواهان مجازات موکل بر حسب موضوع شده، از این جهت اقرار به زیان او نموده است و به وسیله دادگاه این حکم صادر و اجرا شده است. دادگاه وسیله اجرای قصد و نیت وکیل قرار گرفته است. وسیله اهمیتی ندارد و این قصد است که از اهمیت برخوردار است. «الاعمال بالنیات»

اقرار برای اجرای مجازات صورت گرفت درحالی که وکیل چنین حقی را نداشته. درمورد جرم، وقتی مجرم محکوم می‌شود، که در ارتکاب جرم هیچ حقی نداشته باشد. تجاوز از خط قرمز «شکست قانون و تجاوز از حق» باعث صدور حکم مذکور شده است که این شرایط در مورد وکیل نیز مصداق پیدا می‌کند.

نباید حب کسی ما را، وادار کنند، که به توجیه پرداخته و تبعیض قائل شویم. تشخیص خوبی عمل مرحوم پدر استاد و بدی عمل همکار محترم من معلوم نشد به چه دلیلی بوده است. در حالی که با یک نظر دیگر، می‌توان متوجه شد، که عمل همکار من نسبت به عمل مرحوم، پدر استاد، ترجیح داشته، زیرا دادگاه درحال تنفس بوده و وکیل امکان آن را داشت که باطل بودن اقرار خود را ثابت کند. درحالی که در مورد دادگاه دیگر به علت ختم رسیدگی چنین وضعیتی

وجود نداشته است. اقرار همکار محترم من در جهت تحصیل وقت برای کسب رضایت بوده و محمل و سببی آن را تأیید می‌کرده در حالی که در دادگاه دیگر چنین وضعیتی وجود نداشته است. یاد گرفته‌ام، از سایه‌سار فضل و دانش دیگران خوشه برداری کنم. ولی خود را در سایه‌سار مذکور محو ننمایم که در این صورت به رسالت انسانی خود پاسخ نگفته‌ام. پاسخگویی به این امر، نیازمند آن است که آموخته‌های خود را با دید گاهم بیان نمایم. بعید می‌دانم استاد فرزانه با این‌گونه تعصباتی که در توجیه انجام می‌شود، موافق باشند. زیرا حتی مرحوم پدر استاد نیز پذیرفته‌اند، که عمل ارتكابی خطای قانونی بوده و دارای مسؤولیت، انتظامی است. معذالک افرادی که از شیوه مذکور دفاع کرده‌اند حتی اعتقاد به خطای مذکور نداشته‌اند آن‌ها اعتقاد دارند از اقرار موکل علیه او باید استفاده شود.

چون غرض آمد هنر پوشیده ماند صد حجاب از دل به سوی دیده شد

وقتی تبعیض به میان آید، حقیقت از میان بر خاسته و فقط مستمسکی برای توجیه نظر شخصی می‌گردد، که ممکن است به هر طریق از نظر مذکور دفاع شود. اگرچه این امر موجب التقاط باشد و با اتخاذ راه‌ها و دلایل صحیح و ناصحیح ما را به هدف برساند.

قبل از این که امام در تحریر الوسیله اقرار را غیر قابل توکیل اعلام کنند. و این نظریه به قانون تسری و در آن تأثیر کند و در تبصره ماده ۳۵ قانون آئین دادرسی مدنی بیان شود در قوانین سابق نیز، اختیارات و کالتی در دعاوی به طور مطلق شامل اقرار نمی‌گردید (مگر آن که تصریحاً این اختیار از طرف موکل به وکیل داده شده باشد). ولی اکنون علیرغم عدم تأثیر اگر انجام شود از تأثیر سوء آن، نسبت به موکل گریزی نیست اگرچه در نفس اقرار مؤثر نیست، ولی دادگاه در صدد کشف حقیقت است و از سرخ به دست آمده به راحتی گذر نخواهد کرد. همان‌طوری که وکیل وظیفه در دفاع از موکل دارد، دادگاه نیز در کشف حقیقت موظف است. بنابراین نسبت به اقرار انجام شده، بی تفاوت نخواهد بود. حصول علم خود را مستند به آن می‌کند.

چگونه نویسنده مقاله به شغل و کالت اشتغال دارند و از این نکته غافل می‌باشند یا آن که حب حمایت از نظریه ابرازی باعث شده که این واقعیات نادیده گرفته شود؟!۹

اگر به خاطر داشته باشید یا خواننده و یا شنیده باشید، تیمسار رحیمی از کسانی بود که به علت فعالیت در تحکیم رژیم سابق به اعدام محکوم شد، حتی در آن وقت نیز در باور و اعتقاد خود نسبت به شاه معدوم دست بر نداشت. امام نیز در تأیید شخصیت او فرمودند که او نشان داد که در اعتقاد خود ثابت قدم بوده است.

اکنون وکیل نیز باید در راه وظیفه‌ای که عهده‌دار شده، با همه قوای روحی و جسمی عمل کند. یا آن که اگر تاب و تحمل و کالت را ندارد با استعفا خورد را خلاص کند. انجام وظیفه هیچ منافاتی با تقوای ندارد. زیرا وظیفه‌اش دفاع از حقوق موکل است خط سیر او مشخص است. دادگاه و قاضی و دادستان هم می‌دانند که او در جهت حفظ حقوق موکل گام برمی‌دارد. محدوده حقوق و وظایف هر کسی که به نحوی در امر قضا ایفای نقش می‌کند روشن می‌شود. و خطوط آن‌ها با هم اختلاف پیدا نکرده و مسیر هر شخص و گروهی مشخص است. قانون و شرع نیز شرایط هر موظف و مکلفی را تعیین کرده‌اند، بدون این که به قانون و شرع خیانت کنند!

دادگاه و قاضی مکلف می‌باشند، تا تعیین تکلیف، موضوع را تعقیب تصمیم و رأی خود را اعلام کنند و تنها شخصی که مختار می‌باشد وکیل است، که می‌تواند خود را از قید و کالت خلاص و راحت نماید، از گردونه قضایی مذکور برهاند. بدون آن‌که مرزها شکسته شوند و به‌محدوده مسیر و خطوط دیگران تجاوز کرده باشد. و از اعتدال خارج شده و معایر تکلیف قانونی و شرعی خود دست به اقدامی بزند.

## رد امانت

فرض کنید شخصی تفنگی را به شما می‌سپارد، تا بعداً آن را بگیرد، اما قبل از این که موعد تحویل برسد شما متوجه می‌شوید، که امانت‌گذار به‌وسیله تفنگ مذکور شخصی را کشته است، تکلیف شما چیست؟ آیا اعلام موضوع به خانواده مقتول، به نیروهای انتظامی و یا قوه قضاییه است؟ یا آن که منتظر می‌مانید تا صاحب تفنگ مراجعه کند و آن را پس بگیرد؟

صرفنظر از ضمانت اجرای کیفری احتمالی در مورد شما، تعهد دارید آن را به صاحبش باز پس دهید تا به دستور قرآنی عمل کرده و «تودوا الامانات الی اهلها» را محقق سازید. اکنون موکل نیز مانند آن ودیعه‌گذار سر و راز خود را در اختیار وکیل قرار داده است، اگر نمی‌خواهید امانت‌داری را ادامه دهید، صحیح‌ترین کار آن است که با استعفا این راز را برای همیشه در دل خود مدفون کنید و اصلاً فرض نمایند، که چنین رازی به شما سپرده نشده بود و از طرف دیگر اگر عزل شوید نیز مانند مورد فوق باید راز مذکور را برای ابد در سینه خود دفن کنید. ولی اگر نویسنده مقاله مدعی‌اند که از حدود و کالت تخلف نشده است، توجیحات انجام شده در مقاله عبث و بیهوده می‌باشد و اگر در توجیه تخلف می‌گوید که پاسخ ساده است، قانون‌گذار و شارع اجازه تخلف وکیل را برخلاف غبطه و مصلحت موکل نداده‌اند لذا با هیچ توجیهی تخلف رفع نمی‌شود.

اما در خصوص اقدام عامدانه وکیل که استحقاق قصاص را پیدا می‌کند، چون مورد عمل قرار نگرفته و به آن توجیهی نشده کمی غریب به نظر می‌رسد. با توجه به اصول کلی اعمال را به خاطر نیات جزا می‌دهند و مگر نه آن است که وکیل قصد اجرای مجازات را در مورد موکل دارد و این قصد به وسیله دادگاه به اجرا در می‌آید و مگر نه آن‌که بند الف ماده ۲۰۶ قانون مجازات می‌گوید: هر قصدی که برای قتل باشد ولو عمل مباشر عملی نباشد، که کشنده باشد مستحق قصاص است.

بله اقرار به زیان و یا اظهار و یا شهادت به ضرر موکل عملاً کشنده نیست، اما در نتیجه موجب کشتن می‌شود. چرا نتیجه‌گیری در قصاص وکیل باید شگفت آور جلوه کند؟

نویسنده محترم مقاله در خصوص ضمانت اجرای قصاص در خصوص وکیل عامد ایراد گرفته‌اند و ظاهراً دو شق دیگر را واجد ایراد ندانسته‌اند و ضمانت اجرای وکیل را از باب تسبیب صحیح تلقی کرده‌اند. با این پیش‌فرض فرق بین جرم عمدی و غیرعمدی چه خواهد شد؟ اگر بر همه آن‌ها یک ضمانت اجرا واحد مترتب شود پس تفاوت قصد و فقدان قصد را چگونه توجیه خواهند فرمود؟

تا آن‌جا که می‌دانیم «الاعمال بالنیات و العفود تابعه للقصوده» باید حکومت بر موضوع نماید که در مورد بحث نیز این قضیه حاکم می‌باشد و فرق وکیل عامد و قاصد یا وکیل غیرعامد و غیرقاصد مشخص شود.

### سکوت وکیل در راستای دفاع موجه است: جز راست نشاید گفت، هر راست نباید گفت

وکیل طبق قسم وکالت مکلف شده است، که اظهار یا اقدامی برخلاف قانون و حق نکنند. اصل ۳۵ قانون اساسی مطلق است. وظیفه دولت را برای تهیه امکانات استفاده از وکیل مختص متهمینی نکرده است، که مجرم نباشند. بلکه به طور مطلق این تکلیف را بر عهده حکومت جمهوری اسلامی قرار داده است، تا برای تمام نیازمندان به استفاده از خدمت وکیل مقدرات و امکانات آن فراهم شود.

بدین ترتیب باید گفت قانون ترویج منکر می‌کند. زیرا دفاع از متهم و مجرم را نیز توصیه و تکلیف کرده است. اصل مذکور با وجود فقهای شورای نگهبان مورد تعرض قرار نگرفته و در مجلس خبرگان نیز تصویب شده است. و نیز ماده ۱۸۶ قانون آیین دادرسی مجازات اسلامی جهت تعیین وکیل تسخیری بر اساس مذکور تأیید و توسط شورای نگهبان مورد تأیید قرار گرفته. لذا مشروعیت و قانونیت تعیین وکیل تسخیری «ولو برای مجرم» مورد تأیید قرار گرفته است. بنابراین وکیل مدافع که بر اساس تکلیف مذکور تعیین می‌شود جز دفاع از موکل انتظاری از او نمی‌رود، آیا وکیل مجاز است به اعتبار آن که طبق علم او متهم مجرم می‌باشد، از زیر بار دفاع شانه خالی کند، یا باید به تکلیف وکالتی خود در خصوص موضوع اقدام کند؟

بر واضح است که باید به تکلیف قانونی و شرعی خود، جامه عمل بپوشاند و این قضیه در خصوص وکلی که با اراده و قصد خویش، با انعقاد عقد وکالت وارد موضوع می‌شود بسیار پررنگ‌تر است. الا آن که در این خصوص وکیل اختیار استعفا را نیز دارد. (در خصوص وکالت تسخیری اگر در محدوده تعداد وکالت‌های تسخیری ارجاعی سالانه باشد مکلف به انجام آن می‌باشد.) با توجه به آن‌چه گذشت، وکیل در دفاع از موکل یا به موجب قانون و یا تعهد ناشی از عقد وکالت مکلف به دفاع می‌باشد. اگر در مورد قاضی محدودیت قائل شویم که قاضی صرفاً در محل قضا و در موقع قضا می‌تواند از علم محصله خود استفاده کند، بر حسب آن که اعتقاد به مکتب گروهی داشته باشیم که استفاده از علم قاضی را مجاز می‌دانند. ولی در مورد وکیل این قضیه هیچ‌گاه مصداق ندارد تا هنگامی که پرونده مختومه نشده و از ردیف خارج نشده در مراحلی که وکیل حق دخالت در آن مراحل را دارد بین آن‌ها رابطه وکالتی برقرار است. اطلاعات را در هر موقعی که تحصیل کرده باشد چه در زمان محاکمه باشد چه در خارج از وقت محاکمه حق استفاده از آن را به زبان موکل نداشته و ندارد. زیرا یا به حکم قانون یا به تعهد ناشی از عقد وکالت، نسبت به موکل متعهد گردیده که از حقوق او دفاع کند. این حق دفاع را قانون و شرع برای موکل مجاز شناخته است و لا غیر.

حتی اگر به قضاوت پیامبر عظیم الشان «ص» و ائمه علیهم السلام توجه شود این حق دفاع را برای متهم مجاز دانسته‌اند در جریان ماعز ابن مالک اگر به اقرار وی توجه شود، که نزد حضرت رسول اقرار نمود. ولی حضرت از اقرار مذکور تعبیر دیگری کردند، تا شاید ماعز دست از اقرار



بردارد و بار دوم و بار سوم و بار چهارم که این اقرار تحقق یافت تا جرم زنای ماعز ثابت و به حد سنگسار محکوم گردید. مجرمیت با یک بار اقرار علم حاصل بود ولی آن حضرت به علم مذکور توجهی نکردند و نه تنها به دنبال دلیل نبودند حتی به گونه‌ای رفتار می‌کردند که متهم دست از اقرار بردارد.

حال چگونه وکیل مجاز می‌گردد، به علم خود توجه کند و برخلاف تعهد خود اعم از قانونی یا قراردادی عمل کند؟

این مطلب صرفاً خروج از دایره عدم مراعات غبطه و مصلحت موکل تلقی و تخلف وکیل محسوب می‌شود و مستحق پاسخگویی به موکل است.

یا آن‌که اظهار یا اقرار وکیل مؤثر نبوده و اثر قانونی بر آن مترتب نیست. اگر چنین فقد تأثیری برای آن قائل باشیم، به طریق اولی نباید اثری برای اظهارات مرحوم روانشاد کاتوزیان تصور کنیم. یعنی آن‌که هردو نفر کار عبث و بیهوده‌ای را انجام داده‌اند و انجام کار عبث و بیهوده نمی‌تواند، الگو و سرمشق باشد. بلکه انجام کار مؤثر می‌تواند الگو باشد. بنابر این آن قسمت از سوالی که برای نویسنده مقاله ایجاد شده بود، پاسخگویی گردید که ایشان فرموده بودند، نحوه مدافعات قبل از اظهار علم همکار اینجانب چگونه بوده است؟ به ترتیب مذکور معلوم می‌شود، که در ضول دادرسی دفاع از موکلش هدف بوده و آن‌چه در هنگام تنفس دادگاه اعلام کرده، مطلبی خارج از مسیر دفاع بوده که مورد استناد دادگاه قرار گرفت. اگر مطالب دیگری در ضمن اظهارات وکیل منعکس در صورتجلسه دادگاه وجود داشت به آن نیز استناد می‌گردید. بنابراین معلوم می‌شود اظهار مذکور چرخشی بوده و در تقابل با مدافعات سابق می‌باشد، درست شبیه آن‌چه مرحوم پدر استاد انجام داده‌اند.

صرفنظر از این‌که وکالت در اقرار طبق قانون سابق و به نظر بعضی از فقها قابلیت توکیل داشته باشد یا نه. آیا اطلاع و علم وکیل از موضوع در جهت خلاف مسیر دفاع و یا نقض غبطه و مصلحت موکل قابل انتقال به دادگاه می‌باشد یا خیر؟

نکته اساسی بحث در این نکته می‌باشد، که به نظر حقیر این امر، مغایر تعهد وکالتی است، در نتیجه باطل است. وکیل حق ندارد تا وقتی در گرو عقد وکالت می‌باشد آن را بیان کند و پس از انقضا یا فسخ یا انفساخ وکالت نیز حق افشا آن را ندارد. به جهت آن‌که به سبب ارتباط وکالتی، آن‌ها را تحصیل کرده است. وکیل باید دلش به فراختای دریا، مخزن اسرار موکل باشد، که جز به نفع موکل از آن استفاده نکنند و امانت مذکور را با امانت جسم خویش به خاک بسپارد. ولی ظاهراً برای برخی تاب تحمل این امر بسیار مشکل است، که حفظ سر شود و راحت‌تر آن است که بیان شود و از قید حمل آن وکیل آسوده گردد! و اظهارکننده نیز انتظاری جز تأثیر آن ندارد و اگر آن را غیر مؤثر می‌دانست بیان نمی‌کرد. منتها انتظار از تأثیر آن در خصوص محکومیت یا تخفیف مجازات یا توجیه دفاع تفاوت می‌کند، که بحث مذکور از موضوع فعلی خارج است ولی به هر حال تأثیر می‌کند و به معلومات فاضلی می‌افزاید. \*

ادامه دارد...



# بیچاره فقه؟!

مسلم زمانی  
دادیار شعبه دوازدهم دادسرای عمومی و انقلاب اصفهان

## مقدمه

هرچند اینجانب اهل مطالعه و تحقیق هستم ولی به مقاله نویسی و یا گریز زدن به سخنان این و آن عادت ندارم و با این که در عرصه علوم انسانی معتقدم حرف برای گفتن زیاد است ولی بر این باورم که نقد یا انتقاد هم حریم خود را دارد و رعایت این حریم هم ضروری است. در شماره ۲۸ خیرنامه کانون وکلای دادگستری استان اصفهان ذیل مقاله «تأملی بر لایحه جدید حمایت خانواده» صفحه ۶۱ نویسنده مقاله با توهین به مقدسات و احکام مسلمة فقهی ازدواج موقت را چیزی جز «خودفروشی زن» ندانسته و تجویز تعدد زوجات را (که مورد اتفاق همه فقهای شیعه و سنی است) در قرن ۲۱ واپسگرایانه دانسته است. این مقاله پاسخی کوتاه به این دو سخن نویسنده محترم است، هرچند توهین پاسخ ندارد؟!

## نقد شریعت یا توهین؟

نقد احکام فقهی اسلام و حتی ایستادن در برابر آن چیزی نیست که تازگی داشته باشد. از زمانی که شخصی به نام علی محمد باب شیرازی پیدا شد و با ادعای نسخ دین در زمان ناصرالدین شاه ادعای مهدویت و سپس ادعای خدایی؟! کرد؛ و بعد شخصی به نام ابوالفضل گلپایگانی کتابی به نام فرائد نوشت و اصول اعتقادی و مذهبی بابت و بهائیت را به صورت عملی پایه گذاری کرد؛ و بعد عده‌ای از دانش‌آموختگان ایرانی به اروپا (که آن زمان فرنگ می‌گفتند) رفته و با فضای جدیدی به نام تمدن غرب آشنا شدند، حمله به دین و احکام آن تحت عنوان روشنفکری و تجدد مطرح و لباس زیبای اصلاح دین را پوشیدند. عمده مسائلی که مورد هجوم این آقایان قرار گرفته در خصوص مسأله ارث زن و مرد، دیه، قصاص، تعدد زوجات، حجاب و مجازات‌های شرعی است و گرنه این آقایان کاری به این

ندارند که مثلاً چرا خیار حیوان ۳ روز است و یا چرا نماز صبح ۲ رکعت و نماز ظهر ۴ رکعت است.

مهمترین شعار این آقایان هم که ظاهری زیبا دارد یکی موضوع تساوی حقوق زن و مرد است و دیگری آزادی به‌ویژه آزادی روابط اجتماعی.

بنابراین آقای شقیعی اولین کسی نیستند که تجویز تعدد زوجات را «واپس‌گرایانه» می‌دانند و یا ازدواج موقت را «خودفروشی زن» تعبیر می‌کنند بلکه پیش از ایشان فتحعلی آخوندزاده، فریدون آدمیت و میرزا ابوالفضل گلپایگانی (که مغز متفکر بهائیت است) هم همین افاضات را فرموده بودند.

جالب است بدانید مستند تعدد زوجات آیه ۳ سوره نساء و مستند ازدواج موقت آیه ۲۴ همین سوره است، که البته مفسرین اهل سنت مانند سیوطی در کتاب در المنثور و نیز فقهای اهل سنت با توجه به تحریم ازدواج موقت از ناحیه خلیفه دوم، قائل به نسخ یا تأویل این آیه هستند.

حال آقای وکیل خود را عالم‌تر از خدا می‌داند که اجازه تعدد زوجات را در قرآن داده و یا به این آیه قرآن اعتقاد ندارند؟

بر اساس فتوای فقها، مسلمان باید یا مجتهد باشد، یا مقلد و یا محتاط. اگر آقای وکیل با اجتهاد خود تعدد زوجات را واپس‌گرایانه می‌داند و ازدواج موقت را خودفروشی زن تعبیر می‌کند که این اجتهاد در برابر نص قرآن است، و اگر مقلد هستند باید از ایشان پرسید مرجع تقلید شما که این‌گونه بی‌محابا به قرآن می‌تازد کیست؟

موضوع جالب توجه دیگر این که هیچ‌یک از پیروان آیین یهود و یا مسیحیت و نیز اهل سنت به خود اجازه نمی‌دهند که به احکام و تعالیم دینی بتازند و یا حتی آن را به نقد بکشند. برای مثال هیچ یهودی نمی‌گوید چرا پیه حرام است و یا چرا فرزندان حضرت یعقوب (بنی اسرائیل) قوم برگزیده خدا هستند و بهشت فقط برای قوم یهود است، یا هیچ مسیحی به خود اجازه نمی‌دهد در خصوص موضوع تثلیث و یا فادی بودن حضرت مسیح سخن بگوید، زیرا پیروان این ادیان و نیز برادران اهل سنت در فهم دین جایگاهی برای عقل قائل نیستند ولی بعضی از مسلمانان شیعه با بافتن آسمان و ریسمان به هم و به اسم روشنفکری این‌گونه بی‌محابا تیشه به ریشه دین می‌زنند. مستند سخنان این آقایان هم جز قیاس‌های جزئی به جزئی و یا جزئی به کلی و یا استحسان چیز دیگری نیست و هیچ‌یک از این‌ها دلیل محکم عقلی یا نقلی برای سخنان خود ندارند جز آن که با توهین و جنجال فضای فکری جامعه را تیره و تار کنند.

راستی بیچاره فقه؟! \*



محمد رضا محمدی جرقوبه‌ای

### کمال پدرام

س: زخم دردناک، دادخواست داده و خواسته تا مرا مجبور کنند که کت و شلوارم را عوض کنم، خواستم بیرسم از نظر قانونی می‌تواند؟  
مشاور: مگر چند سال است آن کت و شلوار را می‌پوشید؟  
س: حدود سی سال.  
مشاور: خوب چرا لجبازی می‌کنید، آن را عوض کنید.  
س: آخر آن کت و شلوار برای من شگون دارد.  
مشاور: چه شگونی؟  
س: آخر زخم تا این لباس تن من است، نه با من حرف می‌زند و نه با من جایی می‌آید.

### جواد اکبری

س: من نیندهام هر قانونی یک پوسته و ظاهری دارد و یک مغز و روحی، حال خواستم بیرسم برای رسیدن به روح و مغز قانون چه باید بکنیم؟  
مشاور: علی‌الظاهر باید قانون را بشکنیم.

### جمشید کمالی

س: خواستم بگویم در کشور ما، فقط بدی‌های افراد را می‌بینند، در حالی که انصاف ایجاب می‌کند، علاوه بر بدی، خوبی‌ها را هم در نظر بگیرند.  
مشاور: لطفاً منظورتان را صریح بفرمائید.  
س: خواستم از سارقان تشکر کنم و بگویم حق بزرگی بر بشریت دارند.  
مشاور: مثلاً چه حقی بر بشریت دارند و چه خدمتی کرده‌اند که قابل تقدیر باشد.  
س: اگر سارقان نبودند، بشر، امروز با وازهای به نام قتل و کلبه مواجه نبود و این همه شغلی که در مورد قفل‌سازی، گلو صندوق‌سازی، دوربین مداربسته و... وجود دارد، وجود نداشت.

### احمد پرمون

س: با خانمی ازدواج نموده‌ام، اما اخیراً متوجه شده‌ام که لنگ است، حال آیا می‌توانم عقد ازدواج را فسخ کنم؟  
مشاور: اگر قصد شما از ازدواج، انجام مسابقه دو است، بله می‌توانید.

### هوشنگ محمدی

س: خواستم بگویم کار خبرنگار عراقی در پرت کردن کفش به سوی رئیس جمهور آمریکا، کار خوبی نبود.  
مشاور: به چه دلیل؟  
س: اولاً که منافی با قانون کپی رایت بود و بدون کسب اجازه از خانم‌ها، صورت گرفته. ثانیاً ممکن است باعث عبور خبرنگاران از قلم به دمپایی شود، چون امروزه همه فهمیده‌اند، خاصیت دمپایی از قلم بیشتر است.

### الهام مدادساز

س: برای حل مشکل خانواده‌ها، پیشنهادی داشتیم.  
مشاور: بفرمائید.  
س: ماده ۵-۱۱ قانون مدنی که می‌گوید در روابط زوجین، ریاست خانواده از آن شوهر است را حذف کنید.  
مشاور: به چه دلیل؟  
س: چون مرد وقتی به عنوان رئیس خانواده است، ناخودآگاه به خود اجازه می‌دهد تا وعده بدهد و عمل نکند و همین سرآغاز مشکلات بین زوجین می‌شود.

### زهرآ خدا دوست

س: از نظر حقوقی به چه کسی مستأجر می‌گویند؟  
مشاور: به آدم بی‌محل.

### خدا داد رجبی

س: در روزنامه اصفهان امروز مورخ ۸۵/۱۰/۵ از زبان آقای جداد عادل رئیس کمیسیون فرهنگی، خواندم که با ازدواج ۵۰ درصد مشکلات جامعه حل می‌شود. خواستم بگویم من نیز این فرمایش ایشان را قبول دارم، حال می‌خواهم استوال کنم، ۵۰ درصد دیگر مشکلات جامعه چگونه حل می‌شود؟  
مشاور: با طلاق.

### وحید شریفی

س: در مورد عبور مترو از چهارباغ و سه پل خواستم بگویم همه تصمیمات را بر گردن مسئولین فعلی نیندازید، دیگران هم مسئولند.  
مشاور: مثلاً چه کسانی؟  
س: مثلاً آله وردی خان و سازندگان مدرسه چهارباغ.  
مشاور: جرم ایشان چیست؟

س: چرا باید سی و سه پل و مدرسه چهارباغ را در مسیر مترو بسازند، اگر این دو را در جای دیگری مثل خیابان آتشگاه ساخته بودند مانند منارجنبان، کسی با آن کار نداشت.

باز هم

نصرت

## لایحه وکالت دادگستری ۱۳۸۷

- وکالت بر تاهوت
- رویکرد کنی لایحه وکالت، استقلال یا وابستگی؟
- نقدی بر موادی از لایحه وکالت دادگستری
- استقلال وکیل وکانون و کلا بازخوانی «پیش‌نویس لایحه وکالت دادگستری»
- بررسی مقوله استقلال در متن پیش‌نویس قانون وکالت دادگستری سال ۱۳۸۷

# وکالت در تابلو

دکتر غلامرضا طبرانیان  
وکیل دادگستری

- روزی را تصور کنید که درباره وکالت دادگستری قانونی تصویب و به موقع اجرا گذارده شود و حاوی مواد زیر باشد:
- یکی از اختیارات کانون وکلای دادگستری عبارت باشد از: «رسیدگی به تخلفات انتظامی وکلا و کارآموزان به وسیله دادرسی و دادگاه انتظامی وکلا و درخواست تعقیب تخلفات مندرج در این قانون». (بند ۳ ماده ۶)
  - «مرجع رسیدگی به صلاحیت نامزدها، دادرسی انتظامی قضات می باشد... منظور نامزدهای عضویت در هیأت مدیره کانون های وکلای دادگستری است. (ماده ۱۰)
  - «هزینه های کانون از محل عضویت سالانه و هدایا و کمک های مالی مستمر یا ادواری وکلا و کارآموزان و سایر اشخاص و نیز درآمد حاصل از فروش مجلات و نشریات و مواردی که در سایر قوانین پیش بینی شده است، تأمین می شود...». (ماده ۱۹)
  - «یکی از دادرسان دیوان عالی کشور به نمایندگی دادستان کل کشور در تمام جلسات هیأت عمومی شرکت می کند و می تواند از حیث عدم مطابقت مصوبات هیأت عمومی با قانون در دادگاه عالی انتظامی قضات اقامه دعوی نماید...». منظور از هیأت عمومی، هیأت عمومی کانونی است که کانون ملی است برای سراسر کشور با عضویت کانون های محلی برای ایجاد هماهنگی در اجرای وظایف آنها و نیل به اهداف کانون های محلی در تهران تشکیل شود. (تبصره ماده ۲۴)
  - «... رئیس قوه قضاییه از بین سه نفر نخست حائز بیشترین آراء یک نفر را به عنوان رئیس شورای اجرایی و دو نفر را به عنوان نایب رئیس اول و دوم شورا انتخاب و منصوب خواهد کرد... منظور سه نفر نخست از وکلایی است که توسط هیأت عمومی کانون ملی برای عضویت در شورای اجرایی انتخاب می شوند. (ماده ۲۵)
  - «تمامی تصمیمات خلاف قانون هیأت عمومی، شورای اجرایی و رئیس کانون ملی از سوی افراد ذی نفع قابل شکایت در دادگاه عالی انتظامی قضات است». (ماده ۲۸)
  - «هزینه های کانون ملی از محل عضویت سالانه کانون های محلی... تأمین خواهد شد. کانون می تواند هدایا و کمک های مالی و درآمد حاصل از فروش مجلات و نشریات و سایر محصولات مرتبط و شهریه کلاس های آموزشی استفاده کند». (ماده ۲۹)
  - «ترتیب دعوت و تشکیل جلسات هیأت عمومی و شورای اجرایی کانون ملی و مجمع عمومی و هیأت مدیره کانون محلی و تقسیم کار و وظایف هیأت های رئیسه و نحوه تصمیم گیری و تنظیم صورتجلسات در آئین نامه اجرایی این قانون تعیین خواهد شد. و «آئین نامه اجرایی این قانون ظرف سه ماه از تاریخ تصویب توسط وزارت دادگستری تهیه و به تصویب رئیس قوه قضاییه می رسد». (ماده ۳۰ و ماده ۱۸۶)

● «تعیین تعداد کارآموزان برای هر کانون بر عهده کمیسیون متشکل از رئیس کل دادگستری استان و دادستان شهرستان مرکز استان و رئیس کانون محلی مربوط می‌باشد... و با اکثریت آراء اتخاذ تصمیم می‌نمایند». (ماده ۳۶)

● «پس از آماده شدن پروانه وکالت و قبل از تسلیم آن متقاضی باید در حضور وزیر دادگستری و رئیس کل دادگستری استان و رئیس کانون و در غیاب او یکی از نواب رئیس و حداقل دو نفر از اعضای هیأت مدیره به شرح ذیل سوگند نامه را امضاء نمایند...» (ماده ۴۶)

● «تخلفات رئیس و اعضای شورای اجرایی کانون ملی و رئیس و اعضای هیأت مدیره کانون‌های محلی، دادگاه و دادسرای انتظامی در مورد تکالیف حرفه‌ای مربوط به وکالت و نیز وظایف مربوط به اجرای این قانون در دادگاه عالی انتظامی قضات مورد رسیدگی قرار می‌گیرد». (تبصره ماده ۱۴۷)

● «... هر شعبه دادگاه انتظامی از یکی از قضات دادگاه پژوهشی استان به انتخاب رئیس قوه قضائیه به عنوان رئیس دادگاه و دو وکیل پایه یک به انتخاب هیأت مدیره کانون... تشکیل می‌شود». (ماده ۱۴۸)

● «مرجع تجدیدنظر احکام دادگاه انتظامی کانون وکلا، دادگاه عالی انتظامی قضات است». (ماده ۱۷۴)

● «وکیل باید همواره واجد شرایط برای اشتغال به امر وکالت باشد. چنانچه رئیس قوه قضائیه یا رئیس کانون ملی بنا به جهات موجهی در صلاحیت وکیل از جهت دارا بودن شرایط مزبور تردید نماید، از محکمه عالی انتظامی وکلا متشکل از رئیس دادگاه عالی انتظامی قضات به عنوان رئیس محکمه و دو نفر از قضات دیگر این دادگاه به انتخاب رئیس قوه قضائیه و دو نفر از اعضای دادگاه انتظامی وکلا به انتخاب رئیس کانون ملی رسیدگی به صلاحیت وکیل را درخواست می‌نماید. محکمه عالی انتظامی وکلا با اکثریت اعضا رأی بر عدم صلاحیت وکیل صادر می‌نماید، حسب مورد او را به محرومیت دائم یا موقت از شغل وکالت محکوم خواهد نمود. این احکام قطعی است». (مواد ۱۷۹ و ۱۸۲)

\*\*\*

ناکانون از سوی اشخاص، در اجتماعات و در مناظرات و در مقالات و مطبوعات مختلف، بارها راجع به ملازمه عقلی و غیرقابل تفکیک و اساسی بین وکالت دادگستری و استقلال وکالت و وکیل دادگستری بسیار سخن گفته شده و این امر را بدیهی شناخته‌اند که: اگر کانون‌های وکلای دادگستری به واقع مستقل از قوای حاکمه کشور نباشد و فقط تابلویی با لفظ استقلال بر سر در کانون‌های وکالت بیاویزند ولی کانون‌ها از درون، به حکم قوانین تابع و مطیع این قوا باشند، یقیناً وکلای دادگستری در انجام وظیفه مقدس خود که آزادی و شجاعت در دفاع از حق است، موفق نخواهند شد.

آن‌کس که از دفاع کامل و آزاد و از حرفه شریف وکالت به‌واقع بهره‌مند می‌شود، مردم یک کشوراند، نه وکیل دادگستری. زیرا استقلال، وظیفه و بارگرانی بر دوش وکیل دادگستری می‌گذارد و همچون آتش سوزانی است در دست وکیل، که تا در این سمت است باید آن را

نگه‌دارد و آثار سوزان آن را تحمل و چه بسا آزادی و حرمت و شرف و جان خود را در انجام وظایف خویش فدا کند.

ملازمه بین وکالت دعاوی و استقلال کانون‌های وکلای دادگستری آن‌چنان است که بی‌بهره کردن جامعه وکالت دادگستری از استقلال به مفهوم واقعی آن، مانند سلب روشنایی است از نور که همواره ملازم یکدیگراند و یکی بدون دیگری قابل تصور و قابل تحقق نخواهد بود. جامعه عاشق و فقط شیفته لفظ وکالت نیست. مردم از آن جهت خواهان استقلال و آزادی وکلای دادگستری در دفاع از حق می‌باشند که حیات و حقوق و شرف خود را در گرو آن می‌دانند و تنها با استقلال در دفاع از حقوق خود، احساس امنیت و عدالت می‌کنند.

\*\*\*

به جهان اعلام می‌کنند که کانون‌های وکلای دادگستری از استقلال برخوردارند و به وکیل دادگستری نیز می‌گویند حرفه وکالت مستقل است. ملاحظه کنید مفاد ماده یک قانون ممکن‌التصویب را: ماده ۱- «وکالت دادگستری حرفه‌ایست مستقل...» و ماده ۵ آن را: «کانون محلی وکلای دادگستری مؤسسه‌ای است مستقل...» و ماده ۲۰ قانون مزبور را: «کانون ملی وکلای دادگستری نهادی است غیردولتی و با شخصیت حقوقی مستقل...».

حال از طراحان و اعلام‌کنندگان استقلال حرفه وکالت و کانون‌های محلی و ملی وکلا می‌پرسم: آیا به واقع این الفاظ، استقلال وکالت و کانون‌ها و وکلای دادگستری را تأمین و تضمین می‌کند، هرگاه رئیس شورای اجرایی و نواب رئیس این شورا لزوماً باید از سوی ریاست قوه قضاییه منصوب شوند (ماده ۲۵)؟ آیا رئیس و نواب رئیس که مقام عالی خود را از ریاست قوه قضاییه کسب می‌کنند قادر به استقلال در تصمیم و در تعارض با خواست قوه قضاییه می‌باشند؟ اگر با برگزاری انتخابات شورای اجرایی کانون ملی وکلای دادگستری و مشخص شدن سه نفر نخست، ریاست قوه قضاییه از انتصاب آنان و صدور ابلاغ بنام ایشان، خودداری نمود، سه نفر مزبور می‌توانند به وظایف خود قیام کنند و یا شورای اجرایی متوقف می‌ماند؟ با وجود برگزاری انتخابات و انتصاب آنان به ریاست و نیابت ریاست شورای اجرایی، چنانچه ریاست قوه قضاییه آنان را از سمت‌های خود عزل نماید، آیا به سمت خود باقی می‌مانند و یا معزول خواهند بود و آیا با وجود عدم پیش‌بینی پاسخ برای پرسش‌های بالا و پرسش‌های قابل تصور دیگر، کانون ملی وکلای دادگستری و شورای اجرایی آن از استقلال واقعی (نه لفظی) بهره‌مند است و یا منصوبین باید مراقب رفتار و گفتار خود باشند که در سمت‌های خود باقی بمانند؟ آیا شورای اجرایی با چنین ترکیبی قادر به حفظ استقلال خود در برابر قوه قضاییه می‌باشد؟

\*\*\*

اگر سه نفر نخست باید از جانب رئیس قوه قضاییه منصوب شوند، انتخاب آن‌ها از سوی وکلای دادگستری چه ثمری دارد و اگر میزان، رأی وکلای دادگستری است، چه نیازی است که این مقامات از سوی قوه قضاییه منصوب شوند. آیا انتصاب رئیس و نواب رئیس شورای اجرایی کانون ملی وکلای دادگستری از سوی قوه قضاییه مفهوم استقلال را از کانون ملی سلب

نمی‌کند و خود با مفاد ماده ۲۰ قانون که به موجب آن کانون ملی را نهادی مستقل اعلام کرده در تناقض نیست؟ مگر وابستگی مؤسسه‌ای به قوای کشور جز این است که ریاست و اعضای آن مؤسسه را تابع و آن مؤسسه را دولتی می‌کند؟ در این صورت چه معنی دارد اگر کانون ملی وکلای دادگستری را نهادی غیردولتی بنامند؟

\*\*\*

وکیل دادگستری تا زمانی که دارای پروانه وکالت و شاغل به حرفه دفاع از موکلین خویش است، فردی صالح و دارای حقوق اجتماعی است و در صورت داشتن شرایط برای عضویت در ارکان کانون‌های محلی و ملی، نیازی ندارد که بار دیگر صلاحیت او برای نامزدی در سمت‌های اداری کانون‌ها و احراز عضویت در هیأت‌های مدیره مورد تأیید قرار گیرد. مگر آن که غرض از رسیدگی به صلاحیت نامزدها در دادسرای انتظامی قضات، سلب صلاحیت از وکلای صالحی باشد که به سختی مقید به حفظ آزادی دفاع از حقوق موکلین خود و یا از حقوق جامعه وکالت باشند.

بدیهی است وکلایی که دارای سوابق کیفری مؤثری باشند، به علت محرومیت موقت یا دائم از شغل وکالت و نیز وکلایی که محکومیت انتظامی در درجاتی معین دارند، نمی‌توانند برای عضویت در ارکان کانون‌های وکلای دادگستری نامزد شوند. اگر جامعه وکالت نتواند مدیران خود را از بین وکلای صالح و فاقد سوابق کیفری و انتظامی انتخاب کند، چنین جامعه‌ای را نمی‌توان مستقل و غیردولتی نامید.

آیا این ترتیب که تاکنون طبق قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت مقرر بوده، روح محافظه‌کاری و عاقبت‌طلبی را در کالبد کانون و مدیران آن ندمیده است؟

کانون‌های وکلای دادگستری در امور مربوط به وکالت و به تبع آن وکلای دادگستری در صورتی استقلال واقعی خواهند داشت که هیچ مقام و قوای دولتی، دولت به معنای اعم آن، در امور وکالت و اداره کانون‌ها بر وکلای دادگستری تفوق نداشته باشد و هنگام اتخاذ تصمیم در هیأت‌های مدیره کانون‌های محلی و ملی سایه‌ای از اقتدار بر فضای این هیأت و بیم از آینده بر آن حاکم نباشد.

آیا این تفوق نیست اگر یکی از دادباوران دیوان‌عالی کشور به نمایندگی از دادستان کل کشور در تمام جلسات هیأت عمومی لزوماً شرکت کند و مراتب تصمیمات هیأت مزبور تحت عنوان مطابقت تصمیم با قانون باشد (نصراً ماده ۲۴)؟ آیا لزوم شرکت دادباور دیوان‌عالی کشور در جلسات فوق به این معنی نیست که جلسات هیأت و تشکیل آن درگرو حضور نماینده دادستان کل کشور باشد؟ در صورتی که راه برای ابطال مصوبات هیأت مدیره که مخالف قانون باشد باز است و می‌توان باز نمود، بدون این که به استقلال هیأت مدیره در اتخاذ تصمیمات و اداره کانون‌ها آسیبی وارد شود.

\*\*\*

از سویی رسیدگی به تخلفات انتظامی وکلا و کارآموزان وکالت جزء اختیارات کانون‌های وکلای دادگستری است که به وسیله دادسرا و دادگاه انتظامی وکلا اعمال می‌شود. (بند ۳ ماده ۶)



دادگاه انتظامی که موظف به رسیدگی به تخلفات انتظامی و کلاهی دادگستری است، آن‌گاه جز ارکان اصلی کانون‌ها محسوب می‌شود و در صدور رأی استقلال دارد و وکیل تحت تعقیب احساس امنیت می‌کند که جز تخلف او امر دیگری سبب محکومیت او نشود. بدیهی است هرگاه در هر شعبه دادگاه انتظامی یکی از قضات دادگاه پژوهشی استان به‌عنوان رئیس دادگاه حضور داشته باشد، اقتدار او مانع اظهارنظر آزاد دو عضو دیگر دادگاه است که از طرف هیأت مدیره کانون‌ها انتخاب می‌شوند و به این ترتیب مؤثرترین رکن کانون‌های و کلاهی دادگستری یعنی دادگاه انتظامی کانون‌ها نیز تحت اقتدار قوه قضاییه و فاقد استقلال خواهد بود!

\*\*\*

سپردن تعیین تعداد کارآموزان برای کانون‌ها به کمیسیونی که اکثریت اعضای آن را قضات دادگستری تشکیل می‌دهند که نوعاً آگاهی کامل به امکانات کانون‌ها در تربیت کارآموزان ندارند، خود از کیفیت آن می‌کاهد و سبب تضعیف علمی و عملی جامعه و کالت می‌شود و رئیس کانون در این کمیسیون عملاً از اقتدار لازم برای کارآموزی و کالت دادگستری برخوردار نیست و در اقلیت است و این ترتیب عملاً مانع حفظ استقلال کانون‌های و کلاهی دادگستری در مدیریت امور و کالت است که از امر کارآموزی و کالت پایه‌گذاری می‌شود! (ماده ۳۶)

\*\*\*

به‌منظور جهت دادن به تصمیمات و مصوبات کانون ملی و کلاهی دادگستری و تأمین مداخله جدی قوه قضاییه که هیأت‌های مدیره کانون محلی از هرنوع تصمیم‌گیری مستقل در اداره کانون‌ها نیز بازداشته شوند، ترتیب دعوت و چگونگی تشکیل جلسات ارکان مزبور و تقسیم کار و وظایف آن‌ها و نحوه تصمیم‌گیری و تعداد آراء و چگونگی تنظیم صورت‌جلسات نیز از محدوده اختیارات کانون‌ها خارج شده و ماده ۳۰ و ماده ۱۸۶ تصویب این امور را به اختیار وزارت دادگستری و قوه قضاییه محول نموده است و به این ترتیب کلیه اختیاراتی که متضمن استقلال کانون‌ها و کلاهی دادگستری است، از مدیران کانون‌ها سلب می‌گردد.

آیا کانون‌هایی را که این‌گونه تحت اقتدار قوه قضاییه و در تصویب آیین‌نامه تحت اختیار قوه مجریه، یعنی وزارت دادگستری می‌گذارند، بدون این‌که کانون‌ها حتی در تهیه طرح آیین‌نامه مربوط به امور داخلی و کالت نقشی داشته باشند، به واقع می‌توان مستقل نامید، تا آن‌جا که و کلاهی دادگستری قبل از اخذ پروانه و کالت، ناگزیر باید در حضور وزیر دادگستری و رئیس کل دادگستری استان سوگند یاد کرده و ذیل سوگندنامه را امضاء نمایند. مقاماتی که تشکیل جلسه تحلیف در اختیار ایشان گذارده می‌شود، قطع نظر از این‌که اشتغال فراوان این مقامات خود سبب تأخیر در تشکیل جلسات تحلیف خواهد شد، امکان اشتغال به و کالت را که موکول به ادای سوگند است تحت اقتدار و اراده مقامات مزبور می‌گذارد، درحالی‌که در طرح پیشنهادی هیچ الزام و تکلیفی برای تشکیل جلسات تحلیف از سوی آن مقامات دیده نمی‌شود!

\*\*\*

با سقوط کامل شأن وکالت و حرمت آن تا این حد آشکار، و تفوق قوه قضاییه بر آن در همه امور کلی و جزئی وکالت، شایسته است تعارفات را کنارگذارند و وصف استقلال را از حرفه وکالت و کانون‌هایی محلی و ملی وکلای دادگستری برداشته و در صدد طرح پیشنهادی تصریح شود که وکلای دادگستری کارمندان اداره‌ای از ادارات قوه قضاییه و جزئی از سازمان قضایی می‌باشند و تعیین وکیل برای اصحاب دعوی در همه موارد نیز در اختیار دادگاه مسؤول رسیدگی به دعوی است، بدون این که وکلای دادگستری به تشکیل کانون‌های محلی یا ملی نیازی داشته باشند. همکاران بر من اعتراض نکنند که شایسته نیست چنین پیشنهادی بنیان‌کن، عرض می‌کنم حرکت به سویی احساس می‌شود که پایان آن تبدیل وکلای دادگستری به کارمندان دادگستری است، خواه پیروان استقلال وکالت آن را به پسندند یا نپسندند. آیا احساس نمی‌کنید که وکالت را بر تابوتی بر سر و دست می‌برند تا برای همیشه در مدفن خویش بیارامد و خود آسوده شود و دیگران را نیز آسوده گذارد!

\*\*\*

آیا بهتر نیست بدون رعایت برخی ملاحظات جهانی و ملی صریحاً اعلام شود که تنها مفهوم استقلال در مورد وکالت و کانون‌های وکلای دادگستری این است که کانون‌ها از منابع مالی و ملی کشور مستقل یعنی بی‌بهره باشند (مواد ۱۹ و ۲۹)؟ به عبارت دیگر وکلای دادگستری کارمندانی باشند در خدمت و تحت اقتدار قوه قضاییه، ولی بی‌جیره و مواجب که در عین اطاعت از رئیس اداره وکالت، هیچ نوع بار مالی نیز بر بودجه کشور نباید داشته باشند و به تبعیت محض در همه امور از سازمان قضایی کشور افتخار کنند.

حرفه وکالت دادگستری حرفه‌ای است دشمن ساز و وکیل دادگستری می‌تواند با وجود اجتناب از جرائم و تخلفات انتظامی و با وجود رعایت شئون شغلی و موازین اخلاقی به لحاظ طبیعت شغلی خود به عنصری خوفناک تبدیل شود؛ پس باید او را تحت قیمومت قوای حاکمه قرارداد تا به عنصر بی‌خطر و خنثی مبدل گردد!

اگر درباره تمام مواد طرح پیشنهادی و چگونگی سلب استقلال از تمامی ابعاد وکالت دادگستری گفتگو کنیم سخن دراز خواهد شد. همکاران در مقالات قبلی این مواد را بررسی نموده‌اند.

نباید تصور کرد که حاکمان قوه قضاییه همواره از افرادی صالح خواهند بود تا مردم و جامعه وکالت دادگستری از اعمال این قیمومت بیمی به خود راه ندهند. کسانی که در اندیشه سلب استقلال از کانون‌ها و وکلای دادگستری می‌باشند، روزی را پیش‌بینی کنند که برای دفاع از حق خویش در برابر قدرت، به وکیلی شجاع و آزاد و مستقل از قوای کشور نیاز میرم خواهند داشت و گرد شهر را به گردند، حتی یک وکیل دادگستری را با این اوصاف نیابند. \*

# استقلال یا وابستگی؟

شاپور اسماعیلیان  
وکیل دادگستری  
مدرس دانشگاه

به دنبال آسیب‌های وارده به جامعه وکالت در سال‌های اخیر، اینک لایحه‌ای از طرف وزارت دادگستری تهیه و تدوین شده که در صورت تصویب آن در مجلس، استقلال نسبی کانون‌های وکلا به شدت تحدید و سرنوشت شاغلین این حرفه دگرگون خواهد شد. زیرا رویکرد اساسی «لایحه وکالت دادگستری» نه فقط اعمال نظارت بیشتر و بلکه دخالت شدید قوه قضاییه در فعالیت حرفه وکلا و امور کانون‌ها در مراحل مختلف و به‌ویژه ساختار تشکیلاتی این نهاد مدنی با سابقه در ایران می‌باشد. این رویکرد از این حیث حیرت‌انگیز است که به رغم صراحت مواد ۱ و ۵ لایحه به این که «وکالت دادگستری حرفه‌ای است مستقل» یا «کانون وکلای دادگستری مؤسسه‌ای است مستقل، دارای شخصیت حقوقی و غیردولتی»، مقرراتی در مواد ۱۰، ۱۲ (تبصره)، ۲۵، ۳۶، ۴۰، ۱۴۸، ۱۶۸، ۱۷۹ الی ۱۸۲ و برخی مواد دیگر لایحه گنجانده شده که به نحو بازرسی، اسباب مداخله مؤثر قوه قضاییه را در امور متقاضیان ورود به حرفه وکالت، تعداد و اختبار کارآموزان و صلاحیت علمی و عملی آن تا بررسی صلاحیت نامزدهای عضویت در هیأت مدیره کانون‌ها و جریان انتخاب آن و همین‌طور نصب رئیس کانون ملی، ساختار و ارکان دادگاه انتظامی وکلا، شرایط تشکیل جلسه این دادگاه و دیگر امور مرتبط با وکالت و از همه مهم‌تر، امکان تردید در صلاحیت وکیل و صدور رأی به عدم صلاحیت وی (مشابه آنچه در مورد قضات وجود دارد) فراهم می‌نماید.

این روند تدوین لایحه از این جهت نیز جای تأمل دارد که در ماده ۱ لایحه، وکالت دادگستری به‌عنوان حرفه‌ای مستقل توصیف شده که با قوه قضاییه در «دستیابی به عدالت»، «حاکمیت قانون»، «تضمین حق دفاع از حقوق و آزادی‌های شهروندان» همکاری دارد! زیرا معلوم نیست تدوین‌کنندگان این لایحه با چنین رویکردی که مبتنی بر نقض استقلال نسبی کانون و تحدید حقوق دفاعی شهروندی در برابر حاکمیت بوده، چه تصور و شناختی از معیارها و استانداردهای ملی، بین‌المللی و حقوق بشری در زمینه شرایط حق برخورداری از محاکمه عادلانه و پیش‌شرط‌های تضمین حقوق دفاعی شهروندی داشته‌اند.

این نوع قانون‌نویسی نه تنها به تجارب تلخ تشکیل دادگاه‌های عام که در نهایت منتهی به احیاء مجدد دادسرا (به منظور رعایت حق دفاع و حفظ حقوق شهروندی) گردیده، همخوانی ندارد بلکه همان‌طوری که ذیلاً اشاره خواهد شد با شعار سران عدالت مبنی بر این که «دادستانی [نهاد تعقیب] باید حامی حقوق مردم باشد نه دولت» سازگار نیست.

نگارنده در این نوشتار کوتاه، در صدد نقد و بررسی تفصیلی مقررات ۱۸۷ ماده‌ای لایحه وکالت دادگستری نمی‌باشد و از آن‌جاکه محور اصلی مقررات این لایحه، تشدید نظارت

قضایی و دخالت بیشتر در امور حرفه وکالت و نتیجه آن، خدشه به حقوق دفاعی شهروندی در برابر حاکمیت بوده، بنابراین، ضروری می‌داند از باب نقد مشفقانه مطالبی را در این زمینه بیان نماید.

۱- بدون تردید، تضمین حق برخورداری از محاکمه عادلانه (اعم از حق دادخواهی و حق دفاع) را می‌توان به عنوان بارزترین معیار از حیث رعایت حقوق شهروندی، از سوی حاکمیت برشمرد. زیرا شهروند مظلوم و ناکرده جرم تنها در پرتو برخورداری از حق محاکمه عادلانه در برابر هرگونه تعدی و تجاوز احتمالی قدرت عمومی یا دیگر شهروندان نسبت به حقوق مشروع خود مصون خواهد بود. از این رو ماده ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر مجمع عمومی سازمان ملل متحد مصوب ۱۹۴۸ مقرر می‌دارد: «هرکس با مساوات کامل حق دارد به دعوایش به وسیله دادگاه مستقل و بی‌طرفی، منصفانه و علناً رسیدگی بشود و چنین دادگاهی درباره حقوق و الزامات او یا هر اتهام جزایی که به او توجه کرده باشد اتخاذ تصمیم نماید» و مطابق ماده ۱۱ این اعلامیه «هرکس به بزه کاری متهم شده باشد بی‌گناه محسوب خواهد شد تا وقتی که در جریان یک محاکمه علنی که در آن کلیه تضمین‌های لازم برای دفاع او تأمین شده باشد، طبق قانون مقصر شناخته شود.»

همین‌طور بند ه ماده ۱۹ اعلامیه اسلامی حقوق بشر (قاهره) مصوب ۱۹۹۰ می‌گوید: «متهم بی‌گناه است تا این‌که محکومیت‌اش از راه محاکمه عادلانه‌ای که همه تضمین‌ها برای دفاع از او فراهم شد باشد، ثابت گردد.» و بالأخره ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶ ضمن تصریح به شرایط بی‌طرفی و مستقل بودن دادگاه و منصفانه و علنی بودن آن در بند ۳ به وجود تضمین‌ها برای دفاع مناسب شامل حق انتخاب وکیل، اطلاع از شرح اتهامات به طریق مقتضی، دادن فرصت و تسهیلات کافی برای تهیه دفاعیه و... تأکید می‌نماید. (مراجعه کنید به مقاله استقلال وکیل، شرط محاکمه عادلانه از نگارنده، روزنامه اعتماد ملی ۸۵/۱۱/۱۹)

سویای مقررات حقوق بشری و بین‌المللی، در حقوق داخلی کشور ما نیز بند ۱۴ از اصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی و اصل ۳۵ این قانون بر «تأمین حقوق همه جانبه افراد از زن و مرد و ایجاد امنیت قضایی» و حق انتخاب وکیل توسط طرفین دعوی [در مفهوم اعم آن] صراحت دارد. بدیهی است در سیستم‌های جزایی مترقی، طرفین و ارکان دعوی کیفری عبارتند از قاضی، مدعی‌العموم (به عنوان نماینده جامعه) و متهم. بنابراین حق برخورداری از محاکمه عادلانه علاوه بر بی‌طرفی و مستقل بودن قاضی و وجود دادسرا با تمام ویژگی‌های آن، در گرو حق بهره‌مندی متهم از وکیل مستقل و بی‌طرف و غیروابسته به دولت (حاکمیت) می‌باشد. فارغ از این، در اصل ۱۵۶ قانون اساسی تأکید شده «قوه قضاییه، قوه‌ای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسؤول تحقق بخشیدن به عدالت... است» و منطقیاً در وظایف احصاء شده برای این قوه، مقرراتی جهت امکان دخالت در امور وکالت وضع نشده است. زیرا چنین رویکردی با نوازم اعمال وظیفه «پشتیبانی از حقوق فردی» و «مسئولیت تحقق بخشیدن به عدالت» در تضاد خواهد بود و همان‌طوری که استقلال قاضی «امنیت اخلاقی» را تأمین می‌کند، غیروابسته بودن وکیل و استقلال واقعی وی نیز مهمترین تضمین برای حق برخورداری از محاکمه عادلانه است و بالطبع وکیلی که اختیارات و صلاحیت علمی و حرفه‌ای

وی توسط هیأتی که اکثریت آن قاضی است، مورد تأیید قرار گرفته و ممکن است به عناوین مختلف در دادگاه انتظامی وکلا که رئیس آن یکی از قضات منتخب رئیس قوه قضاییه می‌باشد، مورد تعقیب انتظامی واقع شده و به مجازات‌های انتظامی تا حد محرومیت از شغل وکالت محکوم گردد و یا این که در پی تردید در صلاحیت وی (از سوی رئیس قوه قضاییه یا رئیس کانون ملی منصوب از طرف او) توسط کمیسیون مربوطه و محکمه عالی انتظامی وکلا (متشکل از اکثریت وابسته به قوه قضاییه) به عدم صلاحیت در وکالت و محرومیت از آن محکوم شود، دیگر چگونه می‌تواند داعیه استقلال حرفه‌ای داشته باشد؟

آیا چنین وکیلی، بی‌هراس از تهدیدات شغلی و بدون بیم از امکان محرومیت از وکالت از سوی مراجعی که اکثریت آن را وابستگان به قوه قضاییه تشکیل می‌دهند، می‌تواند مدافع حقوق شهروندی آن‌هم در برابر حاکمیت باشد؟! آیا مصالح قوه قضاییه ایجاب می‌کند که با تشدید نظارت و مداخله در امور وکلا مآلاً تضعیف حقوق دفاعی شهروندی، وظیفه و عملکرد خود را در قبال وظیفه «پشتیبانی از حقوق فردی» و مسؤولیت «تحقق بخشیدن به عدالت» زیر سؤال ببرد؟

۲- در پی خرابی‌های ناشی از تشکیل دادگاه‌های عام و بازتاب گسترده روند ناسامان دادرسی در این دادگاه‌ها، یکی از بارزترین موارد انتقاد از نتایج این سیستم نامطلوب، حذف دادسرا و نقض حقوق دفاعی شهروندی بود زیرا با ندیده گرفتن تفکیک مرحله تعقیب از محاکمه و ایجاد تمرکز قضایی مبتنی بر عهده‌دار شدن وظیفه مدعی‌العموم به وسیله قاضی واحد دادگاه، به علت نقض اصول بی‌طرفی، شرایط محاکمه عادلانه وجود نداشت. یک گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل که خود در جریان یک محاکمه حضور داشته می‌گوید: «این احساس پیش‌آمد که قاضی به عنوان یک شخص ثالث بی‌طرف بین متهم و روند دادرسی عمل نمی‌کند» (اظهارات کویپتورن، سال ۱۳۷۴، به نقل از محورهای گزارش گزارشگران حقوق بشر، ویژه‌نامه دبیرخانه کمیسیون حقوق بشر اسلامی، تیرماه ۷۵ ص ۲۰). همین‌طور رئیس گروه کاری سازمان ملل در امور بازداشت‌های بدون محاکمه، پس از پایان مأموریت‌اش در تهران به خبرنگاران می‌گوید «قرار گرفتن یک قاضی [در دادگاه‌های عام] در نقش بازپرس، دادستان و محکوم‌کننده، یک تخلف بارز برای رسیدگی عادلانه است» (لویی ژوانه، مطبوعات ۱۳۸۱). حال که چند سالی است به همت رئیس قوه قضاییه، دادسرا مجدداً احیاء شده، جدای از وجود برخی خلاءها در قوانین و ساختار این نهاد، چگونه قابل توجیه است این بار با خدشه به استقلال نسبی کانون‌های وکلا، حق دفاع شهروندی به عنوان یکی از تضمین‌های برخورداری از محاکمه عادلانه، در معرض تضییع قرار گیرد؟ و بالاخره آیا چنین رویکردی با تأکیدات رئیس قوه قضاییه در اولین اجلاس دادستان‌های پایتخت‌های کشورهای اسلامی (سال ۱۳۸۶) مبنی بر این که «دادستان باید حامی حقوق مردم باشد نه دولت» در تقابل نمی‌باشد؟ \*

# لایحه وکالت دادگستری

یوسف شفیعی زاده  
وکیل دادگستری  
کارشناس ارشد حقوق خصوصی

به نظر می‌رسد مقرراتی که تحت عنوان «لایحه وکالت دادگستری» در شماره اخیر خبرنامه درج شده؛ از جهات عدیده قابل بحث و بررسی است. اگر قرار باشد وکلا و کارآموزان، مشاورین موضوع ماده ۱۸۷، کانون‌های وکلا و اتحادیه، تحت حاکمیت مفاد این لایحه به حیات خود ادامه دهند، نظم و نظامی بسیار متفاوت تر از وضعیت فعلی بر آنان حاکم خواهد شد. در این مقاله برخی از مصالح و مفاسد آن، مورد بررسی قرار گرفته است.

## ۱- تعریف وکالت دادگستری:

ماده ۱: «وکالت دادگستری حرفه‌ای است مستقل که با قوه قضائیه در دستیابی به عدالت، حاکمیت قانون و تضمین حق دفاع از حقوق و آزادی‌های شهروندان همکاری و مشارکت دارد که تنها وکلای مجاز، با استقلال کامل به منظور اقامه دعوا، تأمین حق دفاع و آزادی‌های اشخاص به آن می‌پردازند.»

منصفانه اگر قضاوت کنیم، ماده ۱ لایحه شاید، از مدرن‌ترین و جسورانه‌ترین تعاریفی باشد که تاکنون از سوی مراجع دولتی، درباره وکالت دادگستری ارائه شده است. این تعریف را با آنچه در سال گذشته نماینده قوه قضائیه در مجلس شورای اسلامی از شرایط وکالت اعلام کرده بود مقایسه کنید<sup>۱</sup> تا میزان تحول بینش نسبت به وظیفه وکیل دادگستری مشخص شود. این که سرانجام در قوانین ما وظیفه اصلی وکلای دادگستری، نه تنها منفک از وکالت مدنی، بلکه ضمن حفظ استقلال، مشارکت برای تأمین حق دفاع از حقوق و آزادی‌های شهروندان شناخته شود، امری بسیار مبارک است که باید از آن استقبال کرد.

گوش شیطان فعلاً کر باشد، مطلع لایحه با چنین تعریف و توصیفی، نوید چشمه‌ای زلال می‌دهد. اما باید دید، این دلبری و دلبری در سایر مواد آن نیز جلوه گر است یا این که...؟!

## ۲- انتخابات هیأت مدیره کانون‌های محلی و کانون ملی:

۱- ر.ک. خبرنامه کانون وکلای دادگستری اصفهان. شماره ۱۶. مقاله حذف آرسون وکالت و باقی قضایا. از نگارنده.

در ماده ۲ لایحه، وکلای عضو کانون و مشاورین ماده ۱۸۷ به عنوان وکلای مجاز شناخته شده‌اند و همگی مشمول مقررات آن خواهند بود. بنابر این تمامی مشاورین پایه یک ماده ۱۸۷ نیز با احراز شرایط عمومی پنج‌گانه مندرج در ماده ۹ می‌توانند به همراه وکلای پایه یک عضو کانون، نامزد عضویت در هیأت مدیره شوند.

مقررات لایحه شرایط رأی دهندگان را پیش‌بینی نکرده است و در حال حاضر، کارآموزان کانون‌ها از رأی دادن در انتخابات هیأت مدیره ممنوعند. چنان‌چه این ممنوعیت را به لایحه جدید نیز تسری دهیم، پس فقط وکلای پایه یک و دو (اعم از اعضای کانون‌ها و مشاورین ۱۸۷) قادر به رأی دادن خواهند بود. حال اگر به آماري که از سوی مسؤولان ماده ۱۸۷ ارائه شده است اعتماد کنیم، تعداد آنان در حال حاضر نزدیک به دو برابر وکلای عضو کانون‌ها برآورد می‌گردد.

نتیجه کاملاً واضح است: در اکثر کانون‌های فعلی، در همان دور اول انتخابات، نامزدهای مشاورین ۱۸۷ با حمایت همکاران قبلی خود قادرند با اخذ آرای دو برابر نسبت به رقبای عضو کانون، نه تنها به عضویت هیأت مدیره درآیند، بلکه وفق ماده ۱۳، صندلی ریاست را نیز از آن خود کنند!!

موضوع به این جا ختم نمی‌شود! مطابق با ماده ۲۲ لایحه، هیأت عمومی «کانون ملی» متشکل از نمایندگان کانون‌های محلی است. بنابر این وقتی اکثریت هیأت مدیره کانون‌های محلی از مشاورین ماده ۱۸۷ تشکیل شده باشد، تکلیف هیأت عمومی کانون ملی (که قرار است جایگزین اسکودا شود) روشن خواهد بود!

به دیگر کلام، دیر و دور نیست روزی را که شاهد باشیم مثلاً آقای حجازی مستند به ماده ۲۵ لایحه، به عنوان رئیس شورای اجرایی و رئیس کانون ملی، مجری تصمیمات هیأت عمومی و شورای اجرایی متشکل از مشاورین ماده ۱۸۷ امروزی باشد!

این نکته هم ناگفته نماند که وفق ماده ۸۰ لایحه: «بازنشستگی وکلای دادگستری طبق مقررات قانون تشکیل صندوق حمایت وکلا و کارگشایان دادگستری مصوب ۱۳۵۵/۱۰/۲۹ و آئین نامه اجرایی آن خواهد بود.»

بنابراین مشاورین ماده ۱۸۷ فعلی که ریالی به صندوق حمایت وکلا پرداخت نکرده‌اند و مطابق با ماده ۲ لایحه، از آن پس وکیل دادگستری شناخته می‌شوند، در دارایی چند میلیاردی این صندوق که از سال ۱۳۵۵ تماماً توسط اعضای کانون وکلا پرداخت شده است و اگر یک روز در پرداخت قبوض خود تأخیر می‌کردند می‌بایست بیش از خسارت تأخیر بانک‌های سویس، متحمل جریمه می‌شدند! شریک المال تلقی می‌گردند! این حاتم بخشی از صندوق متعلق به وکلای کانون‌ها، حقیقتاً جای تأمل دارد.

### ۳- «شرایط وکالت» و فقدان آن:

در ماده ۳۱ لایحه و تبصره ذیل آن، مجموعاً احراز ۱۲ شرطه برای ورود به حرفه وکالت الزامی دانسته شده که یکی از این شرایط (بند ۵)، «متدین به دین اسلام یا یکی از



اقلیت‌های دینی شناخته شده در قانون اساسی و وفاداری به نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران» قید شده است.

در ماده ۱۷۹ نیز آمده که «وکیل باید همواره واجد شرایط قانونی برای اشتغال به امر وکالت باشد. چنانچه رئیس قوه قضائیه یا رئیس کانون ملی، بنابه جهات موجهی در صلاحیت وکیل از جهت دارا بودن شرایط مزبور تردید نمایند، از محکمه عالی انتظامی و کلا متشکل از رئیس دادگاه عالی انتظامی قضات به عنوان رئیس محکمه و دو نفر از قضات دیگر این دادگاه به انتخاب رئیس قوه قضائیه و دو نفر از اعضای دادگاه‌های انتظامی و کلا به انتخاب رئیس کانون ملی رسیدگی به صلاحیت وکیل را درخواست می‌نمایند.»

**اشکال اول:** اگر فرضاً فلان همکار یهودی یا مسیحی، مقاله‌ای بنویسد و در آن منکر مبانی اصلی دینش شود؛ مطابق بند ۵ ماده ۳۱ لایحه، یکی از شرایط اصلی حرفه وکالت یعنی تدبیر به دینی شناخته شده در قانون اساسی را از دست داده است. رئیس قوه قضائیه را خبر ندارم ولی بعید است رئیس کانون ملی؛ هر که باشد، جرئت کند به تکلیف مقرر در ماده ۱۷۹ عمل و در نظام اسلامی؛ وکیلی را به دلیل نقد آئین یهود یا نصارا از حرفه وکالت منع نماید!

**اشکال دوم:** مشخص نیست منظور و ملاک طراحان لایحه از «وفاداری به نظام مقدس جمهوری اسلامی» چیست؟

توجه کنیم که ماده ۱۸۴ لایحه تصریح دارد: «هرگاه قضات دادگاه‌ها و دادرها در اجرای مفاد این قانون اهمال و مسامحه‌ای مشاهده نمایند یا وکیل را فاقد شرایط مقرر قانونی تشخیص دهند، موظفند بدون تأخیر مراتب را به رئیس قوه قضائیه گزارش دهند.» پس اگر مثلاً، قاضی دادگاه یا بازپرس دادرها متوجه شود که وکیل پرونده، در انتخابات شورای شهر و روستا شرکت نکرده است، آیا می‌تواند با این استدلال که عدم شرکت در انتخابات، نشانه فقدان وفاداری به نظام است، بدون تأخیر مراتب را به رئیس قوه قضائیه گزارش دهد؟ و مشارالیه نیز مستند به ماده ۱۷۹ و مواد بعدی لایحه، رسیدگی مجدد به صلاحیت وکیل را از مراجع پیش بینی شده درخواست کند؟! اگر بفرض آن وکیل پرونده، قبلاً نماینده مجلس یا قاضی دیوان عالی هم باشد، گو باش! اکنون در صلاحیتش برای وکالت تردید است!

**اشکال سوم:** مطابق با ماده ۱۸۲ لایحه: «محکمه عالی انتظامی و کلا که در محل دادگاه عالی انتظامی قضات تشکیل می‌شود، چنانچه پس از بررسی گزارش کمیسیون کارشناسی و استماع مدافعات و اظهارات وکیل که در صلاحیت وی تردید شده است، با نظر اکثریت اعضا رأی بر عدم صلاحیت وکیل صادر نمایند، حسب مورد او را به محرومیت دائم یا موقت از شغل وکالت محکوم خواهند کرد. این احکام قطعی است.»

از نظر حقوقی به نظر می‌رسد، چنین حکمی «کشفی» است، پس باید مشخص شود دقیقاً از چه زمانی وکیل مورد نظر، صلاحیت اشتغال به وکالت را از دست داده است که در این صورت کلیه دفاعاتی که پس از آن در دادگاه‌های متفاوت ارائه کرده، به‌طور کلی فاقد اعتبار شناخته می‌شود! چون حسب اعلام عدم صلاحیت وکیل توسط «محکمه عالی انتظامی و کلا»



مشخص شده که، وکیل به یک یا چند دلیل محکمه پسند! صلاحیت اشتغال به وکالت را از دست داده است. بنابراین مقامات قضایی هم نباید برای دفاعیات شخصی بدون صلاحیت، اعتباری قائل شوند! در این صورت، وضعیت آرای صادر شده، رابطه مالی وکیل رد صلاحیت شده با موکل، طرف دعوا، دادگاه، اجرای احکام و... چه خواهد بود؟ اگر قبلاً رأی له موکل این وکیل صادر شده باشد، آیا محکوم علیه می‌تواند با استناد به عدم صلاحیت وکیل مقابل، از آن اعاده دادرسی بخواهد؟! در این صورت باید یک مورد دیگر به بندهای هفت‌گانه ماده ۴۲۶ قانون آئین دادرسی مدنی و ماده ۲۷۲ قانون آئین دادرسی کیفری که جهات اعاده دادرسی را احصاء کرده‌اند اضافه شود!

#### ۴- محرومیت دائم از شغل وکالت:

در ماده ۱۴۴ لایحه آمده است که: «صدور حکم قطعی مبنی بر محکومیت وکیل به ارتکاب قتل عمد، قاچاق، کلاهبرداری، خیانت در امانت، سرقت، رشاء ارتشاء اختلاس، زنا و لواط مستوجب مجازات انتظامی درجه ۷ می‌باشد.» یعنی محرومیت دائم از شغل وکالت (ماده ۱۴۰ لایحه).

**اشکال اول:** مشخص نیست منظور طراحان لایحه از جرم «قاچاق»، قاچاق کالا است یا قاچاق مواد مخدر؟! در صورتی که منظور قاچاق کالا باشد، می‌توان نتیجه گرفت که اگر وکیل اصفهائی برای وکالت در پرونده‌ای به یکی از شهرهای مرزی برود و مثلاً برای فرزندش یک رادیو، بدون اوراق معتبر گمرگی خریداری کند و در بازگشت مورد بازخواست مأموران قرار گیرد، با محرومیت دائم از شغل وکالت روبرو خواهد بود!

**اشکال دوم:** هر چند احتمال رشوه دادن توسط وکیل دادگستری متخلف به کارمندان رسمی یا غیر رسمی دولتی قابل تحقق است و می‌توان او را در مقام «رأسی» مجازات نمود، ولی مفاهیم و بار حقوقی «رشاء و ارتشاء» یعنی «رشوه گرفتن» و «رشوه دادن»، مخالف و معارض با مفاد ماده ۳ قانون تشدید مجازات کلاهبرداری و عقیده اکثریت مؤلفان حقوق جزا، آرای دادگاه‌های تالی و عالی و نظرات مشورتی عدیده است. چراکه مأخذهای یاد شده؛ حاکی از آن است که گیرنده رشوه (مرتشی) می‌بایست از زمره کارمندان رسمی یا غیر رسمی (قراردادی) دولتی و یا وابسته به دولت و یا خدمات عمومی باشد. در نظریه ۷/۷۳۲۱-۷۳/۱۰/۲۰ اداره حقوقی قوه قضائیه در این خصوص آمده است که: «چون گیرنده وجه از اشخاص مذکور در ماده ۳ قانون تشدید نیست، لذا عمل مشارالیه صرفاً اخاذی و کلاهبرداری تلقی و منطبق با ماده ۱ قانون مذکور می‌باشد. بنابراین چون مرتکب (دریافت‌کننده وجه) مرتشی محسوب نمی‌شود، پرداخت‌کننده وجه نیز رأسی تلقی نمی‌گردد و قانوناً پرداخت‌کننده وجه قابل مجازات نمی‌باشد.»<sup>۲</sup>

۲- در خصوص اخذ رشوه توسط کارشناسان رسمی دادگستری و داوران نیز، رک به محتشای قانون مجازات اسلامی، دکتر ابرج گلدوزیان، توضیحات ذیل ماده ۵۸۸ در صفحه ۳۰۹ و در مورد اختلاس رک. همان. توضیحات ذیل ماده ۶۷۴ قانون مجازات و ماده ۵ قانون تشدید مجازات کلاهبرداری... در صفحه ۴۱۳.

**اشکال سوم:** همین شبهه در مورد عنوان مجرمانه «اختلاس» وارد است. یعنی: «با توجه به ماده ۵ قانون تشدید مجازات، یکی از عوامل تحقق بزه اختلاس این است که مختلس الزاماً بایستی کارمند دولت و یکی از اشخاصی باشد که در ماده مزبور تصریح گردیده است و شغل مختلس بایستی از مصادیق مقرر در قانون باشد. چنانچه شخص، واجد یکی از عناوین و سمت قانونی نباشد یعنی خارج از مصادیق است و مختلس محسوب نمی‌گردد.»<sup>۲</sup>

البته به نظر بنده، استفاده طراحان لایحه از عناوین مجرمانه «رشاء- ارتشاء- اختلاس» در کنار یکدیگر و برای وکلا از سری اطلاعاتی نبوده است. شاید خواسته‌اند به این وسیله نیز تأیید و تأکید کنند که از این پس وکلا، کارمندان دادگستری تلقی می‌شوند!!

#### ۵- وکالت معاضدتی و تسخیری:

در بند ۲ ماده ۶۸ لایحه یکی از وظایف اداره معاضدت قضایی هر کانون محلی: «معرفی وکیل در پرونده‌های حقوقی که طبق قانون رسیدگی به آن‌ها مستلزم حضور وکیل می‌باشد، پس از اثبات اعسار در دادگاه و تقاضای دادگاه رسیدگی کننده» تعیین شده است.

بنابراین در پرونده‌های مورد نظر مانند الزام به تنظیم سند رسمی، خواهان پرونده می‌بایست ابتدا دادخواست اعسار از هزینه دادرسی و حق‌الوکاله را به طرفیت خواننده و مطابق تشریفات مقرر تقدیم کند. پس از صدور حکم بدوی و احتمالاً قطعیت در دادگاه تجدیدنظر استان، آن‌گاه می‌بایست دادخواست دعوای اصلی را تقدیم کند و سپس توسط دادگاه رسیدگی کننده از اداره معاضدت قضایی معرفی وکیل معاضدتی تقاضا گردد.

راه حل دیگر این است که خواهان ضمن دادخواست دعوای اصلی، صدور حکم به اعسار از پرداخت حق‌الوکاله و هزینه دادرسی را درخواست کند. در این صورت نیز وکیل معاضدتی بدو حق حضور و دفاع از چنین خواهانی را ندارد. چون اولاً هنوز حکم اعسار مدعی صادر نشده و ثانیاً دادگاه هم تقاضای تعیین وکیل معاضدتی نکرده است! حال اگر حکم قطعی اعسار پس از چندین و چند ماه انتظار در شعب بدوی و تجدیدنظر صادر شد ولی دادگاه رسیدگی کننده به ادعای اصلی بنابر هر دلیلی، از اداره معاضدت قضایی درخواست معرفی وکیل معاضدتی نکرد؛ تکلیف چیست؟

یا اگر حکم اعسار از دادگاه بدوی صادر و وکیل معاضدتی در جلسه رسیدگی به دعوای اصلی حاضر شد ولی با اعتراض خواهان، حکم اعسار در دادگاه تجدیدنظر نقض شد، آیا دفاع وکیل معاضدتی در دعوای اصلی معتبر است یا خیر؟

در مورد وکالت تسخیری نیز اشکال وجود دارد. مطابق بند ۱ ماده ۶۸ لایحه از جمله وظایف اداره معاضدت قضایی کانون، «معرفی وکیل در پرونده‌های کیفری به تقاضای دادگاه رسیدگی کننده» است و در ماده ۷۵ نیز آمده که «هرگاه به تشخیص مقام قضایی تعیین وکیل تسخیری لازم باشد مراتب به کانون وکلای مربوط اعلام می‌شود تا کانون مذکور ظرف یک هفته نسبت به تعیین و معرفی وکیل اقدام کند.» این در حالی است که مطابق با ماده ۱۸۶ قانون

۳- کلاهبرداری، اختلاس و ارتشاء در آرای دیوان عالی کشور- یدالله بازگیر. ص ۱۶۷.

آئین دادرسی کیفری: «متهم می‌تواند از دادگاه تقاضا کند و کیلی برای او تعیین نماید، چنانچه دادگاه تشخیص دهد که متهم توانایی انتخاب و کیلی را ندارد از بین و کلای حوزه قضایی و در صورت عدم امکان از نزدیک‌ترین حوزه مجاور و کیلی برای متهم تعیین خواهد نمود...» پس کاملاً مشخص است که در قانون آئین دادرسی کیفری، «حق متهم» برای درخواست و کیلی تسخیری به رسمیت شناخته شده و تنها شرطی که برای دادگاه جهت رد این تقاضا پیش‌بینی شده: عدم احراز توانایی متهم جهت انتخاب و کیلی است. در صورتی که مطابق ماده ۷۵ لایحه و کالت، تنها این مقام قضایی است که «حق دارد» تشخیص دهد که متهم احتیاج به و کیلی تسخیری دارد یا خیر و حق متهم نادیده گرفته شده است! مضافاً این که مطابق تبصره همان ماده از قانون آیین دادرسی کیفری، در برخی از اتهامات، حضور و کیلی الزامی است و دادگاه موظف به رسیدگی با حضور و کیلی (انتخابی یا تسخیری) می‌باشد. یعنی اگر متهم به چنان اتهاماتی، حتی توانایی انتخاب و کیلی داشته باشد ولی از این امر استنکاف ورزد، دادگاه اختیاری در تشخیص توانایی متهم مبنی بر انتخاب و کیلی ندارد و موظف است برای وی و کیلی تسخیری درخواست کند. به نظر می‌رسد مقرراتی که درباره و کالت معاضدتی و تسخیری در لایحه پیش‌بینی شده، به هیچ وجه رسا و زباندار نیست.

#### ۶- ممنوعیت و کالت کارآموزان:

مشخص نیست به چه دلیلی طراحان لایحه، کارآموزان را مستند به ماده ۳۹ آن، از قبول و کالت در زمان کارآموزی منع کرده‌اند. در حالی که:

**اولاً:** مطابق ماده ۱۲۶ لایحه، کارآموزان مانند و کلا، حق اشتغال به مشاغلی که منافعی با حیثیت و شئون و کالت است را ندارند.

**ثانیاً:** بنابر تصریح بندهای ماده ۱۲۷؛ کارآموزان همچون و کلا از اشتغال در ادارات، سازمان‌ها و شرکت‌های دولتی به صورت رسمی یا پیمانی منع شده‌اند و حق مدیریت در بخش خصوصی، نظیر شرکت‌های تجاری (به استثنای شرکت‌های تعاونی) را هم ندارند. البته می‌توانند عضو هیأت علمی دانشگاه‌ها، نماینده مجلس شورای اسلامی، عضو شورای نگهبان و یا مجمع تشخیص مصلحت نظام باشند! الحمدلله طراحان لایحه، این قدرها هم سخت‌گیری نکرده‌اند!

**ثالثاً:** کارآموزان نیز مانند و کلا، مشمول برخی از مقررات انتظامی قرار گرفته‌اند. (برای مثال مواد ۱۳۱-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۸ و ...)

یا نفس طراحان لایحه و مشاوران ایشان! از جای گرم برمی‌آید، یا در حال و هوای کشور سوئیس و کره مریخ هستند! هم اکنون نیز که کارآموزان کانون‌ها، صلاحیت محدود دفاع در

پرونده‌های حقوقی و کیفری را دارند، کمابیش با مشکلات مالی روبرو هستند. وقتی قرار باشد که کارآموزان از قبول وکالت - هرچند به صورت محدود فعلی - ممنوع باشند، به‌طور قطع قراردادهای مشاوره با اشخاص حقوقی و حقیقی (در سیستم خصوصی) را که در حال حاضر منبع درآمدی برای ایشان محسوب می‌شود، از دست خواهند داد؛ چرا که معمولاً این‌گونه کارفرمایان ترجیح می‌دهند با کسی قرارداد مشاوره منعقد کنند که صلاحیت و توان وکالت از سوی آنان در مراجع قضائی و انتظامی را هم داشته باشد.

حال و روز زوج کارآموزی را تصور کنید که در آغاز زندگی مشترک، از قبول وکالت حتی برای اخذ گواهی حصر وراثت محرومند، از اشتغال به هرگونه خرید و فروش و تجارت و فعالیت در بخش خدماتی ممنوعند و اگر هم تخلفی کردند بی تأمل با آنان برخورد خواهد شد! اتفاقاً برخلاف عقیده طراحان لایحه، به نظر می‌رسد در وضعیت فعلی با این تعداد از وکیل و کارآموز و شرایط نامطلوب اقتصادی، باید به دنبال ساز و کارهایی بود که بیش از پیش، کارآموزان را مورد حمایت شغلی و مالی قرار داد.

اگر کارآموزان از قبول وکالت ممنوع باشند، شاید بازار کار برای وکلای پایه یک پُرونق شود! اما فراموش نکنیم که «کارآموز کانون وکلای دادگستری»، همکار و عضو خانواده و کلاست. شأن و شرفش، شأن و شرف ماست و دردش، درد مشترک ما. قیمت سفره‌ای که به این طریق برای وکیل پایه یک رنگین شود، فقر و عسرت کارآموز است!

آیا وکلای همکار - هرچند بیکار - راضی به پرداخت چنین بهایی برای چنان نانی هستند؟! هرآنچه خواندید و آنچه نانوشته ماند که خود به اشارت دانید، باعث نمی‌شود تا آن تعریف و توصیف از وکالت در ماده یک لایحه را که به آبی زلال تشبیه شد، مکدر کنیم. در گوارایی اش شک نیست اما... نه در قامت یک چشمه، بلکه به قدر جرعه‌ای، در آن حد که:

« به کیوتران می‌نوشانند،

از آن بیشتر

که خنجر

به گلوگاه‌شان نهاده!!<sup>۴</sup> »

۴- احمد شاملو، «و حسرتی» در مجموعه مرثیه‌های خاک.

# استقلال وکیل و کانون وکلا

دادگستری  
وکالت

لايحه  
پيش‌نویس

احمد سعید شیخی  
نایب رئیس کانون وکلای دادگستری کرستان

گویی تقدیری مقدر، وکلای دادگستری و کانون‌های وکلا را ناچار از تکرار مکرر اصول و مبانی حقوقی، سیاسی و اجتماعی استقلال خود می‌نماید. تأسف و افسوس از این است که این مجموعه عظیم با قابلیت‌های بالقوه و بالفعل و این «سرمایه اجتماعی» این‌گونه درگیر تکرار و تکرار گردیده و از آفرینش نقش خویش و «باز تولید سرمایه اجتماعی» باز داشته شده است. عبارت یکی از نویسندگان دیارمان برایم تداعی می‌شود، گفته بود: می‌خواستیم با کلمات جهان را تغییر دهیم. جهان تغییر نکرد و کلمات ما را فرسوده کردند. اما اگرچه مبتلا شدن به این تکرار وکیل دادگستری و کانون وکلا را از ایفای نقش ویژه خویش در تعالی و تکامل عدالت قضایی، اندیشه حقوقی، روند و کیفیت قانون‌گذاری و رویه قضایی بازی دارد لکن نباید نادیده گرفت موجب شده تا در بازخوانی هویت و موجودیت خود و فریه شدن ادبیات و نظریه پردازی درباره نهاد وکالت در ایران تأثیر به‌سزایی داشته باشد. دیگر آن که چون این نهاد ریشه در آب دارد فرسوده و پژمرده نشده و امید ثمری هست. اما:

«پیش‌نویس لایحه وکالت» از سوی هر «مرجعی» و یا «همکاری» هر گروه و نهادی، با هر انگیزه یا هدفی، تدوین شده باشد، این بشارت را با خود دارد که هنوز وکالت دادگستری و نهاد کانون وکلا فراموش نگشته است. امید می‌رود قوانین و مقررات پراکنده، امر موازی‌سازی و ادامه خلاف قانون آن، رفع خلاءها، ایجاد تضمینات لازم و حمایت مصرح قانونی از وکالت با طرح یا لایحه‌ای جامع و مانع سروسامان یابد.

سرنوشت همه وکلای دادگستری و کانون‌های وکلا و حتی نهادهای مدنی دیگر، لزوماً و ضرورتاً متأثر از «لایحه وکالت دادگستری» خواهد بود. لذا به اقتضای این ضرورت ناچار از بررسی و اظهارنظر در خصوص نقاط ضعف و قوت و تذکر خلاء یا موارد سکوت آن خواهیم بود. تا بر موارد مثبت تأکید، نقاط ضعف و اشکالات و مغایرت‌های آن با اصول و مبانی حقوقی و قانونی برطرف و مرتفع گردد.

چون بررسی و بازخوانی پیش‌نویس لایحه از همه جوانب، در حوصله این مقال نیست. لذا این نوشتار سعی بر آن خواهد داشت تا استقلال وکیل و نهاد وکالت را در پیش‌نویس لایحه مورد ارزیابی قرار دهد. به منظور تشجید و تقریب ذهن بدو بر مبانی استقلال وکیل و کانون وکلا مروری کوتاه نموده، سپس این مبانی در پیش‌نویس لایحه بازخوانی و بررسی می‌شود.

## فصل اول: مروری کوتاه بر مبانی استقلال وکیل و کانون وکلا

گفته شد و گفته‌ام<sup>۱</sup> که نهاد وکالت، نهادی است مدنی و نهاد مدنی به اقتضای ساختار حقوقی و سیاسی دولت و ملت‌ها در جهان معاصر متعلق به حوزه عمومی است نه حوزه قدرت. علاوه بر مبانی علمی و تئوریک<sup>۲</sup> این گزاره قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز عملاً و رسماً این مهم را پذیرفته و اصل ۳۵ قانون اساسی را که به آن اختصاص داده شده، در فصل سوم تحت عنوان «حقوق ملت» جای گرفته که مفهوماً و منطوقاً دلالت بر انفکاک (زجدای طلبی) این نهاد از حوزه قدرت و حاکمیت (قوای سه‌گانه و سازمان‌های وابسته) دارد. گفته شد و گفته‌ام که شرط فرآیند دادرسی عادلانه<sup>۳</sup> و منصفانه به موجب قانون اساسی، قوانین علمی، اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاقین، اصول اساسی نقش وکلا در اعلامیه‌ها و اوانا<sup>۴</sup> امکان حضور وکیل مستقل و کانون وکلای مستقل و غیر وابسته و خود بنیاد است. به اقتضای ذاتی مدنی بودن نهاد وکالت، ناظر بودن وکیل بر اجرای صحیح قوانین نیز در قوانین علمی و اسناد بین‌المللی حقوق بشر پذیرفته شده است.

## فصل دوم: بازخوانی اصول و مبانی استقلال وکیل و کانون وکلا در پیش‌نویس قانون وکالت

### گفتار اول:

بی‌هیچ تردیدی باید گفت آن‌گاه که پیش‌نویس لایحه وکالت ۱۳۸۷ به تعریف وکالت و کانون وکلا (ملی - محلی) می‌پردازد، به‌صراحت مستقل بودن وکیل و استقلال کانون وکلا را پذیرفته و منطوقاً از آن نام برده است:

الف- در ماده ۱ لایحه وکالت ۱۳۸۷ آمده است: «وکالت دادگستری حرفه‌ای است مستقل که با قوه قضاییه در دستیابی به عدالت، حاکمیت قانون، تضمین حق، دفاع از حقوق و آزادی‌های شهروندان همکاری و مشارکت دارد که تنها وکلای مجاز، با استقلال کامل به‌منظور اقامه دعوا، تأمین حق دفاع و آزادی‌های اشخاص به آن می‌پردازد.»

ب- ماده ۵ لایحه وکالت دادگستری ۱۳۸۷ مقرر می‌دارد «کانون محلی وکلای دادگستری موسسه‌ای است مستقل، دارای شخصیت حقوقی و غیردولتی که در... که در استان تشکیل می‌شود.»

- ۱- شیخی، احمد سعید، خیرنامه کانون وکلای اصفهان، شماره ۲۱، ص ۵۲-۵۳
- ۲- بشیریه حسین، جامعه‌شناسی سیاسی، ۱۳۷۹، تهران نشر نی، ونیرا چاندراک، جامعه مدنی دولت، ترجمه فریدون فاطمی و وحید بزرگی، نشر مرکز، ۱۳۷۷، ص ۲۷.
- ۳- نصر اصفهانی احمد، خیرنامه کانون وکلای اصفهان، شماره ۲۰، ص ۵۲-کریم صالحی، همان منبع، ص ۶۷.
- ۴- مجموعه اسناد حقوق بشر، دانشگاه شهید بهشتی، جلد اول، ۱۳۸۳.

ج- کانون ملی وکلای دادگستری نیز در ماده ۲۰ پیش‌نویس لایحه چنین تعریف شده است: «کانون ملی وکلای دادگستری، نهادی است غیردولتی و با شخصیت حقوقی مستقل...»

چنان‌که ملاحظه می‌شود در این سه ماده که تعریف قانونی وکیل دادگستری و کانون وکلای دادگستری را به تعبیر منطقی و حقوقی آن در بردارد بر «مستقل» بودن وکیل، «استقلال» کانون وکلا و «غیر دولتی» بودن این «نهاد» تأکید شده است. علاوه بر آن حتی به حق و بر اساس تجربه بشری، وکالت را در دستیابی به عدالت، حاکمیت قانون تضمین حق دفاع و آزادی‌های شهروندان با قوه قضاییه شریک و هم‌شان دانسته است.

به تعبیر دیگر بر مبنای مواد سه‌گانه مارالذکر نهاد مدنی و غیردولتی بودن کانون وکلا، استقلال کانون و مستقل بودن وکیل پایه‌ها و اصول اساسی است که در دستیابی به عدالت، عادلانه و منصفانه بودن دادرسی و حاکمیت قانون باید مراعات گردد. چنان‌چه گفته آمد این اصول و ارکان مبنای علمی و قانونی دارد (قوانین اساسی، عادی، داخلی و بین‌المللی) و لایحه نیز بالضروره، از مبنای علمی و قانونی تبعیت نموده است. لیکن مرادی از پیش‌نویس لایحه قانون وکالت ۱۳۸۷ به شرحی که خواهد آمد در تعارض و به عبارتی درست‌تر در مغایرت با این اصول و مبنای و مواد سه‌گانه‌ای است (۱-۵-۲۰) که اساس و شالوده لایحه را تشکیل می‌دهند. این مغایرت‌ها در چهار بخش انتخاب هیأت مدیره، کارآموزی اختیار و اعطای پروانه وکالت، رسیدگی انتظامی و نظارتی عالی، متبلور است.

## کفزار دوم:

اگرچه اصولاً وجود تعارض، تناقض و مغایرت در بطن و متن یک لایحه یا طرح قانونی اگر نگوییم بی‌نظیر، حداقل نادر و بعید است، اما متأسفانه در چهار بخش اختیار، اعطای پروانه وکالت، انتخاب هیأت مدیره، رسیدگی انتظامی و رسیدگی عالی به تناقض‌ها با سه ماده (۱-۵-۲۰) و مغایرت‌ها با اصول و مبنای حقوقی استقلال آشکار و مشهود است.

## مبحث اول: آزمون ورودی اختیار و اعطای پروانه وکالت

الف: به موجب ماده ۳۷ پیش‌نویس لایحه ۱۳۸۷ آزمون ورودی توسط سازمان سنجش که سازمانی است دولتی صورت می‌گیرد. اگرچه اکنون نیز صرف برگزاری آزمون توسط سازمان سنجش صورت می‌گیرد. لیکن زمان برگزاری طراحی سؤال و مدیریت آزمون توسط اتحادیه کانون‌های وکلا انجام می‌شود.

ب: در ماده ۴۰ پیش‌نویس لایحه وکالت ۱۳۸۷، هیأت اختیار پایان دوره کارآموزی متشکل از سه قاضی بازنشسته یا شاغل به انتخاب رئیس قوه قضاییه و دو نفر وکیل دانسته

است. و در ماده ۴۱ نیز قبولی در اختیار و تأیید صلاحیت کارآموز از سوی هیأت اختیار نیز از جمله شروط اعطای پروانه وکالت می‌باشد به عبارت دیگر قبولی در اختیار و تأیید صلاحیت کارآموز که شرط ثانویه حق وکیل شدن است، منوط به تأیید از سوی سه قاضی منصوب رئیس قوه قضاییه خواهد بود. نیازی به تذکر ندارد که بدو فرد متقاضی وکالت می‌بایست علاوه بر قبولی در آزمون ورودی شرایط ایجابی و سلبی مقرر را دارا بوده و صلاحیت خاص وی از سوی مراجع خاص احراز شده باشد.

#### مبحث دوم: انتخابات هیأت مدیره

**الف:** اگرچه هیأت نظارت بر انتخابات هیأت مدیره بدون هیچ جای‌گزین یا تبدیلی و بدون تعلیل یا توجیهی حذف شده است اما ماده ۹ لایحه شرایط نامزدی عضویت در هیأت مدیره و با بازرسی کانون را مقرر داشته است. این شرایط از لحاظ کمی و کیفی بر اساس تجارب چند دهه اخیر نامناسب و بلکه کافی و وافی به مقصود نیست.

**ب:** علیرغم تعیین احصای شرایط عضویت در هیأت مدیره و یا بازرسی، مرجع دیگری خارج از کانون وکلای دادگستری برای احراز صلاحیت در ماده ۱۰ پیش‌نویس لایحه وکالت پیش‌بینی شده است. صرف نظر از آن که این مرجع از لحاظ علمی و قضایی چه جایگاهی داشته باشد، که دارد، خارج از حوزه نهاد غیر دولتی «مستقل» کانون وکلا بوده و بلکه از ارکان قوه قضاییه است.

**ج:** علاوه بر سه مورد اخیر حضور ناظری آن هم به طور اطلاق در جریان انتخابات از جانب دستگاه قضایی (یکی از قضات دادگاه پژوهش استان) در تبصره ماده ۱۲ پیش‌نویس لایحه پیش‌بینی شده است که به همان دلیل مستقل و غیر دولتی و خود بنیاد بودن، نادرست و مغایر مواد ۱-۵-۲۰ لایحه می‌باشد.

#### مبحث سوم: دادگاه انتظامی قانون وکلا

**الف-** ماده ۱۴۸ پیش‌نویس لایحه مقرر داشته است که رئیس دادگاه انتظامی وکلا از قضات دادگاه پژوهش استان و منصوب رئیس قوه قضاییه خواهد بود و در صورت تعدد شعب دادگاه نیز ریاست شعب دادگاه با رئیس شعبه اول می‌باشد.

**ب-** در ماده ۱۶۸ پیش‌نویس لایحه آمده است که تشکیل جلسه دادگاه منوط به حضور رئیس دادگاه خواهد بود.

**ج-** در ذیل ماده ۱۶۹ پیش‌نویس لایحه نیز آمده، حتی اگر اعضای اصلی دادگاه حضور داشته باشند، رئیس دادگاه (قاضی منصوب رئیس قوه قضاییه) می‌تواند بعضی از امور (پرونده‌ها) را به اعضای علی‌البدل ارجاع نماید.



۵- در ماده ۱۷۸ پیش نویس لایحه مرجعی انتظامی تحت عنوان هیأت عمومی دادگاه‌های انتظامی ابداع و پیش‌بینی شده است و صلاحیت این مرجع ایجاد وحدت رویه انتظامی لازم‌الاتباع اعلام گردیده است.

۵- اما اعضای تشکیل دهنده این مرجع (هیأت عمومی دادگاه‌های انتظامی کانون‌های وکلا) و دیگر صلاحیت‌های آن بر اساس ماده ۲۸ پیش‌نویس لایحه چنین تعریف شده است. «بازرسان کانون ملی می‌توانند ابطال تصمیمات هیأت عمومی، شورای اجرایی، رئیس کانون ملی، هیأت مدیره و رؤسای کانون‌های محلی را از هیأت عمومی دادگاه انتظامی متشکل از رؤسای شعب اول دادگاه‌های انتظامی کانون‌های محلی وکلا درخواست کنند.»

ملاحظه می‌شود رئیس دادگاه انتظامی نهادی مدنی و غیر دولتی و مستقل، مانند کانون، باید قاضی منصوب رئیس قوه قضاییه باشد. دادگاه نتواند بدون حضور ایشان جلسه تشکیل دهد. این رئیس حتی با حضور اعضای اصلی می‌تواند رسیدگی به بعضی از پرونده‌ها را به اعضای علی‌البدل ارجاع فرماید.

ملاحظه می‌شود مرجع انتظامی ابداع شده که اعضای تشکیل دهنده آن همان رؤسای شعبه اول دادگاه‌های انتظامی کانون‌ها یعنی قضات منصوب رئیس قوه قضاییه بوده، صلاحیت دارند: (البته اگر دادگاه عالی انتظامی قضات پذیرفت) وحدت رویه انتظامی ایجاد نمایند. از این مهم‌تر و جالب‌تر آن که این هیأت عمومی انتظامی یا همان قضات دادگاه پژوهش منصوب رئیس قوه قضاییه صلاحیت دارند کلیه تصمیمات رئیس و شورای اجرایی و هیأت عمومی کانون ملی، تصمیمات رئیس هیأت مدیره کانون‌ها محلی را ابطال فرمایند. به راستی تهیه و تدوین کنندگان این چند ماده، نظری به مواد ۱-۵-۲۰ قبلی که خود تهیه و تدوین فرموده‌اند داشته‌اند.

#### گفتار چهارم: نظارت فرا انتظامی

ماده ۱۷۹ پیش‌نویس لایحه قانون وکالت ۱۳۸۷، نظارتی که می‌توان فراتر از مرا حل بعید و جدید نظارتی که ذکر آن پیشتر گذشت را دانست پیش بینی نموده و برای عملی شدن آن در مرجع جدید ابداع شده است:  
محکمه عالی انتظامی و کلا موضوع ماده ۱۷۹  
کمیسیون کارشناسی موضوع ماده ۱۸۰

الف- به موجب ماده ۱۷۹: «محکمه عالی انتظامی وکلا از رئیس دادگاه عالی انتظامی قضات به عنوان رئیس محکمه و دو نفر از قضات دیگر به انتخاب رئیس قوه قضاییه و دو نفر اعضای دادگاه‌های انتظامی وکلا به انتخاب رئیس کانون ملی» تشکیل می‌شود. یعنی سه نفر از پنج نفر صاحب منصب در قوه قضاییه، منصوب رئیس قوه قضاییه در محکمه عالی انتظامی وکلا خواهند بود.

ب- کمیسیون کارشناسی نیز براساس ماده ۱۸۰ مرکب از دادستان انتظامی قضات به عنوان رئیس و دو نفر از قضات دادرسی انتظامی قضات به انتخاب رئیس قوه قضاییه و دو نفر از وکلا به انتخاب رئیس کانون ملی خواهد بود. کارکرد کمیسیون، اظهارنظر در خصوص صلاحیت و کیلی که از سوی رئیس قوه قضاییه یا رئیس کانون ملی مورد تردید قرار گرفته است می‌باشد. و نظر خود را به محکمه عالی انتظامی و کلا گزارش می‌دهد.

محکمه عالی انتظامی و کلا نیز در صورت اعلام عدم صلاحیت و کیلی از سوی کمیسیون کارشناسی تشکیل جلسه داده و با نظر اکثریت یعنی همان قضات منصوب قوه قضاییه اتخاذ تصمیم می‌نماید.

به دیگر سخن هر و کیلی، هر زمانی و در هر نقطه‌ای از کشور، به هر دلیلی که صلاحیتش مورد تردید واقع شود باید در کمیسیون کارشناسی موضوع ماده ۱۸۰ و محکمه عالی انتظامی و کلا مورد مؤاخذه قرار گیرد.

#### نتیجه گیری:

در پیشانی پیش‌نویس لایحه وکالت، اعتقاد و باور به: مستقل بودن و کیلی، استقلال کانون وکلا، غیردولتی بودن نهاد مدنی کانون وکلا، نظارت بر اجرای صحیح قوانین، عادلانه بودن دادرسی و تضمین حق، مشارکتی هم شأن با قوه قضاییه در دستیابی به عدالت و حاکمیت قانون وجود دارد و تابناک است. یعنی به درستی فلسفه وجودی نهاد وکالت تبیین و الزامات این ماهیت وجودی که همان مستقل بودن و کیلی و استقلال کانون است مورد تأکید قرار گرفته است. اما افسوس از آن است که تناقض‌های فراوان از جمله ماده ۱۰، تبصره‌های مواد ۱۲، ۲۴ و مواد ۲۸، ۳۷، ۴۰، ۱۴۸، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰ موجب نفی فلسفه وجودی نهاد وکالت و الزامات آن شده و حضور قدرتمند و مؤثر قوه قضاییه در فرایند و پروسه شروع به وکالت، برخورداری از حق و کیلی شدن، حیات آن و امکان ادامه وکالت به مانند ابری تاریک، این روشنایی و تابناکی را مستور، بلکه مکدر و تاریک نموده است.

به راستی با اوصاف موجود و مذکور آیا می‌توان تفاوتی میان و کیلی و یکی از قضات مستخدم قوه قضاییه و یا میان کانون وکلا و یکی از نهادهای رسمی قوه قضاییه قایل شد؟ مگر به ظرافت گفت چرا تفاوت هست و آن این که قوه قضاییه و قضات مستخدم آن قوه در همه شئون و از بدو شروع وکالت و تأسیس کانون و تا ختم آن، دخیل، ذی سمت و صاحب تصمیم و رأی هستند!

در آغاز مقدمه این مقال گفتم، ظاهراً تقدیر مقدر کانون‌ها و وکلای دادگستری آن است که هر روزه، بی‌هراسی از فرسوده شدن، گزاره‌های وجودیشان را تکرار نمایند و امید به اصلاح و سامان را هنوز همراه داشته باشند. مواد ۱، ۵، ۲۰ پیش‌نویس لایحه و سامعه شنوای کمیسیون قضایی و صحن علنی مجلس دلیل این امیدواری. \*

# بررسی مقوله استقلال

در متن پیش‌نویس لایحه وکالت دادگستری سال ۱۳۸۷  
ایرج امیدش  
وکیل دادگستری

اخیراً پیش‌نویس لایحه مربوط به وکالت دادگستری در خبرنامه کانون وکلای اصفهان به چاپ رسیده است. با مطالعه این متن به نظر می‌رسد، یکی از مطالب عمده و اساسی مندرج در این لایحه که بیشتر از مطالب دیگر جالب توجه است، رویکرد تدوین‌گران لایحه به مقوله استقلال است و از همان ابتدای لایحه پیشنهادی در ماده ۱ آن به استقلال وکالت دادگستری به‌عنوان یک حرفه و شغل تصریح نموده و در پایان همین ماده اعلام نموده‌اند که وظایف مربوط به این حرفه را صرفاً وکلای مجاز و با استقلال کامل می‌توانند انجام دهند و در ماده ۵ این لایحه نیز کانون محلی وکلای دادگستری مؤسسه‌ای مستقل، دارای شخصیت حقوقی و غیردولتی اعلام شده است و نیز در ماده ۲۰ لایحه مرقوم کانون ملی وکلای دادگستری نیز نهادی غیردولتی با شخصیت حقوقی مستقل معرفی شده و وظایف و اختیاراتی به این کانون‌های محلی و ملی تفویض گردیده. اگرچه سابقه استقلال کانون وکلای دادگستری به لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۳۳۲ باز می‌گردد لیکن تصریح به استقلال حرفه وکالت و مستقل بودن وکیل دادگستری موضوعی نو و بدیع است و همان‌گونه که شرط لازم برای ایجاد دادگستری عدالت محور و دادرسی عادلانه حضور و مشارکت وکلای مستقل دادگستری است، لازمه اداره امور صنفی وکلا و تحقق وظایف مربوط به کانون‌های محلی و ملی وکلای دادگستری نیز استقلال عمل این نهادهای مدنی و غیردولتی است از توجه به شرح وظایف و اختیارات کانون‌های محلی مندرج در ماده ۶ لایحه که شامل آموزش وکلا، اعطاء پروانه وکالت، نظارت بر عملکرد وکلا، تعقیب مرتکبان تخلفات، معاضدت قضایی، تأمین حقوق و آزادی‌های مطرح در قانون اساسی و نظایر آن است و همچنین با عنایت به شرح وظایف کانون ملی وکلا، مطروحه در ماده ۲۰ همین لایحه که از قبیل: ایجاد رویه واحد در اجرای وظایف کانون‌های محلی، پیشنهاد اصلاح و تغییر قوانین مربوطه، هماهنگی کانون‌های عضو با قوای سه‌گانه، ارتقاء سطح علمی وکلا، حمایت از حقوق صنفی و بهبود وضعیت رفاهی وکلا است محرز است، که این وظایف در صورتی قابل دسترسی و تحقق است که این شخصیت‌های حقوقی مستقل غیردولتی دارای اختیارات کافی برای تحقق این تکالیف باشند یعنی این دو شخصیت مکلف، بایستی واجد حقوق و اختیارات تام و مستقل بوده تا نسبت به عملکرد خود در برابر آحاد وکلای عضو این دو نهاد مستقل و سایر مراجع ذیصلاح پاسخگو باشند. در واقع استقلال عمل این دو شخصیت حقوقی منوط به عدم مداخله سایر اشخاص و استقلال تام در عملکرد بر اساس موازین قانونی است در غیر این صورت واژه استقلال اسمی بی‌مسمی خواهد بود. لیکن با مذاقه و بررسی سایر مواد مندرج در این لایحه ملاحظه می‌گردد در پاره‌ای از موارد، مدونین، استقلال شخصیت این دو نهاد را فراموش کرده و ساز و کارهایی را جهت مداخله در امور این نهادها پیش‌بینی کرده‌اند که با اهداف مندرج در مواد ۱ و ۵ و ۲۰ این لایحه در تناقض آشکار و به نوعی نقض غرض است، در ذیل به پاره‌ای از این اشکالات و نقض غرض‌ها اشاره می‌شود:

در تبصره ذیل ماده ۱۲ اعلام شده است که، یکی از قضات دادگاه پژوهشی استان به انتخاب رئیس کل دادگستری استان به عنوان ناظر در جریان انتخابات هیأت مدیره حضور دارد. در تبصره ذیل ماده ۲۴ اعلام شده است که، یکی از دادیاران دیوان کشور به نمایندگی دادستان کل کشور در تمام جلسات هیأت عمومی کانون ملی شرکت می کند و می تواند از حیث عدم مطابقت مصوبات هیأت عمومی با قانون به دادگاه عالی انتظامی قضات اقامه دعوی نماید. در ماده ۲۵ پیش بینی شده است ۱۷ نفر از اعضاء هیأت عمومی کانون ملی به عنوان اعضاء شورای اجرایی انتخاب می شوند. رئیس قوه قضاییه از بین ۳ نفر نخست حائز بیشترین آراء، ۱ نفر را به عنوان رئیس شورای اجرایی و ۲ نفر را به عنوان نائب رئیس اول و دوم شورا انتخاب و منصوب خواهد کرد.

در ماده ۳۶، کمیونی که تعداد کارآموزان مورد نیاز هر کانون محلی را تعیین می کند متشکل از رئیس دادگستری استان، دادستان شهرستان مرکز استان و رئیس کانون محلی مربوطه است و با اکثریت آراء اتخاذ تصمیم می نمایند، در ماده ۴۰ هیأت اختیاری کارآموزان متشکل از سه قاضی بازنشسته یا شاغل به انتخاب رئیس قوه قضاییه و دو وکیل به انتخاب رؤسای کانون وکلای مربوطه اعلام شده است.

در ماده ۶۳، رأی رئیس کانون محلی در خصوص اختلافات ناشی از تفسیر یا اجرای قراردادهای همکاری بین وکلا، قابل اعتراض در دادگاه پژوهشی استان می باشد. در ماده ۱۶۲، قراردادهای صادره در دادرسی انتظامی کانون وکلا به طرفین، رئیس شعبه کانون و دادستان عمومی محل استقرار کانون ابلاغ می شود تا چنانچه اعتراض دارند ظرف ۱۰ روز کتباً به دادرسی تسلیم نمایند.

در ماده ۱۴۸، هر شعبه دادگاه انتظامی وکلا با حضور یکی از قضات دادگاه پژوهشی استان به عنوان رئیس دادگاه و دو وکیل پایه یک تشکیل می شود و در ماده ۱۶۸ تشکیل جلسه دادگاه انتظامی منوط به حضور رئیس دادگاه و لاقبل یکی از اعضاء دیگر است و در مواد ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ هرگاه صلاحیت وکیل از حیث دارا بودن شرایط قانونی برای ادامه اشتغال به امر وکالت مورد تردید قرارگیرد، محکمه عالی انتظامی وکلا، که متشکل از رئیس دادگاه عالی انتظامی قضات به عنوان رئیس محکمه و دو نفر از قضات دیگر این دادگاه و دو نفر از اعضاء دادگاههای انتظامی وکلاست، در صورتی که با نظر اکثریت این اعضاء رأی به عدم صلاحیت وکیل صادر شود، این وکیل حسب مورد به محرومیت دائم یا موقت از شغل وکالت محکوم خواهد شد و این احکام قطعی است و در ماده ۱۸۴ هرگاه قضات دادگاهها و دادرسیها در اجرای مفاد این قانون اهمال و مسامحه ای مشاهده نموده و با وکیل را فاقد شرایط مقرر قانونی تشخیص دهند موظفند بدون تأخیر مراتب را به رئیس قوه قضاییه گزارش دهند.

از توجه به مراتب فوق و سایر مواد مرتبط با موضوع استقلال که ذکر آنها موجب طولانی شدن این نوشتار خواهد بود، خواننده محترم این نوشتار قطعاً تصدیق خواهد نمود که با وجود چنین موادی، عملاً استقلال حرفه وکالت، استقلال وکیل دادگستری و استقلال کانونهای محلی و ملی و ارکان متشکله این کانونها مخدوش و استقلال صرفاً امری ذهنی و صوری است زیرا براساس آنچه که در مواد ۵ و ۲۰ این لایحه آمده است کانون محلی و ملی وکلای دادگستری مؤسسه ای دارای شخصیت حقوقی مستقل و غیردولتی هستند، بنابراین نیابتی تأیید صلاحیت نامزدهای هیأت مدیره کانون محلی و ملی بنابر آنچه که در ماده ۱۰ این لایحه آمده است به

عهده دادرسی انتظامی قضات باشد و ناظر بر جریان انتخابات هیأت مدیره، یکی از قضات دادگاه پژوهشی استان باشد و هیأت اختیاری کارآموزان متشکل از سه قاضی بازنشسته یا شاغل در دادگستری باشد. از جانب دیگر، مرجع شکایت از رأی رئیس کانون محلی دادگاه پژوهشی استان است، ریاست دادگاه انتظامی و کلا به عهده یکی از قضات دادگاه پژوهشی استان قرار دارد، دادستان عمومی محل استقرار کانون و کلا حق اعتراض به قرارهای صادره از دادرسی انتظامی و کلا را دارد، صدور رأی دایر بر محرومیت دائم یا موقت و کیل به عهده محکمه‌ای است که اکثریت قضات آن، همان قضات دادگاه عالی انتظامی قضات هستند یعنی رکن نظارت کننده، رکن اداره کننده، رکن تعقیب کننده و رکن آموزشی کانون و کلاهی دادگستری فاقد هرگونه استقلال عمل است زیرا قضات مأمور از طرف قوه قضاییه در این ارکان یا دارای اکثریت عددی هستند و یا رأی و نظر و تصمیم آن‌ها قاطع است. موارد مذکور مؤید سلب استقلال علمی از کانون و کلا است در حالی که هیچ‌گونه دلیل مقننی برای این موضوع وجود ندارد زیرا اگر گفته شود که قضات دادگستری در بسیاری از هیأت‌ها و کمیسیون‌ها نظیر کمیسیون مالیاتی، هیأت حل اختلاف کار و کمیسیون ماده واحده موضوع ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگل‌ها شرکت دارند و صاحب رأی قاطع می‌باشند. در پاسخ بایستی گفت: اولاً این هیأت‌ها و کمیسیون‌ها بخشی از سازمان‌ها یا ادارات دولتی هستند و نه یک نهاد مستقل غیردولتی مانند کانون و کلا. ثانیاً یکی از علت‌های عمده حضور قضات دادگستری در این کمیسیون‌ها و هیأت‌ها، ضرورت نظارت و اجرای صحیح قوانین مربوطه به جهت عدم اطلاع صحیح و کامل سایر اعضای این کمیسیون‌ها از قوانین است و حال آن‌که و کلاهی دادگستری از جمله مطلعین به قانون هستند به نحوی که حتی حرفه آن‌ها مستقیماً اعمال قانون و دفاع از حقوق قانونی و آزادی شهروندان است مضافاً به این که تعداد قابل توجهی از اعضای فعلی کانون‌های و کلاهی دادگستری از قضات با سابقه و توانمند دادگستری هستند که پس از بازنشستگی از قضاوت به شغل و کالت اشتغال دارند و اکثر این اشخاص فرهیخته و با سابقه، تصدی ارکان کانون و کلا از جمله هیأت مدیره، دادگاه انتظامی، کمیسیون کارآموزی را به عهده دارند بنابراین با وجود و کلاهی با سابقه و قانون‌مدار که در راستای هدف متعالی دستیابی به عدالت و حاکمیت قانون و دفاع از حقوق و آزادی‌های شهروندان، با مشارکت دادگاه‌های دادگستری به کار مشغولند و قادر به اداره امور صنفی خود در چارچوب کانون‌های و کلا می‌باشند، پیش بینی و درج موادی که مخل استقلال و کیل دادگستری و کانون و کلا است نه تنها قوه قضاییه را در دستیابی به اهداف مذکور در ماده ۱ این لایحه یاری نمی‌کند بلکه وظیفه‌ای سنگین و غیرقابل انجام را که همانا اداره و نظارت بر کانون‌های و کلا است را به سایر وظایف قوه قضاییه می‌افزاید و از جانب دیگر و کیل دادگستری که هر لحظه صلاحیت وی در خصوص ادامه اشتغال به کار، برخلاف اصل حاکم و کلی برائت و اصل استصحاب حتی توسط قضاتی که در محضر آن‌ها به دفاع می‌پردازد، مورد شک و تردید قرار می‌گیرد، چگونه قادر است با اطمینان خاطر و تأمین شغلی و نبود بیم از مواجه شدن با اتهام فقدان شرایط ادامه و کالت، به وظیفه خطیر خود که همانا دفاع از حقوق قانونی و آزادی‌های شهروندان است شجاعانه و صادقانه مبادرت ورزد، بنابراین به نظر می‌رسد به منظور نیل به اهداف عالی مذکور در ماده ۱ و ۵ و ۲۰ این لایحه، کلیه موادی که مانع دستیابی به این اهداف و مخل استقلال است بایستی مورد تجدیدنظر قرار گرفته و حذف گردد.»